

کتابخانه ملی
۸۲ - ۸۷

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱

۶۹۸۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: نقد سخن در اصل و بن

مؤلف: محمد جعفر آبراهیمی

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۴۱۷۸

شماره قفسه: ۴۴۴۵

۳۸۲۰

۹۵۱۷

بازدید شد
۱۳۸۲

خطی - فهرست شده
۳۲۶۵

کتابخانه ملی
۸۱ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: کتاب سخون در اصل دین
 مؤلف: محمد جعفر اسرار آبادی
 موضوع: شماره قفسه
 شماره ثبت کتاب: ۷۴۱۷۸
 شماره قفسه: ۵۵۴۵

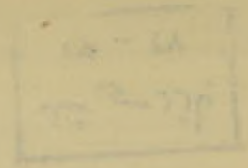
۶۹۸۴

۳۸۲۰

۵۵۴۵

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

کتابخانه ملی
۲۲۱۵



رساله در بیان اصول دین بر مآلف محمد بن محمد باقر

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۴



الحمد لله واجب الجود بها الذات ومباحب الصفات سيما التي هي الذات والواحد من جميع
الصفات والعاقل في الافعال سيما العباد المكنات والصلوة والسلام على اشراف الانبياء
محمد سيد السادات وعلى اهل البيت الذين هم شفعاؤنا والحشر وسائل دخول الجنة
ما بعد ليس من يكون يدعاهم ببيان من فروع جعفری وشرح محمدی محمد جعفری استیلا
که این رساله نسبت که فداک مشهور است از برای عبادت از برای حیرت و آب
حیات کبیر است از برای تشنگان وادی ضلالت و جهالت که بنی آدم را
روحانی برادر ایمانی مرقوم بنو فقیه الله حاجی عبد الله مسلم الله بنو شمس
بر بیان اصول دین بر وفق اصول مذهب جعفری که واجب بر هر کس که
بداند و در دل اعتقاد نماید و بر بیان اقرار کند پس در این رساله نهج بابست که در هر
باب که حاصل است و در هر اصلی نهج فصل است و بعد از هر فصل یک باب است که بیان
می کند چیزهایی که در این عقائد است و درین و مذهب از احکام دنیا و آخرت و
غیبات و طهارت و استحقاق خلود و در حقیقت با بهشت و مانند اینها پس باید است
اگر اصول دین عبادت است از اعتقاد الی که بنای دین بر این است و بدین اعتقاد دین
نیست و بسبب اینها مکلف داخل در دین جعفری است

۹۸۴

۵

مترتب میشود و اصول مذہب عبارتست از اعتقاداتی که بنای مذہب جعفری و اثنی عشری
 بر آنست و بدون انفا مذہب اثنی عشری حاصل نمیشود و بسبب انفا مکلف داخل در
 مذہب جعفری می شود و احکام ایمان خاص چون خواندن اقامه کردن و قبول شهادت غیر
 و زکوة دادن و مانند اینها بر آن مترتب میشود و تعیین هر یک بعد از این انشاء الله معلوم
 خواهد شد و ثانیاً آنکه اصول دین پنجست مخصوص به سنیست چنانکه بعضی توهّم کرده اند
 و عدالت و امامت را از اصول مذہب شمرده اند زیرا که متکرر مطلق عدالت که عقاید
 جور می باشد و متکرر امامت مطلقاً بسبب اعتقاد کردن آنکه امامت در دین پنجگانه
 نمیشود که واقع نمیشود و آنست که مثل خواندن نماز درین خارجین علی عدالت خاص
 که مقابل جبر و قول بخلق کردن عقاید بر وجه اضطرار در انفاست و امامت خاص
 بر وجهی که اثنی عشری قائلند از اصول مذہب است که بنای مذہب ایشان بر انفاست
 و اختصاص مذہب اثنی عشری را بر جمیع اهل مذہب و صاحبان دین قائل نیستند
 توحید است که کمال واجب الوجود بالذات است در ذات او **و غیر عدلست** که در ذات
 الوجود بالذات است در افعال او و از این جهت عدل را از اصول دین شمرده اند و سایر صفات
 کمال چون حیات و علم قدرت را که تعلق بکمال ذات دارند از اصول دین جدا گانه شمرده اند
 و آنکه انفا از انفاست و عدل از عدلست و کمال از کمالست و اینها را در انفاست



اما نیست که ریاست الهی است عام بر وجود نیابت خاصه از برای غیر مخصوص و منصوص از برای علم
 اگر چه نیابت سید المرسلین جمیع کائنات را در بر می آید و **چهار امامت** که ریاست
 الهی است عام بر وجود نیابت خاصه از برای غیر مخصوص و منصوص از برای علم بعد از رسول اکرم
 از جانب سید المرسلین جمیع مکلفین در امر دینی و دنیا **ست** و معاداً که زمان جاری علی است
 و عود امر و احوال و احکام است **باب اول** در توحید است که اصل اول است از جمیع
 معنی تقوی که عبارتست از نسبت دادن مکلف واجب الوجود بالذات را بیکانگی
 جمیع جهات چون بیکانگی خدای تعالی و تعاقب در افراد و جزئیات واجب الوجود بالذات
 و بیکانگی در ذات صفات ذاتیه و تعاقب در انفا نیست و صفات ذاتیه عین ذات
 و بیکانگی در اجزای عقلیه یعنی جنس که باید داشتند و در نوع یا بیشتر شریکند
 و فضل که باید الامتیا از است و بسبب از هر یک از دیگری امتیاز پیدا می کند و ذات او
 نیست و بیکانگی در اجزای خارجی که در مقابل احوال است یعنی ماده و صورت و ذات
 بیکانگی در اجزای مختصه بر یکدیگر و غیر ذلک یعنی هر یک در یک وجه است و باید مانند
 صفات را در پس مراد از بیکانگی است که شبیه ندارد و تعاقب در واجب الوجود بالذات نیست
 از حیث ذات او نیست و در مقابل و خارجی غیر ضروری ندارد چنانکه صفات و افعال همانند
 امر و در صفات و عبادت و کمال از برای او شریک ندارد و در اجزای نیست که در وجود او
 از اجزاء است یا آنکه یکلیف از جنس است و جمیع معنی تقوی این است که مکلف در

منصوص است



اعتقاد کنند و بیزبان اقرار کنند که خداوند واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات
وجاهت و منتزه از جمیع صفات نقص و صاحب **جلالت** و صفات ذاتیه و غیر ذلک
اوست واحد و یکتا است و بی شریک و بی همتا است پس باید دانست که کدام در بیان
متعلقات این اصل در **تفصیل** واقع میشود و **تفصیل اول** در بیان این است که اگر برای عالم
صانع و خالق نیست که واجب الوجود بالذات است یعنی آنی که هستی او ضروری است و نیستی او
ممتنع و محال است باین معنی که هستی او از خودش است نه از دیگری زیرا که اگر از دیگری باشد
لازم می آید که در مرتبه تاثیر آن دیگری نسبتی داشته باشد و الا لازمی آید تحصیل حاصل
و ان با وجود نفی وجوب وجود متنع است و از این ظاهر میشود که وجود او باین معنی ذات
باشد زیرا که اگر از اید بذات او باشد که از غیر او باشد ممکن خواهد بود نه واجب و اگر از اید
او باشد پس اگر حال آنکه ذات هستی داشت تحصیل حاصل لازم می آید و اگر نیستی
لازم می آید که چیزی نیستی ما را و هستی بخشی را و هستی بخشی را و این بدیهه عقل
محالست پس باید وجود خداوند عالم و هستی او عین ذات او باشد و ذات او
منشأ اثر باشد تا اینکه واجب الوجود بالذات باشد و دلیل عقلی بر این مطلب
برای عالم صانع نیست واجب الوجود بالذات زیرا که راهیست ممکن کلی از عدم چیزی
باید مگر اینکه غیر او ایجاد بکند او را و این خود غیثی است که خود را ایجاد کند بواسطه
در حال ایجاد خود وجود داشته باشد تحصیل لازم می آید و اگر نیستی داشته باشد لازم می آید که

فصل فی بیان صفات واجب الوجود
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی من بعدنا
الطیبین الطاهرین
المرسلین
و علی آله و سلم
و علی جمیع اهل بیت
الطاهرین
و علی جمیع اهل بیت
الطاهرین
و علی جمیع اهل بیت
الطاهرین

که چیزی بیکه که نیست که باعث هستی بشود و با وجود مساری بودن هستی باین نسبت بذات او
تر جمیع هستی بحد و این محالست بالبدیهه پس باید ایجاد کند آن ممکن غیر او باشد و این
یا واجب الوجود بالذات است یا ممتنع الوجود زیرا که آن چیزی بیکه مفهوم میشود و از سه قسم که ممکن
و ممتنع است بدون نیستی محالست که ممتنع الوجود را ایجاد کند و باشد زیرا که خود هستی
و هستی او محالست پس متعین است که ایجاد کند ممکن الوجود واجب الوجود باشد نه ممکن الوجود
و نه ممتنع الوجود پس مجموع ممکنات و هستی خود محتاج میباشد بواجب الوجود بالذات پس
واجب الوجود که موقوف علیه وجود ممکن است موجود نباشد هیچ چیز موجود نخواهد بود
خالف واقع و خلاف محسوس است و دلیل نقلی بر این مطلب بسیار است از جمله اینها آن
الله الذی خلق السموات و الارض یعنی خدا ان ذاتیست که خلق کرد و ایجاد کرد اسماء و
و اضمار و خلق الانسان من نطفه یعنی ایجاد کرد خداوند عالم انسان را از نطفه می و
فرمود و الا نعام خلقها لکم یعنی چهار پادشاه خلق کرد برای شما ایضا فرمود خلق لکم
الاسرار جمیعاً یعنی ایجاد کرد خداوند برای شما همه چیزها را که در زمین میباشد و
فرمود سنرهم ایماشیافی الاتفاق و فی حسیب انفسهم حتی یتیر لهم اندکون و لم یکف برکات
علی کل شیء متعید یعنی زود است که بنمایم ایشان از چیزها که علامت نشانند از
خداوند عالم که ثابت اند و اطراف عالم که صورعات الهی میباشد و حاصل این در نه های
خودشان تا اینکه ظاهر بشود و از برای ایشان تا اینکه خداوند عالم متعین است
است

نیست که خدا بر هر چیزی که خواهد است و اثر آن در هر چیزی وجود و حاضر است و ايضا فرموده
 سئل عن خلق السموات والارض ليقولن الله يعقوب هرگاه سوال کنی از کفار که کیست که
 ایجاد کرده آسمان و زمین را هرگز نمیگویند که خلق کرده آنها را خداوند عالم پس خدا را میگویند
 و صاحب هستی است و هستی بخشن است و از جمله آنها حدیثی است که در روایت از جناب
 امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود سَمِعْتُ ابْنِ عَدِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا قَوْلَهُمْ لَقَوْلَهُمْ لَمَّا كُنْتُمْ جَاهِلِينَ وَكَانَ يَكْفُرُ
بِغَيْرِ مَا كُنْتُمْ تَكْفُرًا و در حدیثی دیگر از آن بزرگوار است که فرمود لَا تَقُولُوا قَوْلَهُمْ
لَمَّا كُنْتُمْ جَاهِلِينَ وَكَانَ يَكْفُرُ بِغَيْرِ مَا كُنْتُمْ تَكْفُرًا و در حدیثی دیگر از آن بزرگوار است که فرمود
 چیزی شناختن خدای خود را از آن ضرر خود شناختن خدا را بسبب نماندن و در هر روز
 قصدها و شکستن و در هر روز از چیزی که اراده کرده خلق او را یا غنی بینی که هرگاه قصد کنی
 چیزی را حاصل میشود میان من و مقصود من و هر زمانی که غرض چیزی بکنم مخالفتی میکند قضاء
 خدا غرض هر پس دانستم که ندیده اند که امرها و تصرف کنند در آنها عین است و انصاف
 هر چه در روایت که نزد یقی که منکر خدا بود سوال کرد از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که
 الدلیل علی صانع العالم یعنی چه چیز است دلیل بر اینکه برای عالم صانع حضور و موجود
 الافاعیل الخ و آن علی آن صانعها صانعها یعنی دلیل بر وجود خدا تا روایت کرد که آنست
 بر اینکه مؤثر است که انصاف از او صادر شده از چون نیاید که دلالت میکند بر وجود خداوند

بسم الله الرحمن الرحيم

۲

مانند آنها در انقیاد اشاره است بر قدری که در هر ایجاد کننده اشیاء میداند
 همچنین و امثال ایشان چون زنا که منکر صانع اند و طایفه از حکما و طبیعیان که طبیعت
 ممکنات را میسر در آنها میداند و اصل اعتقاد بواجب الوجود بالذات از اصول دین است
 و انکار آن کفر است و باعث نجات منکر و خلود در جهنم و سایر احکام شرعی است
 در بیان این است که خداوند واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات کامل است
 این مطلب اینست که صفات خدا بر سه قسم است و برای هر یک سه قسم است و در هر یک
 صفات ثبوتیه حقیقیه است که در بعضی آنها سلب و بعضی اعتباری دارند و آنها ثبوتیه
 از برای خدا نظر بحقیقت ذات او بدون اضافه و نسبت بافعال و مخلوقات او که آن صفات
 ذات و صفات کامل نیز گویند و آنها در این بیت مذکورند قادر عالم حق است سر بلند
هم قدر از حق متکلم صادق پس اینها هشت صفت میباشد که آن قدرت و علم و حیات
 و اراده و ولایت و اسمع بودن و بصیر بودن و مانند اینها از شعبه وجودی علم میباشد و اولی
 بودن و از برای بودن و ابدی بودن و سرمدی بودن از شعبه حیوات است و متکلم بودن و صفا
 بودن از شعبه قدرة است و قدرت عبارتست از توانایی داشتن بر ایجاد کردن هر چیزی
 که ممکن است بر وجهی که اراده کرده است و مراد از اینجا هر چیزی نیست که سبب نمکون و
 میر کردن هر چیزی و ترک کردن آنست چنانکه خواهد بود و علم عبارتست از دانستن
 چیزی صانع اکل و خواهر خونی و خواهر مجرد و خواهر مادی و خواهر ذات خود و خواهر غیر خود

اول اینها هشت صفت است

و مراد در اینجا چیزی نیست که منشأ انکشاف و اشیا و سبب ظهور آنهاست از برای چنانکه
 خواهد آمد حیوة عبارتست از صفاتی که باعث محبت و تصف شدن موجود است بطریقی علم
 و قدرت و مراد در اینجا چیزی نیست که تحت انصاف اهل و قدر است خواه ذات باشد خواه
 صفت چنانکه خواهد آمد و مراد عبارتست از علم و صلیح فعل که باعث مشیت و ^{سبب} ^{است}
 انست یا علم غیبه و آن که سبب مشیت و خواستن ترک آن است باین معنی چیزی که نمی
 باشد بصورت و قصد آن بجای می آید و آن چیزین که ترک می کند با شعری غیبه و با
 اراده و قصد ترک می کند و مراد عبارتست از علم بچیزهای محسوس چون مصلحت
 که بچشم دیده میشوند و مسموعات که بگوش شنیده میشوند مانند اینها و چون ^{بصیرت} ^{است}
 اولی و قوی و اظهر بود مانند اختیار بصیرت و صدق و ذکر عود ماند و قدیم بودن عبارتست
 از همیشه بودن و ابتداء و انتهاء نداشته و مراد از آن می باشد که ابتدا و آخر
 و از ادبی است که انتهای ندارد و از هر مدی است که ابتدا و انتهاء ندارد و ^{بصیرت} ^{است}
 عبارتست از ایجاد کردن و کامل نمودن در زبان جبرئیل و در تحت طوس و مانند اینها
 قدرت داشتن بر ایجاد کردن الفاظ و حر و فی است که دلالت میکند بر معادله و مقصود ^{باشد}
 فضا شد و آنها بغير و صادق بودن عبارتست از ایجاد کردن کلی که مطابق واقع ^{است}
 هتم و صفات ثبوتی را ضایقه است که در مفهوم آنها اضافی نسبت بخلاف ^{است}
 که آنها را صفات فعل و صفات جمالین گویند و آنها بسیارند چون خالقیت و ^{است}

و از رقیق و روحانیت و حقیقت و حقایقیت و مانند اینها که در مذکورند و از آثار ^{صفات}
 ذات میباشد و موقوف بر آنها میباشد و خرق میان ذات و صفات فعل نیست که صفات
 ذات عبارتست از صفات که جایز نباشد ثابت کردن آنها از برای ذات واجب الوجود
 بالذات چون علم و قدرت و حیوة زیرا که جایز نیست اینها گفته شود که خدا عالم است و عالم
 نیست و قادر است و قادر نیست و حقی است و حقی نیست هر چند بد و اعتبار باشد و صفات
 فعل نیست که جایز باشد اثبات آن باینکه از برای او بد و اعتبار چون از رقیق زیرا
 که جایز است که گفته شود خدا را از وجودین است و از رقیق معدوم نیست همچون
 جایز است که گفته شود خدا عدالت کرد و عدالت نکرد باینکه نقصان کرد و اینک ظلم کرد
قسم ششم صفات سلبیه است که در مفهوم آنها سلب و نیستی معتبر است و آنها
 صفات نقص و صفات جلال نیز گویند زیرا که ثبوت آنها باعث نقص و احتیاج است و این
 صاحب جلال و سلوب و منفی است و آن هفت صفت است که در این بدین مذکور ^{است}
 نه ترکیب بود جسم و حر و مرن و نعل فی شریکیست معانی تو غنی آن خالق
 مراد از ترکیب که از برای عقاید یا خا چه چیز آمده و صورت و دست و پای
 داشته باشد که از جمال اینها جسم است که صاحب عرض و طول عمق و اجزا است و مراد
 جوهر ذاتی است که در جوهر خود احتیاج عجل نداشته باشد و بنفسه بر پای باشد
 و محل عرض چون سفید و سیاه باشد و جوهر از اینها ذات او باشد و مراد از مرن

باینکه صفات

انست که دیدنی باشد بچشم در دنیا و آخرت یا هر دو را در محل آنست که چیزی در
 حادث شود خواه عرض باشد خواه غیر آن و در آن معانی انست که صفات بی شریک
 زاید بذات او باشد و قایم بذات او باشد و در آن معانی انست که احتیاج بغير ذات
 باشد چنانکه محال احتیاج بواجب الوجود بذات دارد و عرض احتیاج بحال جوهر در آن
 علی الاطلاق بجهت که در احتیاج به هیچ چیز ندارد و قائم عباده و مکان و محل نیست محتاج
 بصورت و شکل و زمان نیست پس مری نیست و محل حوادث نیست چنانکه بیان این
 آمد و مقصود در این مقام این است که ذات واجب الوجود بذات صاحب جمیع
 کمالات در مقام ذات چنانکه صاحب جمیع صفات جمال است و در مقام فعل و ایجاد
 و بعضی فاعلند که ذات خداوند واجب الوجود بذات صاحب صفات ذاتیه نیست بلکه
 ذات او ذات صفات است و این معنی که بدون علم کار علم را میکند و بدون قدرت کار قدرت
 را میکند و همچنین در سایر صفات تا اینکه معانی و محل حوادث بودن لازم نیاید و این
 باطل است چنانکه در مقام رفع شبهه ایشان و حیران ظاهر خواهد شد و حق این
 که ذات واجب الوجود بذات صاحب صفات ذاتیه است دلیل عقلی و نقلی و دلیل
 بر این مطلب اینست که بدون صفات محال بود نقص است نقص مستلزم امکان است
 و با واجب الوجود بذات بودن منافات دارد و این صفات ذاتیه و صفات محال
 میباشد که باعث نقص صاحب خود در صورت عینیت نیست و هر صفت که باعث نقص
 محال

عقلی

صاحب خود نمیشود ثبوت آن از برای خدا محال است زیرا که امکان ثبوت عباد نیست
 عقلی و مثل آن در صورت معنی و مانی نیست چنانکه محال نیست و هر چه از برای خدا
 محال است از نفس ثبوت آن تا اینکه نقص لازم نیاید پس این صفتها لازم است
 که از برای خدا باشند و او صاحب آنها باشد و ایضا اگر خداوند عالم قادر نباشد
 آیند در افعال خود محتاج خواهد بود بعبید که اعانت کنند و در احتیاج کند و این
 اگر واجب الوجود باشد لازم می آید تعدد واجب الوجود و این باطل است چنانکه خواهد
 و اگر محال باشد محتاج خواهد بود بواجب الوجود در اصل و جوهر پس لازم می آید که پیش از
 وجود خود موجود باشد تا اینکه اعانت کند واجب الوجود را و این باطل است
 و این باطل است تا اینکه احتیاج داشتن منافات دارد با واجب الوجود بالذات
 بودن و همچنین خداوند عالم خلق کرد همه چیزها را بر وجهی که در آنها
 که باعث فساد بر هم خوردگی امر ابدان و اجساد ایشان شود و این بدون علم ممکن نیست
 هم چنین تخصیص دادن بعضی از اشیا را بر اینانی و بعضی دیگر را بر اینانی دیگر بدون قصد
 و اراده محال نیست و در وقتیکه عالم و قدرت ثابت شد حیوة نیز ثابت خواهد شد
 که غیر حق قادر عالم نخواهد بود بالبدیهه دلیل نقلی بر این مطلب بسیار است چنانکه
 خداوند عالم فرمود و ان الله على كل شئ قدير یعنی بدیهه است که خداوند قادر
 و توانا است و صاحب قدرت است نظر بر وضع لفظ و تدبر و ایضا در قرآن ان الله یجمع علیکم



۲

از غیر او باشد لازم می آید احتیاج خداوند عالم یعنی خود و این بالبدیه باطل است و نیز عین ذات
 بودن آن صفات صفت کلی است که با عین نقص صاحب خود بخشد و هر چه چنین است از برای
 خدا ممکن است و ثابت است و لازم نیست و نقل حدیث شریف است ما من شیء الا و فی خلقه هر چه است الا و در
 خلقت خود و ان لم یزل الله یخلق و یخلق و یخلق و کل العالمات و لا یعلم الا الله و لا یحیط الا الله و لا یتصور الا الله
 مبدء و القدره ذات و لا یقدر الا الله و لا یقدر الا الله و لا یقدر الا الله و لا یقدر الا الله و لا یقدر الا الله و لا یقدر الا الله
 صاحب علم و عین ذات او است نه اینکه ذات ثابت علم باشد یا اینکه علم زاید بر ذات او
 او باشد یا اینکه علم زاید بر ذات او باشد و همچنین مبدء و قدرت و اینهاست که
 وارد شده است که از کمال وجودی که در صفات است از ذات یعنی بطلد که صفات ذاتی
 او عین ذات او است و چیز جدا که نیستند که زاید باشند و بر ذات او هر کسی که علم
 معقولات است و قدرت معقولاتی داشتن است و جمیع معقولاتی که داشتن است
 و اینها معقولاتی میباشند و عرض می باشد پس چگونه ممکن است که عین ذات واجب
 الوجود باشد و جواب آنیم که علم و اطلاق دارد و معقولاتی که معقولاتی و یکی
 انکشاف اشیا و سبب داشتن و ظاهر شدن اشیا و علم عین ذات معقولات و مبدء است اول
 و همچنین قدرت معقولاتی و توانائی بر کردن و نکردن عین ذات او است حیوانات
 مثل اشیا معقولات شدن تعلم و قدرت عین ذات او است و حیل بعضی معقولات معقولات
 در معقولات معقولاته اند فانی شده اند که ذات خدا نایب صفات است و این خلقت عین ذات

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و نفیست چنانکه اشاره بان شده است فصل اعتقاد کردن باینکه صفات ذاتی خداوند
 عالم عین ذات او است و زاید بر ذات او نیست که این مراد از معانی نفی بودن واجب الوجود است
 از اصول مذهب است و منکر این داخل در مذهب اثنا عشری جوهری نیست و محال در حقیقت
 خواهد بود علی الظاهر صورت نقصین فصل در بیان این است که خداوند واجب الوجود
 صاحب جمیع صفات و کمال واحد یک است بی شریک و بی شریک است برین که تقدیر واجب
 الوجود مفهومی نیست از مفاهیم و هر مفهومی یا واجب است یا ممکن یا متمنع پس اگر تقدیر واجب
 الوجود واجب باشد لازم می آید که واجب الوجود وجود نباشد و این که تصور نیست و واجب
 تقدیر ممکن لازم و اتمیت واجب وجود باشد و این مستلزم نیست که واجب الوجود وجود
 نشود زیرا که وجود او در ضمن هر دو است و در ضمن هر دو با وحدت است نه تعدد و در
 وقتی که تعدد لازم نیست نباشد باید واجب و حیل که ملزم است نیز نباشد و این باطل است
 بالبدیه چنانکه معقولات واجب الوجود بودن معنا نیست با معدوم بودن و اگر تعدد ممکن
 باشد لازم می آید که فرد واجب الوجود وجود نباشد و این مستلزم نیست که واجب الوجود
 است بالبدیه پس معین شد که متعدد بودن واجب الوجود متمنع است پس واجب الوجود
 یکتا خواهد بود و از برای اطلاق مفهومی همایک فرد بی شریک خواهد بود و ایضا اگر از برای
 خداوند عالم شریک باشد لازم می آید که مرکب باشد از جنس و فصل و فصل نیز اگر مرکب
 از جنس جنس نیست که دو چیز مرکب از جنس یک است خود شریک باشند و از این فصل جنس یک

چیزی است که باعث امتیاز هر یک از دیگری باشد و مقتضای واجب الوجود مستلزم این
ترکیب است و هر مرکب محتاج است باجزاء و جزو غیر کل است و احتیاج به غیر ذاتی است
با واجب الوجود بدون وجود چیز مرکب مستلزم احتیاج است بکسی که ترکیب کننده آنها
باشد و احتیاج محتاجی است با واجب الوجود و اینها اگر واجب الوجود مقتضی باشد
از این نیست که هر یک قادر بر تدبیر دیگری که بعضی آنها کنند و اینها را قادر بر تدبیر
می آید در صورتی که یکی خواهند بود یکی شخصی را در زمانی دیگر و بخلاف هر دو این
درمان زمان که آن یک شخص در یک زمان هم نرزد و باشد و هم نرزد و نباشد و این
و اگر قادر بر نباشد محتاج خواهند بود و احتیاج مستلزم امکان است و محتاجی است با واجب
وجود و اینها جمیع اینها و اولیای و محال و غیر این اتفاق کرده اند و در بعضی
و یکسانی او بودن اوجامع صفات محال و غیر بودن او از صفات نقص و اتفاق اینها
باعث قطع است بر اینکه ایشان خطا نکرده اند و دروغ نکرده اند چنانکه قولی قاطع
قطع میکنند و اینها ظاهر است و غیر اینها که از طایفه خبر بکلیت ممکنات است بر اینست
از آنها شدن حصان و شتر و قمر و زنده کردن و مانند اینها که معاد شده اند از جمیع
که ادعا کرده که از اجزای خدا آمده اند و واجب الوجود بالذات است و واحد و یک است و دلیل
است بر اینکه خدا یکی است و موجود است اینها را که فوق طایفه خبر است از برای
قول ایشان اظهار می کنند و موجود میکند پس اگر خدا از یکی بیشتر می شد باید است از دیگرین

نیز خبری نیست از جانب خود که اظهار کند که او موجود و موجود است و نفی کردن و باطل
و دلیل نقلی بر این مطلب بسیار است چنانکه خداوند عالم فرمود الله لا اله الا هو
یعنی خداوند عالم یکی است و نیست خدای بخیر آن که نرزد و می پاكند و امرهاست و اینها
ما من الا الله تعالی نیست خدای که خداوند عالم که یکی است و اینها خبر بود و اینها
الحق الا الله فصدقا یعنی هرگاه در ایمان و درین خداهای متعدد میباشد و خبر خدا
وند واحد یکتا هر آنکه فاسد میشدند و اینها را که سلسله ممکنات که از برای تدبیر
یکدیگر و بیابانند یا اینکه کلی ممکن و احد است بمقتضای تأثیر یکی از خداهای که مستقل
و علت تأثیر باشند باید موجود باشد و مقتضای تأثیر دیگری که قطعی و حقیقی باشد
محال است باید معدوم باشد پس نظام عالم بدون و مدت صانع عالم انشای خواهد یافت
چنانکه هر دو با و شاهد محال بقا باشند باعث اختلاف اوضاع اهلان و مملکت خواهند شد
و اینها خبر بود که الله یبطل الذی یخلق و یحیى و اینها خبر بود که علی بن ابی طالب
با خداوند عالم خدای خبر که هر یک خدای می باشد با او هر دو مستقل میشدند و هر
می بود هر خدای خلق و خدای زنده کننده و علت قائم در یک معلول مقتضی نفی از دیگر
کنند و از لازم می آید علت قائم نباشند بالتحصیل حاصل کنند و اگر یکی مستقل باشد
و دیگری محتاج باشد هر ندر بلندی خواهد داشت آن قادر بر آن عاجز و اینها خبر معلول
و محتاج خواهد بود و خدا خواهد بود و اینها خبر بود که الله لا اله الا هو و اینها خبر بود که

گفتار احدی بگوید که خدا از هر جهت بیکسانست و خدا محتاج نیست و فرزندان را
 و مادر ندارد و از برای او مانند بشر یکی و شبیهی نیست و ایت و اخبار در این باب بسیار است
 اعتقاد کردن بیکانگی خداوند واجب الوجود بالذات که خداست بر محسوس که بر ذرات احوال و غیره
 و آخرین از احوال شریک شدن و بر شریکین که از برای خدا ماه یا اقیانوس یا آتش یا آب
 غیر اینها را شریک میدانند و همچنین کسانی که عرب یا عیسوی را شریک میدانند از اصول کلام
 و منکر این کافر و غیره و محله در جهت است **باب دوم** در بیان اصل و قدم است و آن عدل است
 بدانکه عدل محسوب معنوی و بی عبارتی است از این افعال و اجایل و جود بالذات میان
 و تفریط و عدل احوال محسوب معنوی و بی آن است که مکلف در دل اعتقاد کند و بیا
 آخر اگر کند که خداوند عالم عادلست و در جمیع افعال کامل است و از ظلم متنزه و برتر است
 و قیاس و شری و محقر و برتر است و جمیع فعلهای او نیک است و با عرض و فایده است که عاید
 بنده کان اوست و صاحب طاعت بنده کانست و فعل او هر چه بود فوق مصیبت ایشان است
 بنده کان همه را با قدرت و اختیار بریدن و تضرع و اجبار و در این مصلحت و فیض است
 در بیان این است که جمیع افعال خداوند عالم حتی تکلیف کردن بنده کان حسن و نیکو میباشد
 بحسب عقلی هر چند بالعرض باشند و خالی از قیاس ظلم و شر نیستند زیرا که عالم غنی
 محالست که ظلم بکند زیرا که ظلم قبیح است و قبیح را خود را اختیار کسی میکند که محتاج
 با جاهل باشد و خداوند عالم محتاج است و جاهل با لیدر چه خدا کند و قرآن خداوند

اینها را
 منکر است

اینها را
 منکر است

عالمیان خرم و دای الله لا یظلم شیئا لانه یعرف بهر تیک خداوند عالم ظلم نمیکند و
 ذمه و منفرد و توان الله لا یظلم الناس شیئا یعنی خداوند عالم ظلم نمیکند مردم را بر هیچ
 از ظلم و هیچ فردی را از ظلم و **صل** اعتقاد کردن این معنی از عدل که قابل جوی است
 اصول این است و منکر این از بدین پس و ششم کافر است و غیر است و خداوند جهان
 و در صورت مقتضی فصل دوم در بیان اینست که جمیع افعال خداوند عالم عدلست و برتر است
 فایده که عالم است به بندگان درجه بیا و آخرت یعنی خداوند عالم هر کاری که می کند
 جهت فایده میکند که ببیند عاید میشود و در دنیا یا آخرت زیرا که اگر چنین باشد
 لازم می آید که فعل خدا عبث و لغو باشد و این با لیدر چه باطل است چنانکه خداوند
 در قرآن فرمود که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی خلق کردم جن و انس را
 مگر اینکه بپرستند که کنید و فرمود که خلق کردم را و از این جمیع یعنی خلق کردم را برای
 شما این چیز را که در زمین است با تمام و ایضا فرمود است الْحَسْبُ لِي عِبَادَتُهُمْ انما خلقناكم عبدا
 یعنی ای کسان دار بیکه ما شما را عبث خلق کردم چنین نیست که کان کردید ایضا
 و ما خلقنا السعوط و الارض و ما بینهم باطل اندک نظر الدین کفر و استغنی خلق نکردیم شما
 و زمین و این چنینی که میان آنها است باطل و بی فایده زیرا که این کسان نیستند که
 و **صل** این اعتقاد در است و شاعر که منکر غرض خداوند از اصول است و در بیان این
 که جمیع افعال خداوند عالم مترقیست بر لطف که در بیک کنند و طاعت و در کنند است

عقلی

مفسر

که خدا معطل باشد و با مستقل تا اینکه تعدد واجب و عدم علیت امکان لازم این چند
 میگویند بلکه هر یک از اینها را در علم است که بعد خلیت هر دو است **صل** این مقتضا
 از اصول مذهب است و منکر این خارج از مذهب است و منکر این است **صل** این مقتضا
 تقصیر باینست که در بیان اصل سیم است که نبوت است بدانکه نبوت بحسب معنی لغوی
 عبارت است از خبر دادن بشر و معصوم از جمیع گناهان با احکام خداوند عالم است که متعلق
 با افعال بندگان بوی و امانت بعد از اثبات پیغمبری بجهت یاریا است الهی بالامتن
 در امر دنیا و دین بر مکلفین بکار یا بعضا یا اینکه عبارت است از پیغمبری که در دنیا و دین
 خداوند عالم بشری را از پیغمبر و خبر و عهده و بحسب معنی لغوی است که مکلف
 دل اعتقاد کند و زبان اقرار کند که پیغمبر است و محمد بن عبدالله پیغمبر حق است پس این
 جان و فرستاده خداست بر سبیل امر و مقرر بسوی بندگان با معجزات چند که از جملة
 انفاست هر چه بمانی و شوق فقر و فقر و مثل سایر پیغمبران که پیش از او مبعوث شده اند
 بسوی بندگان بشر و معصوم از جمیع گناهان است و آخر پیغمبران است و درین باب قیاس
 قیامت و از برای است اذن شفاعت و درین باب **صل** این مقتضا
 فرستادن رسول بسوی بندگان و انبیا و در آن قول بسیار است چون
 بندگان بسوی آن چیزیکه باعث شفاعت و نعمت آخرت است و دلیل عقلی بر این مطلب
 که مقصود از خلق کردن بندگان رسانیدن بنوعی از خیر است و این موقوف است

موقوف است بر تحصیل قابلیت و از محتاج است بمعرفت احکام الهی و از آن جهت نقصان
 مبدء و احکام و عدم قابلیت از برای حق و الهام موقوف است بر بنیان و پیغمبری که بیا
 آنها را کند بر وجهی که حجت الهی تمام شود تا اینکه واجب شود بر بندگان تصدیق ایشان
 زیرا که اگر چنین نباشد لازم می آید که فعل خدا حجت باشد و این باطل است و دلیل
 آیات و اخبار است چنانکه خداوند عالم فرمود لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا
 معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط یعنی که بجهت تحقیق فرستادیم پیغمبران را
 با معجزات و علامات واضح و فر فرستادیم با ایشان کتاب و بینه را تا اینکه قیام
 کنند و ما حق و عدالت و انصاف خود را بآنها بشیون و مندرین لئلا يكون للناس
 على الله حجة بعد الرسل یعنی فرستادیم رسولانی که بشارت میدهدند ببعثت آخرت
 و بعثت و بیه دهند از عذاب جهنم و امانت تا اینکه از برای مردم در میان حجت باشد
 و بعد از فرستادن رسولها و انصاف خود را بآنها بشیون رسول الا بلسان قومهم
 که هر کس لغوی فرستادیم هیچ پیغمبری را مگر بر زبان قوم او تا اینکه بیان کند از برای ایشان
 آن چیزی را که احتیاج بآنها دارند و انصاف است که جناب خداوند بپس بعد از رسولان
 نزد خود از راه انبیا و انبیا فرمود که حجت خالق حکیم کردیم و استیم که از برای او
 و مصلحتهاست که راه غایب میکند و انبیا و صلح ایشان که باین بها انبیا
 و در میان قضا و اثبات است و انبیا انبیا می باشد از جهت خدا که در اول و در آخر

و شواهد چنان زننده کردن مرد ها میباشند و صل این اعتقاد را اصول عقاید
 رسالت برایشان نهاده که وجود عقلی قایل نیستند و منکر این زننده ها چیست مستحق
 خلود و حجت است در صورت تخصیص علی الظاهر فصل دوم در بیان این است که
 باید رسول بشر باشد و معصوم از جمیع گناهان باشد در حال پیغمبری و پیش از پیغمبری
 خواه در حال عدم باشد و خواه در حال هو بلکینه نیست که از جمیع عیوب و جسمانیات و
 ذمی و غیر ذلالت قبیل و مانند اینها که باعث نفرت صباغ و خلائق و حریت بیشتر و منزه
 باشد تا اقامت بشود زیرا که عصمت عبارتست از آنکه الیه هیچ عیبی که مانع از اعتقاد
 فسخ و عصیان در حال عدم و نسیان بلکه تمام عمل ایشان منزه از عیوب است و عقل
 و فضیلت و کمال اهتمام در طاعت و هر گاه آن پیغمبر صاحب این حالت نباشد اقامت حجت
 نخواهد شد اعتقاد پیغمبران نخواهد بود و فرض الهی از خلقت حاصل نخواهد شد
 صحیحین اگر بشر نباشد که محسوس نشود زیرا که اگر چنین نباشد چه صورت حاصل می شود
 پس باید بشر باشد تا آنکه تمام بشود و چنانکه خداوند عالم فرمود و امر سلیمان علیه السلام
 الا سجدان نوحی الیهیم یعرفون ربهم و پیش از آنکه بشری که مردمان بودند مانند که در دنیا
 و حی فرستادیم و ایضا فرمود و جعلنا منکم الخلق و جعلنا منکم الخلق و جعلنا منکم الخلق
 یعنی هر که میگوید نیست و اول بعثت من فیها را بدید مستحق و شایسته این است
 که پیغمبری که در آنست باید در آنند و فرض بر آنست که اینها را بعثت و فرستادیم

اینها بر آنست که در آنست

که در آنست من انما لم که عصیت کار باشد و ایضا فرموده که لا یضلنا علی العالمین
 یعنی تمام انبیاء را تفصیل دادیم بر تمام خلقتان که از جمله انبیاء اند که مقربین میباشند که
 بعد از آنکه عصیان از برای ایشان نیست پس بایست و اخباری که در همه صد و عصیان از ایشان
 است باید نقل شود و هرگز که اولی که عصیان مقربین است هر چند حسنه است
 باشد و صل این اعتقاد که در دو مرتبه است نیز از اصول مذہب است و آنکه از این که در حجت
 هموار کردن خطا و جبر خلفاء است و جبر خروج از مذہب و خلود و حجت است که
 تخصیص صلیم در بیان این است که پیغمبر با آنکه معتقد بر نفی فعل خارج از اعتقاد
 و طاعت بشری که واقع باشد و سبب از سبب از برای نباشد و کسب محبت از آن
 ممکن نباشد از او صادر شود که دلالت کند بر صدق و راستی او چنانکه از سبب از برای
 او دلالت بر این میکند زیرا که عصمت از سبب محقق و معلوم نمیشود مگر عجز و صدق که
 بر طبق مدعا باشد و دلالت بر صدق و چنانکه منطوق حدیثی از جناب صادق
 بواسطه اینکه اظهار عجز در دست کاذب و باطل است و باعث کراهی است و قبیح است
 بلکه لازم است و خداوند عالم که در صورت کذب مدعی نبوت نمائند و مانند آن که در دنیا
 کنند چنانکه نقل کردیم از سبب از برای عجز پیغمبری می کرد و باور کنند که حق برای کسی
 که چشم و دماغ و چشم دیگر را نبینا شد و نیز از برای شخص یک چشم که در عا که در چشم
 روشن تر از دیگران باشد و شکی نیست که عجز میکند زیرا که چنانکه پیغمبر از برای عجز و با عصا

موسی باطل کرد و اصل این اعتقاد از اصول مذہب بلکه اصول دین است که متعلق
 بنیوت است نه این که بنای اصل دین هر او است که بعدیستی بنیاد دست داد
 در بیان اینست که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المطلب بن قحطبه بن
 حنظل بن کنانه است بر وجهی که گذشت و صاحب خبر است که از
 جمله انصار معراج حبش مانی و شوق القریه نقل است چنانکه خداوند عالم فرموده است
 انک رسول قد خلت من قبله الغرر النبیل یعقوب نیست محمد مگر رسول خدا که پیش از او
 بوده اند و رفتند و دلیل بر این مطلب این است که پیغمبر با محمد بن عبد الله
 پیغمبری و نبوت مملکت کرد و بر طبق ادعای خود و پیغمبر مصدق او بود و هر کس که ادعا
 بنیوت هم کند و بر طبق ادعای خود و پیغمبر مصدق او و مصدق است و چنین است
 پس پیغمبر با پیغمبر چیست و اما اینکه پیغمبر با ادعای پیغمبری که پیش پیغمبرهای
 متواتره و متطابق و اتفاق مسلمین و کافرین علیست و اما اینکه در طبق ادعای خود
 پیغمبر مصدق او و پس براسطه این است که چندین فعلی که واقع بوده اند پیش از او
 او در مثل آن کسی غیر از عاقر بود و اندر چنان عادت بوده اند و غار است
 پیغمبری بوده اند و قریب به ادعای آن بنیاد بوده اند از آن جناب صادر شده اند
 آن حضرت بر دو نوع اول اولی در خارج و داخل چندین بار و اولی که در
 آن اولی بر دو نوع اولی و ثانوی است و با هر یک از اینها که انگشتان میبایست



کتاب
 شماره

مانند در شمع روشن میدادند و آنکه بوی خوش آن بنیاد بود و هر کس که میخواست
 تا در روز زیاده باقی میماند و از غریب انتخاب جمع میکردند و به تیر و خطرها و بسیم آنکه
 در قباب می ایستاد و بر ساید و بوی بر سر و ساید می افکند چهارم آنکه از غریب
 حیا فیه از پیش روی می پیچید آنکه در جواب و بیداری یکسان میدید و می شنید
 چنین غیر اینها و اما معجزات خارجیه بر این چندین معجزه بود اولی که در خارج
 چنانکه مروی است که آن بنیاد بعد از نماز عشاء و عجز است معجز بود و بعد از آنکه
 خوابیده بوده اند که تا که جبینش را بر انداختند و بر روی او نورانی می نمود
 بلیت المقدس و اسمانها بود و عجایب اسمانها را میدید و بعد از آن بالا رفت و آنکه
 سید مرتضی رسید و بقیام قایم و حسین رسید و علوم بسیار بر او کشف گردید
 و بعد از آن در همان شب منزل فرمودند و بعد از آن در آنجا اهل آنجا را با آن چنانکه
 معجز و معلوم شده بود باو جمعی و مانند او انکار کردند و از سطون و قدیل بیت المقدس
 سوال کردند و انتخاب جواب فرموده از احوال قایم بشام سوال کردند و از حضرت جواب
 فرمودند و از زمان و روز ایشان پرسیدند حضرت خبر فرمودند و غلام مطابق
 واقع شدند و قد شوق القریه است و معجز از کیفیت آن چنانکه مروی است این است که در
 در شب چهارم در حجر چهارم در غار که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 میباید که پس از آن جناب و با هر یکی از اینها که انگشتان میبایست

خواهش کرده اند که بگویند صورت اول شود چنانچه در حدیثی آمده که در روز قیامت
 کعبه نیز دو باره با صاحبش عودند پس آن جماعت بچهار گفتند که مسافری را چون از شام ^{بشد}
 از ایشان خواهیم پرسید پس اگر ایشان نیز مثل ما دیده اند معلوم خواهد شد که از ^{خطا}
 است و الا سخن خواهد بود و چون قائل اند سوال کرده اند و گفتند که ما نیز چنین دیدیم
 سیم از حجرات انجذاب قرآنی است که باقی است تا مروز قیامت و انجذاب طایفه عاقلان
 فرمود و جمیع صفات را که ضمیمه ترین جمیع احصاء و مصادیق بود اند از آن رو که مثل آن
 یک سوره که یکسان عاجز شده اند و بجزوی که در تکذیب آن حضرت مورد شنیدند و ^{مقاله}
 بسبب و میگرداند و مقایله بجزوی که در اندیشه آن غایت فصاحت و بلاغت آن و
 اشتمال بر نظم غریب اصول و عجیب بر وجهی که هر فقره از آن هر کاه در بیان کمال ^{شده}
 چون و باقوت و توفیق نماید است و عدم اختلاف اخبار با من واجب و تائید عدم ^{کوت}
 بالمره و اشتمال بر معارف رفائی و مکارم اخلاق و انسانی عجیبی که طایفه عرب که بعد
 فهم و علم و ادب شهنش بود و اند از ترکیب آن نیز کوهی علم مقبوله که دیدن ^{جمع}
 بلغات آن زمان از غرابت آن تعجب جبرانه بود و از آن رو که مثل آن عاجز بود و ^{عجز}
 این نیز نیاز و در چنانکه بتوان معلوم است پس معلوم است که از جنس فضل ^{بشد}
 خالق است که نه برای تصدیق نبی و قائل از نبی که اگر حضرت هم بفرموده بود ^و
 چنین امری باین اوج جاری نمی نمود زیرا که اخلال و عداوت بر این امر ^و



کتابخانه
مجلس شورای ملی

عزیز الحی از خلق کردن عباد حاصل نمی شد چهارم از حجرات انجذاب آن رو که در حدیثی آمده
 مردی است انجذابا بسیار مکررین هم که در مذهب انجذاب بود که هر کس از آن ^{بشد}
 و گفتند ای محمد و سادها و نیز که هر کس که از آن دیدن آن تو چنین ادعا نکردی و ^{بشد}
 از تو خواستی بگویم پس اگر بعل این دی خواهیم دانست که تو پیغمبری و الا معلوم میشود که
 تو ساحری و کذابی پس انجذاب بخود که چه خواهد شد از این انجذاب گفتند که ^{بشد}
 بلکه از ایشان گفتند که تو پیش روی تو بایست پس انجذاب بخود که خدا قادر است
 همچنین ها پس اگر درخت بیاید ایمان خواهد داد و گفتند ای و آن حضرت ^{بشد}
 که من خواهم نمایند آن چیزی که میخواهید و لیکن شما ایمان نخواهید داد پس ^{خطا}
 فرمود بدرخت که ای درخت اگر ایمان نداری بخدا و روز جزا بودی من رسول خدا
 را نشانه کند بشو و بیا پیش روی من بایست پس درخت از ریشه کن شد و مثل مرغ
 پرواز کن بخداست انجذاب آمد و شاخهای بالای خود را بالای سر انجذاب گذاشت
 و بعضی از شاخهای خود را بر دوش من گذاشت پس آن حق چون انحال را دیدن بر ^{بشد}
 شمره ندان را پس گفتند که امر کن که نصف از پیش تو بیا بد پس امر کرد و نصف ^{بشد}
 بر وجهی که نزد یک بود که بر پیچید آن نیز کوهی از سر تعجب کرد بد پس گفتند بگو که ^{بشد}
 بر که و پسوی نصف دیگر پس امر کرد و بر کشت پس بر کف ^{بشد}
 یک یا رسول الله و اول من بر آن الشجرة فقلت ما فعلت یا امیر الله تصدق یا نبوتک

چنانکه

و اما آنکه هرگز خبری نماند در شجاعت نظایر خود را می جوید این وقت دایره ای از کتب حضرت
 که ایشان را که ای او با شرف قریش من بی رخصت و کار نمیکنم اگر بفرماید خواهید دید که چه
 خواهم کرد و پوست از عقب ایشان می رفتند و از پت می رسیدند تا آنکه از یکدیگر رفتند
 پس با کاهیدند که سنگها از کوه کردند بجانب حضرت که کافران شاد شدند و می
 رفتند و گفتند الحال این سنگها حضرت محمد و علی و راهلا را خواهند کرد از این و با
 از ایشان خلاص خواهیم شد چون اجماع نزد ایشان دو چیز گوار رسیدند بقدت
 خداوند جبار بعضی در آمدند و گفتند السَّامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
بَنَ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ مَنَاةَ السَّامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بْنِ هَاشِمٍ
عَبْدَ مَنَاةَ السَّامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَحُورُ الْفَلَاحِ أَجْمَعِينَ السَّامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْوَحْشِ
وَالْخَلِيقَةِ سَاسُ الرُّسُلِ الْعَالَمِينَ و چون کافران اینحال غریب را مشاهده کردند تاختیر
 سپردند و گفتند از ایشان که گفتند و عناد ایشان زیاده بود گفتند که این سخن بود و چون این را
 گفتند بقدت رب العالمین و اعجاز جناب و سنگ از این سنگها بلند شد و هر یک
 عازمی ملک کافران آمدند و بر سر ایشان میخیزد و با هر یک دید بر سر ایشان میخیزد تا
 آنکه سرهای ایشان بزم کردند و مغرور سر ایشان از پتیه های ایشان فرو ریخت و جمیع آن
 هلا شدند و هیچیک نماند و خورشید و خورشید ایشان را می گشتان آمدند و فریاد میکردند
 که بدتر از مصیبت مردن ایشان آنست که محمد و شادی خواهد کرد که با عجز انرا و در چون



و اما آنکه لا یحکمک الله یعنی نیست خدای بخیر خداوند عالم بدرسید که اول کسی هستم که
 او دم تو را رسول الله و اول کسی هستم که امان او دم باینکه درخت کرد انچه کرد با خدا
 از جهت صدق و بختی تو و بد که شرف و شرفان تو پس از قوم گفتند که تو ساحر و کاذب
 ای ایا تصدیق می کنی ترا غیر علی بن محمد از معجزات خارجیه جناب زنده کردن مردی است
 مردیست از جناب امام حسن عسکری که رفتی از حضرت مخبر که خداوند عالمیان برای
 هیچ پیغمبری ایقی و خبری ظاهر نکرد انید مگر برای محمد و علی مثل انما ظاهر کرد
 و از آن عظیم تر برای حضرت مقرر کرد انید گفتند یا رسول الله ما ندانیم حضرت
 عیسی چه گوید برای حضرت ظاهر شد از مرده زنده کردن و کوه و پلین را شفا دادن
 و جنود او را با خود رجاء ظاهر کرد بودند و ذخیره کرده بودند حضرت و فرمودند که برای
 محمد و علی در کوی جای کرده ای رفتند و ابوالعباس عقب ایشان می رفت و سنگ
 حضرت رسول می انداخت و باهای مبارک حضرت محجوب کرده بودند و چون
 قدم مبارکش جاری شد بود و ابوالعباس فریاد می کرد که ای کوه و خرابی این ساحر
 کوس بر سنگ برای بیندازند و از او دوری کنید از جادوی او می میرد و هر چه بدو
 با شرف قریش را تخریب براندازی و حضرت هم میکردند ایشان از عقب حضرت می
 و سنگ را بخت می انداختند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میخیزد بر سر کافران
 کافران گفت یا علی تو پوست از عقب محمد و راهلا می کنی از جانب او جادو می کنی و با آنکه

ایشان بر داشتند چنانچه ای ایشان بفریاد دادند که مراست گفت محمد و شما درین
 میگویند پس چنانچه بلرزیدند و آن مرد ها را بر زمین افکندند و گفتند ما بر غیبت ایم این
 خدا را که بوسی غلبه بریم پس ابو جلیل ملعون گفت آن چنانها و آن سنگها همه از جادوی
 اکر است میگویند که اینها از اعجاز اوست بگویند تا دعا کند که خدا این مرد ها را از زمین بردارد
 چون کافران این مخاض را بان سرور رسانیدند حضرت فرمود یا علی شنیدی چنان
 بگو که چند جراحت از این زخمها بقوم رسید است علی گفت یا رسول الله صیحه از این
 این سنگها همین رسید است حضرت فرمود که عرض مشش جراحت رسید است و آن
 ده نفر از من برای شش نفر دعا میکنم و تو برای چهار نفر دعا کن تا خدا ایشان را باز نیاید
 ببر که داند پس دعا کرد و زخمها زنده شدند و برخواستند و گفتند ای گروه مردمان محمد
 شانی عظیم و مرتبه بلندی است و در آن مملکتها که ما در آن بودیم برای محمد و شما
 دیدیم که بر کسی نشسته بود و در مثال علی را دیدیم نشسته بود و نزد کسی و چنانکه
 و اسم آنها و شش و گری و حجابها بر گردان بر آمده بودند و عظیم ایشان می نمودند
 حاجت که از خدا طلب میکردند ایشان اشفع میگردید پس هفت نفر از ایشان را علی
 آوردند و باقی بر کفر و شقاوت خود باقی ماندند پس حضرت اما عیسی گریه فرمود که اگر
 عیسی مرا بر روح القدس میزد که در ایند بدستیک جبرئیل را از آسمان در روزی که حضرت
 رسول معصوم و شکر مبارک گرفت و علی و فاطمه و حسن و حسین را در عباد داخل کرد و گفت

خداوند اینها اهل منند من با جنم بپر که با ایشان در جنگ است و علم با هر که با ایشان
 صلحت و دوستی با هر که با ایشان دوست است و شتم با هر که با ایشان دشمن است پس
 وحی فرمود که دعای تراست جواب کرد پس ای سلمه جانب عباد را برداشت که داخل شود
 رسول فرمود که تو داخل در اینجا عت یسقی هر چند که حال تو نیک است و عاقبت تو نیک
 پس جبرئیل گفت یا رسول الله مرا همراه خود گردان حضرت فرمود که تو را اهل و عیال
 گفت بر خست میدی که داخل عباد شوم فرمود بلی پس جبرئیل داخل عباد شد و چون ملک
 اعلام با رفعت حسن و نجابت و وضیای او مضاعف شده بود ملک گفتند ای جبرئیل
 ترکش و غیبت از این پیش و از فرمودی جبرئیل گفت چگونه من با شما هم حال آنکه داخل
 اهل بیت محمد شده ام پس ملکها و عبادها و عیالها و عیالها گفتند که سزاوار است
 بر این شرف که با تو چنین باشی حضرت امیر المؤمنین چون عبادی کرد جبرئیل در عباد
 راست او و میگذاشتند و جانب چپ و راست او را عقب و غز را پیش و در پیش و در پیش
 و همچنین است سایر معجزات چون ناله کردن شاخ در رخسار که پیش از نهایی منبر عباد
 در وقت خطبه که خواندن تکیه بر آن می کرد و بیرون آمدن آبا و اجداد و انگشتان مبارک
 بقدری که جماعت بسیاری را سیراب کرد و تشبیه گفتن سنگ در دست مبارک و
 فرمودن برین فضل که ای ملکهای مشک از آن می آمد و بیرون شدن مرگ که از آن حضرت
 سوال میشد و بلند ایها که این رسال که بجا ایشان ذکر افکار اندازد که این اعتقاد از اصول دین

و حال اول و بعضی اندلسی را معتد و استند اینها که دلالت میکند بر اینکه نفس اماره بدست
یا لایست نیست حدیث مروی از جناب علی بن الحسین که فرمود لَمْ يَخْلُقَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا وَهُوَ مُنْتَهَى
حَاقُّ اللَّهِ أَدَمَ مِنْ حُجَّةٍ بَلَّغَهُ فِيهَا ظَاهِرُ شَيْءٍ وَ غَائِبُ شَيْءٍ وَلَا تَعْلُو إِلَّا أَنْ تَعْلُو الشَّيْءَ
مِنْ حُجَّةٍ بَلَّغَهُ فِيهَا وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُقَيِّدَ اللَّهُ یعنی هیچ وقت خالی نبودن از وقتی که خدا
کرد آدم را از حجت خدا که ظاهر باشد و یا غایب باشد که نفع دهد چون آفتاب بر آید
خالی نخواهد بود و بر زمین تا اینکه بر یاقوت قیامت از حجت خدا که در زمین میباشد هرگاه
نباشد هر آنکه خدا استایش کرد پیشتر مِنْ أَنْ يَنْتَظِرَ أَصْلَ مَنْ هَلَبَتْ **فصل**
اینست که لازمت است که امام پیشتر بمردم از کلمات باشد چون رسول و منصوب باشد
بیان صریح در امامت و از جانب خدا یا رسول خدا صلی الله علیه و آله یا هر دو یا یکی و حکم
اوست فقیه باشد چون کرامات و صدقه و باید که امام افضل باشد از غیر خود و بر حجت علم
و عمل و حفظ نظام دین و دنیا بر نیاید که بدو عصمت اعطاء و تمام حجت بخود شد و بدین
معجزه یا بیان صاحب معجزه چون رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و بدین
علم امر دنیا و دین مختل خواهد شد و هیچ جاهل بر عالم پیشتر گردانیدن نیست و بر این
ترکه عالمتر و فاضلتر بهتر باشد و هیچ است و این بر تمام است بر طایفه از سنیها و شیعیان
این مطلب نیز از لایزال عهدی الظالمین و استند است چون ابراهیم علیه السلام و ائمه
یکتبع آمن لا یفیک إلا ان یفیک یعنی یا کسی که را غافل می کند و بسوی حق منزه است از هر گونه

اینکه متابعت او کرده شود یا اینکه کسی که را نمایند نمایند مگر اینکه کسی را و را غافل گردانند
اینکه تمام مخلوق مایه است از خاک و کائنات هم لغیر و بعضی مدعی و خلق می کنند و اختیار میکنند
کس که بعضی خدا را برای بقوت و امامت و نیست از برای خلق اختیار می دهد و اختیار کردن
بغیر از امام از برای خودشان زیرا که احتمال خطا و اختیار و فسادهای صریح و در حق
مرجع لازم می آید چنانکه مستفاد است از حدیث مروی از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
هر کسی که طالب است که عارف بحق امام باشد باید از برای هر امری که حق است اولی الامر
چنانکه از لایزال عهدی الظالمین و شاهد است بر این که بعضی از اینست که عهد
و ماست از جانب من بظالم و کناه که عیسی و محمد و جبرئیل است ابراهیم را بر ابراهیم علیه السلام
الرحمن لعل الایمان و تقیید که بعضی را در دین خدا و دین عالم گیرید از شما اهل بیت
سید و ابوبکر کند شما را از عیسی و ابوبکر در دین عالم گیرید چنانکه ابراهیم علیه السلام و جبرئیل
لحق الحق ان یکتبع آمن لا یفیک إلا ان یفیک دلاله میکند بر منصب بودن که بعضی
بودن کاشف از آن است چنانکه از لایزال عهدی الظالمین و شاهد است بر این که عهد
چهارم و جوب و تقیید و جوب بودن و دین حق و علم خدا که مستفاد میشود از این
استند که عَلَيْهِمْ أَجْرُ الْإِيمَانِ فِي الْقُرْآنِ یعنی بگوای محمد که سوال یکم از شما اینست که
که از این بقوت و رسالت از من صادر شد مردی مکرر و حق و ایشان حوز را که در اختیار رسید
تفسیر شد علی و فاضلتر و جوب و جوب طاعت است چنانکه دلاله میکند بر این

[illegible]

غیر اینها با یغیر نبوده اند پس امید داشت می کنند که علی ابن ابی طالب مثل خود بی غایت بماند
ای طالب مثل سبزه باشد و جمیع من مکران چیزی که خاص شده باشد چون نبوت پادشاه
صاحب اختیار مردمان باشد مراودین و دنیا چون رسول الله چنانکه تفسیر مطلق
میشود و افضلیت او بر آن کمال قابلیت از برای دفع دشمنان بر حسب قرینه بالاعتبار
نیت مخصوص است که علی ابن ابی طالب مقدم و اولی باشد و انضا فرموده افرو بهدی ای الحسن
آن تتبع ام من لا یهدی الا ان یهدی یعنی یا کسی که راه نخواستی بسوی حق سزاوارتر است
که اطاعت او کنند یا کسی که چنین نباشد زیرا که با اتفاق علی اعلم از دیگران بود و راه عالی تمام
باشد و انضا هر چه آید از الله و رسول الله و الذین آمنوا الذین یقتلون فی سبیل الله و الذین
الزکوٰۃ فیهما الزکوة یعنی این است جز این نیست که صاحب اختیار مریدین و دنیا شما هستند
و رسول او کسی که نماز میکند و صدقه میدهد در حال رکوع که آن علی ابن ابی طالب است
چنانکه مرویست که سنانی در مسجد رسول سوال کرد هیچکس با وجود علی ابن ابی طالب
در رکوع بود شام فروزد و انگشت خود را بسیار داد و این در شان او مانده شد و همین است
این قصه که خوانند اینها و انضا مرویست از جناب رسول که عذیر خم نزد یک عجمه که وضعی است
سیار مکرم و دیندار و صاحب زحمت از حجة الوداع با مرایاتهما الرسول بلغ ما انزل الیک بعد از چند
ساعتی بر این در زمانی که هوا بسیار گرم بود و مردم را در مدرج جمع کرده و از جمیع
سنگ بشکل منبر درست کردند و جان برافراشتند و بالای منبر رفتند و فرمودند

فقد اعلیٰ قولاً معنی کسی که صاحب اختیار درین دنیا ای بود پس این علی صاحب اختیار
 و دنیا ای و است پس این حدیث قطعی که اشکاران غنیان و ثروتمندان و جلیلان است که
 علی بن ابی طالب جانشین و خلیف و افضل و غیر است و حق و حلال و دلیل بر بودن علی بن ابی
 امام بر حق نیست که آن بر کلام اعدای امانت کرد بمانند که صاحب بجزات و کرامات معصیت
 بوده است و از حلال این بجز است که مذکور میشود که در دست بندگان و در زمان
 هر قل که پادشاه و موم و جبار و غیر از عالم چهار مذهب که یکی از اهل حق و یکی از اوردی
 من می ای و یکی عیسائی بود و بعد ازین فرستاد که بر روی بپایند که این شخص که ادعای
 و جانشینی مستند است می کند و از الزامات بجز و از قابلیت تصدیق و بیایا که از
 نبوت چون آنکه شمس سلیمان بدست اهل حق خلاصه کلام آنکه علمای اربعه را بفرستاد
 جناب رسول شد چون رسیدند و در ایشان را بفرستادند بعد از آن در حق ایشان
 فاقبول و اهل شد برای امتحان هر یک مستند از کتاب خود در دین داشتند از آن مشهور بدین
 سوال نمود و هر یک از حاضرین و چون از جواب عاجز بود حرف غیر از جواب را می گفت
 بنی عباس بگذاشت و گفت میدیدید لشکر و فرستاد خاک آن مرد را بر روی بپایند و فرستاد
 از این کون و سوالات نامرئیه نماید بر آن گفتند و صلحت در عباد خدا نیست اگر از آن
 ایشان را بصلح جواب یک و الا طریقی بجدال و قتال میجو که لشکر و فرستاد ایشان چون
 از امتناع مشت جنس عاجز نموده اند شدن غاصب حق آنکه گفت ای پادشاه من مدت دراز است



سال سحر که در سن و بقره هر سال و آن نقل است که ایا از حضرت و زبور و تورات و انجیل چه و قوف
 گفتند جابر این عبارات و محل این مشکلات از جهات اشکال و تمیز حق و باطل غالب بر غالب علی
 او طالب میباشد که در زیر اگر چه مسئله بران نادان مشکل میشد بعد از مدت و از علم رسول
 و مقصود اهل بر میگشت و چون جابر ندید بر حق است و روانه خدمت داماد رسول گردید و در آن وقت
 آن صفای چهره باغ و سبزه با تیار می نشستند مشغول بود که می بود شدی می کرد که با علی
 مردم اند و همچنان نامری و چند میگویند که فهم آن می توان کرد و انتخاب می نمود نامری و کس
 که بعین خود بود علم بجای رسول خدا می نشیند پس آن حضرت فرمود که علمای پیروی و مهادت
 و مردم مدینه هم از غیر و کس که با امام خیر می حاضر و اجتماع نموده پس از جناب و اهل آن عالم
 ملت ابراهیمی داشتند سوال کرد که چه میگویند سوال کن از آنکه گفت در حضرت مستند بر مشکل
 و از محل آن عاجز هر کس می و جانشین محمد است میباشد و حل اشکالات باشد چون از این
 سوال می گویم لغوی و جوابی باشد بسیار خود را بجای نماید حضرت و در همچنان انجالی حضرت
 عالم غیاب خواهند کرد جناب و اقتضای امر جمید که از علی بن ابی طالب از فرمود و گفت و بنویس
 صحبت میخاک که اگر حضرت را بر ایدیم حیات میسوزد و فرمود که علی بن ابی طالب از فرمود و بنویس
 میخاک عالم آنکه غیر بدندان گرفته چون مشکل خود را حل کرد و بدین سبب که در یس و انجیل
 فرمود که این سخن را بگویند و با این سخن که میفرمود و بنویس و فرمود که در کتب و جبر و کس
 ابراهیم کرد و پس حضرت فرمود که تا چند بسیار جمع کرد استی در آن و در آن و انجیل

که نموده اند

دان قاسم حجت و ناسر مدون کراه و اجبار بمیان انشرف منتهی شد که روی سبک انشرف حضرت
 کلستان میشد چون عالم را بهیچ پنهان نهم از شاه دان دید گفت توفی داشت بنویسند
 و از آن علم مخفی پس عالم را دوی را طلبید فرمود بخوان تا بدین در کجای زبور در داند چون عالم
 بخواندن زبور را آغاز کرد شاه و ایت رفه ها را که در خجیان الحون داد و دوی بخواند که اگر در مسعود
 اقرار می نمود که علی بر این می خواند پس حضرت بان عالم را آورد و فرمود بخوان تا بهیچ پنهان
 عرض کرد همین از نزد ابرام پس انتخاب یعنی برداشت و بدست مبارک فیلد یک روز می ساخت
 داد و دوی گفت توفی استاد او را پس موالی را طلبید فرمود بخوان تا بهیچ پنهان
 چون عالم را دوی بخواندن توفی را آغاز کرد امیر مؤمنان از دهن او که فرمود بخواند که می
 طو را عشر که باز از آن عیسای بن نصر بن خنجر توفی را بنویسند که می
 بالا تمام پس آن حضرت عیسی که در دست داشت افکند و حال از دهن او می نمود و مردم را
 در آن وقت فرعون را بنمبر و غاصب خنجر علی عرف را بر فرما اختیار کرد و بخواب است در آن کرد
 گرفت هار و دوی توفی بنویسند که می کشاری رفت پس عالم عیسای را طلبید فرمود بخوان
 انجای بخواند که عیدانی چون عیسای شرف بخواندن که بخواب از دهن او که فرمود بخوان
 میخواند که عیسای کوای آدم بنده می کرد پس انتخاب فرمود بخوانی پنهان توفی را بنویسند
 که مردم را از روی آن در پس آن حضرت را بخوانی تمام بر سر که کند و صلح با قهر را
 که توان از الله در دم قهر کافر شد و در نه بنویسند بجان شرف خدمت عالم را توفی را بنویسند

از دهم نهم

بیک دفعه گفتند ای امام الشافعی توفی و از آن علم را بهیچ پنهان توفی را بنویسند
 و از آن علم را بهیچ پنهان توفی را بنویسند و از آن علم را بهیچ پنهان توفی را بنویسند
 اصول را بهیچ پنهان توفی را بنویسند و از آن علم را بهیچ پنهان توفی را بنویسند
 و از آن علم را بهیچ پنهان توفی را بنویسند و از آن علم را بهیچ پنهان توفی را بنویسند
 در بیان این است که امام محمد بن علی بن ابی طالب امام حسن است که پس از آن است و بعد از آن
 حسین که پس از آن است و بعد از آن امام زین العابدین علی بن الحسین است و بعد از آن امام
 باقر است که پس از آن است و بعد از آن امام جعفر صادق است و بعد از آن امام موسی کاظم
 که پس از آن است و بعد از آن امام علی بن موسی الرضا است و بعد از آن امام محمد تقی است و بعد از آن
 پس از آن امام علی بن موسی الرضا است و بعد از آن امام جعفر صادق است و بعد از آن امام موسی کاظم
 که پس از آن است و بعد از آن امام علی بن موسی الرضا است و بعد از آن امام محمد تقی است و بعد از آن
 اخوان ما ان است و صلح با قهر است و این برداشت و جالبی از شیعه که از جمله انجیل
 که محمد بن جعفر بجای امام زین العابدین و از جمله انجیل بن زید بن اسیر نام زین العابدین را
 بجای امام جعفر صادق و از جمله انجیل بن زید بن اسیر نام زین العابدین را
 قابل نیستند و از جمله انجیل بن زید بن اسیر نام زین العابدین را
 امام عید بن زید بن اسیر نام زین العابدین را
 وجود هر یک از این معصومین مذکور در انجیل است و غیر ایشان معصوم نیستند لطف
 ان مسئله در هیچ مرجع بر این است و ایضا قول خداوند عالم را که کل قوم ها از من است

حقایق شد و فرمود خشتی از شما بهم خواهد رسید بعد از آن بخوان حضرت خبر داده بود و جمع
 نور صدق ان گفتار مطاع و لا مع کردید بعد از آن بخوان حضرت آمد بحقیق اینک بحال شد
 کند استعدای دعا خوان حضرت در علم خود بسیار بخوان شد که اولیاد بسیار انصاری
 میکند که از امام محمد باقر شنیدیم که جمعی از مردم آن نزدیک حضرت امام حسن آمدن گفتند
 عجایب نبی از آن عجایب عانی که از قدرت میدیدیم امام حسن فرمود شما ایمان به امامت شیخ
 گفتند بلای خدا ایمان داریم که توحید خدای تعالی را در دل و قلوب بسیار است چنانچه در
 گفت که هر چه شناسید گفتند بلای ما در محبت و بسیار بودیم امام حسن فرمود که در آن
 اوخت بود یک گوشه از این بلند کرد و اند فرمود نگاه کنید چون نگاه کردیم از میان درها
 دیدند گفتند هه ای امیر المؤمنین بعد از آن گفتند که هو می دهیم که تو فرزندی از حق
 خدای و خلق و پیرت ملائکه از آن عجایب عالم بسیار فرموده و قیام کند امام سید بعد از امام حسن
 گفتا قیس شفیق الکونین ابو عبد الله الحسین است که بسیار در کتاب علی ابن ابی طالب است
 که بزرگوار بشتر محسن و عالم محترم بود و در حق امامت بود پس امامت او حق است زیرا که معصوم
 عصیان و نشیما و نهان چه میگوید حق است و ایضا اعلم و جمیع دارد بر غیر اعلم و بر غیر اعلم
 اعلم در امر ریاست حدین و دنیا قیام است و ایضا معصوم است بر او حق جناب نبی از آن
 اگر راست و علی ابن ابی طالب و امام حسن معصوم بر امامت است زیرا که اگر کرد و اندیش او امام
 میباشد و ایضا آن بزرگوار عانی امامت کرده و صاحب حق و کرامت معصوم بود چنانکه

چنانکه بود

چنانکه مرویست که روزی جوانی که یارین بن عبد الله الحسین به او افتاد شد حضرت فرمود که
 حبیب من که یارین رسول الله مادرم از روز وفات نمود و قبل از آنکه وصیت کند و ایضا در
 و احوال او معلوم شد و من از وی شنیدم که گفت من در وقت نزاع روح و طبیعت خود را که در آن
 کسی تر از خبر حق را در احوال من معلوم تو خواهد شد پس امام حسین به هر دوای و یاران خود
 تا بجانب آن صغیر رسیدیم هم مسائری آن جوان نمایم حضرت بسیار در میان و بحال بخوان
 آن بزرگوار نهادند چون بان خانه داخل شدند آن بزرگوار هنوز بر فراش خود خوابیده و حضرت
 حسین بودست بدعا برداشت حیاتیان بر بدن او از حق تعالی استدال نمود و بر آنست بر حق
 و بجای خود نشست که شد عادت من بر زبان خواری ساخت بعد از آن مرویست که حضرت امام
 کرد و گفتای سر و اولیا و ای قریب انقیاد چه مقصود داری از حیاتیان حضرت فرمود که
 حق تعالی بر تو رحمت کند پس زن گفت ای مولی من مرا احوال بسیار در فراق من معطل است
 و نصف از آن نذر تو کرده ام و نصف دیگر از آن بسیر من است و اگر جانی که از آن به حجاب است
 تسلیم وی کن و اگر این را با حقیت نباشد نصف دیگر را بجز کس صلاح دانی قسمت کن زیرا که
 در احوال من نشان حق نمی باشد بعد از آن گفتا بر رسول الله استعدا دارم که بر من عار کنی و یا نه
 بر من خود تاکید نمود و گفت استعدان لا اله الا الله و حده لا شریک له و الله و الله و الله و الله
 و جان حق تسلیم کرد و بعد از آن حضرت بر آن نماز کرد و در قبر رسالت انقیاد فرمود که
 بعد از امام حسین امام بزرگوارین است که علی الحسین است زیرا که آن بزرگوار بر شتر معصوم

امام حسین

بود و مدعی امامت بود پس امامت از حقیقت نیز که معصوم از خصیت و نسبنا لفظه میگوید حقیقت
 و ایضا اعلام آنچه در غیر علم و جمیع غیر اعلام بر علم در امر نیست درین و دنیا قیاس است
 معصوم سابق بر واقعی و بنابر غیر از آن و علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین و
 امامان نیز که در آن عالم میباشند و ایضا آن نیز که در دعا و امامت کرده و صاحب
 و کرامت معصوم بود از آن جمله همین بود که در نهاده کیسان است چنانکه در اولی
 روایت میکنند که روزی محمد بن حنفیه را طلب نمود چون بنده پیش رسیدم گفت یا ابا
 جعفر اهل بیت را چه است امام زین العابدین مدینه فرستاده و صلواتی بر او میفرستد و میگوید که
 چه امری بجان من است که در مدینه است که شوق و اشتیاق و القای حضرت دارم پس محمد بن حنفیه
 یا ابا خالد چون بدید من را در مدینه آمد و من را در پیش خود میماند و میگوید که بعد از آن
 و امام حسین و ولادت اکبر امیر المومنین و ولایت با بر خلاف منم باید که این امر را بمن واکنداری و اگر
 کسی را قبول کنی در این دعوی حکم ساری نماید بر من و اما که خای و این سابقه قطع است
 روایت میکنند که سید ابی محمد بن علی متوجه مدینه آمد و بعد از شرف و از حضرت امام
 العابدین بنیفا محمد بن علی را عرض آن حضرت رسانیدم حضرت فرمود یا ابا خالد بخدمت من
 کن که امر است بحجرت طلب نمودن و سعی کردن و منتظر گردانیدن و این را بعد از آنکه از حضرت
 بنیفا حضرت زید بن ابی اسلم حضرت سالت بنیفا میفرمودی داشت که از اداری باشد تا عیال
 و یا که در پیش حجر بن عدی و یحیی و ان را حکم خود رسانیدم و حقیقت هر کدام از ما که شهادت دهد

بسم الله الرحمن الرحیم

امرا امامت ما بر جمیع و قریب باشد ابو خالد گوید عیال ما و دیانتان حضرت ابی جعفر بن علی
 چون اندک مدتی گذشت حضرت امام زین العابدین حنفی طواف کعبه که تشریفان حضرت
 با اتفاق محمد بن حنفیه پیش حجر الاسود آمدند من در ملاقات ایشان بودم حضرت امام زین العابدین
 گفتی غم اول تو سوال کن که ازین اسق پس محمد بن علی پیش آمد و در کعبه نمازهای او را و دست
 برداشت و از حجر الاسود طلب شهادت نمود بطریق مدعی خود که با من حضرت ابی جعفر الاسود و بنیان
 زین العابدین من نزد ابی جعفر الاسود آمد و در کعبه نمازهای او را و دست برداشت و از
 الاسود طلب شهادت نمود بطریق مدعی خود که با من حضرت ابی جعفر الاسود و بنیان
 فصیح گفت یا محمد بن علی امر است را اعلی ابی الحسن با آنکه امر خود بجان و قالی اطاعت آن است
 و نه ای بر تو و جمیع سیدگان خود واجب که بایند و انتقال فرمان او را بر کافران و میان و ساجده
 چون محمد بن حنفیه این شهادت را از حجر الاسود شنید دست و پای حضرت را بوسید گفت یا ابن
 الله امر است بحکم الهی بقوم من و جمیع است و غیر از تو هر کس که باشد از این امر منوع است
 که محمد بن حنفیه این دعوی را اعلی ابی الحسن و جمیع اطمینان قلب خود که در نزد من است و اعتماد و
 وضع حال بود نه از اظهار عناد و در روایت دیگر که ابی جعفر الاسود مدعی بنیفا حضرت
 که ای محمد بن علی بحکم خداست بر تو و جمیع آن چه در زمین است و اعانها و بحکم الهی
 ظاهر بنیفا و سید که از حق و امانت و بیایه و موجودات و این حق است پس محمد بن علی گفت
 و طاعت این رسول الهی بحکم خداست بر من و این را که ابی جعفر الاسود امام زین العابدین

امام محمد باقر علیه السلام است زیرا که آن بزرگوار بیشتر معصوم علم خود بود و در امانت بود
 به جنت زیرا که معصوم و نسیان آنچه میگوید حجت و ایضا علم و جمیع علم و غیر علم
 و ترجیح غیر علم بر علم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا پدرش امام زین العابدین
 و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصدیق بر امانت آن بزرگوار کرده اند پس او را امانت
 باشد و ایضا آن بزرگوار مدعی امانت کرده صاحب بجزه و کرامت مصدق و بطریق حلیه این
 بجزه است که مراد است که جوایز اهل شام هر روز خدمت امام محمد باقر علیه السلام و سایر ائمه
 کفایت حاجت و دوستی با جمعی از بزرگان چند روزی بنیاد روزی شخصی خبر داد که آن
 جوان شامی بهیار بود و از روز وفات خود وصیت کرده که شمار وی نماز کند بخیر و در روز
 غسل دهد و بر سرش گذارد و بعد از آن ساعتی خبر کرد که آن حضرت بخواستند
 و حاضر شدند و در رکعت نمازهای ایستاده و در سجده و نشاندن روایت شد
 و بعد از خدمت او رفتیم تا بان مکان که آن جوان را بر سر خوابانیده بود و در مسجد امام محمد
 باقر علیه السلام در میان فلان بن فلان آن جوان گفت لبیک یا رسول الله برخواست و پیشانی
 طالبید و بفرموده از آنجا خواسته و بیاد داد و پرسید که احوال خود بگوی گفت در آن
 ندارم که روح را قبض کرده اند و در جمیع احوال داری شنیدم که هرگز آن جوان
 بگوشت من رسید و چه که هفتی گفت که روح این جوان را ندیدم که محمد بن علی او را در خواب
 بعد از آنکه متعاهد حیات بود و ایضا مراد است که او بعد از روایت میکند که روزی بخیر است



امام محمد باقر علیه السلام زقم گفت شما و از ثانی رسول خدا نبی گفت ای کفتم یا رسول الله و از ثانی گفت
 ای کفتم پس شما قادمید که در نزد مکین و نابینا را پسندید که گفت ای نزدیک من بیا
 چون بنزد یات او رفتم دست مبارک بر جشتم و دلی و من میخواست که هیچ عیبی در
 آن حضرت دست جشتم من مالیدم و از ثانی را همان و نهین و خانه و هر که کان خانه دیدیم
 و ساعتی چنان بودم که گویا هرگز ناپیدایی را بچشم ندیده بودم پس فرمود که ای محمد بن علی
 که همچنین مابقی و در روز قیامت ترا باشد هر چه مردمان را خواهد بود از احسان کتابت یا
 چنان باشد که بوی و محاسب بپیشست عجز بهشت داخل شوی گفت یا رسول الله
 حساب و کتاب ندارم باین ناپیدایی را حق بر من است جشتم من مالید چنان شد که
خداوند آنکه امام استم و بعد از امام محمد باقر علیه السلام محقق شده و ایضا است زیرا که آن بزرگوار
 از بیشتر معصوم و علم خود بود و در امانت بود پس امانت او بر حق است زیرا که معصوم و علم
 و نسیان آنچه میگوید حجت است و ایضا علم و جمیع علم و ترجیح غیر علم بر علم در امر ریاست
 دین و دنیا قبیح است و ایضا پدرش امام زین العابدین و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصدیق
 بر امانت آن بزرگوار کرده اند پس او را امانت میباشد و ایضا آن بزرگوار مدعی امانت کرده
 صاحب بجزه و کرامت مصدق و بطریق حلیه این بجزه است که مراد است که جوایز اهل شام هر روز خدمت
 در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم که شخصی از آن حضرت پرسید که یا رسول الله مرغان
 که در قرآن خوانده اند از خطا بجز حضرت ابراهیم فرمود که خدا را بعد از ابراهیم و بعد از ابراهیم

تمام مجلس منتهی جز آنکه از یک مجلس بود و از آنجا که حضرت عیسی علیه السلام
 بنیام گفتند بل این رسول الله صیحه از من طلبید و طاعت و سبک و کبر و غرور از من
 فرمود و سبکهای این را از آن فرمود و گذاشت و باقی را با من حضرت از استخوان و پیکر و گوشت مرا
 در هم گرفت چنانچه که در نزد و در چهار گوش خانه گذاشتند پس اول طاعت و سبک را از آن گذاشتند
 که ریش ریش و زنده در آن هر کجی از آنها جدا میشد و بهم می پیوست قاطع و در سبک
 شد و سرش به تن پیوست بعد از آن غرابی و از دوازده هزار کجی ریش ریش شد و پیکر
 می پیوست قاطع و بدست شد و سرش به تن ملحق شد و کبر و غرور و دست و پا پیوستند
 پس چهار صیحه از من نزد و بعد از آن حضرت از مجلس آن حضرت بیرون رفتند **ششم** آنکه
 امام هفتم بعد از امام جعفر صادق با امام موسی کاظم علیه السلام است زیرا که آن بن کوه ابریشم
 و امام عیسی علیه السلام و در آن امامت بود پس امامت او بر حجت است زیرا که معصوم انجمن است
 انجمن و یکدیگر در حق است و اینها علم و جمیع در بر غیر علم و بر جمیع غیر علم بر علم و بر علم
 دین و دنیا بقیص است و اینها بدین نام امام جعفر صادق و موسی کاظم و عیسی علیه السلام که سابق بر این
 تصریح بر امامت آن بن کوه کرده اند پس امام عیسی علیه السلام و اینها آن بن کوه ادعای امامت
 و صاحب جبر و کرامت و صدقه بود چنانکه در کتاب است که در آن امام جعفر صادق و عبد الله
 بن کثیر و فرزندان آن حضرت بود دعوی امامت نمود و روی جو کیش در حجت امام موسی کاظم
 موقوفند و خوف عبد الله و امامت او از فرزندان حضرت موقوف بر ساحت خداوند حضرت عیسی علیه السلام



تا همین بسیاری را بر نهاده و در حق خان جدید و کسی را در حق عبد الله و پیغمبر او را
 تا انتی بر آن همه زنده و کسود و غرور و خوار شدن حضرت را نمیدانست چنانچه جمیع همین را
 حضرت برخواست با جامه و دانی که پوشیده بود در میان نشیمن نشست و با حجاب
 شد و بعد از آن عیسی علیه السلام آمد و خیمهای خود را نکشید و بعد از آن خطابت نمود که اگر آن
 است که بعد از امام توحید استیفی چنین و در این است و عیسی علیه السلام از استماع این سخن
 را نکش متعین شده و رفت و گفت **هفتم** آنکه امام هفتم بعد از امام موسی کاظم و امام عیسی علیه السلام
 رضا است علیه السلام و کشته است زیرا که آن بن کوه ابریشم معصوم علم عیسی علیه السلام بود
 امامت بود پس امامت او بقیص است و اینها علم و جمیع در بر غیر علم و بر جمیع غیر علم بر علم
 امر را بقیص است دین و دنیا هیچ است و اینها بدین نام امام موسی کاظم و موسی کاظم و عیسی علیه السلام که سابق
 او بوده اند و اینها بقیص است بر امامت آن بن کوه کرده اند پس امام عیسی علیه السلام و اینها آن بن کوه
 ادعای امامت کرده و صاحب جبر و کرامت و صدقه بود چنانکه در کتاب است که در آن امام جعفر صادق و عبد الله
 بن کثیر و فرزندان آن حضرت بود دعوی امامت نمود و روی جو کیش در حجت امام موسی کاظم
 موقوفند و خوف عبد الله و امامت او از فرزندان حضرت موقوف بر ساحت خداوند حضرت عیسی علیه السلام
 تا بر آن از شامت او است این سخن عیسی علیه السلام را رسید و خواهرش که آن آمد و از آن حضرت است و
 ما بر آن عیسی علیه السلام را در جبر و غرور و خوار شدن حضرت عیسی علیه السلام و شکی با اتفاق اصحاب بیرون رفتند

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی
 ثبت شده است

و قطار دیگرند پس آن حضرت بمنبر می آمد بعد از حمد الهی و عافیه و ندای عقیقه و چون ای
 رسید به کار مطلق و عظیم ساختن حق با اهل بیت را پس اول حبسند خلق و بجا می آید
 و از نو متذلل و تحت تازیان این جماعت را بایران میباشند و از میان ایشان که نافع باشد
 و فیض بجهت جابر رسد و در میان و زبان میمانند و نباشد و می باید که ابتدای بابر ایشان
 که از اینجا با ترکشته بمنزل خود رسیده باشند برای کوی و تقسیم باین خدا میگویند
 که این جماعت را بحق بر پیغمبری هر آینه تحقیق که با هم دعا در هوا و آبها به هم
 باشند و بعد و برق بهم رسانند و در میان بحرکت در آمدند همانا میگویند
 که از بادران خود و اکتافه کنند پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که بحال خود باشید
 ای مردمان که این ابراز برای شماست بلکه از برای فلان شهر است پس آن برگزیده
 بعد از آن ابرو پیکر آمده که مشتمل بر عدد و برق بود دیگر باز مردمان حرکت
 نمودند باز آن حضرت فرمود که بحال خود باشید ای مردمان که این ابراز برای شماست
 بلکه از برای فلان شهر است پس آن برگزیده بعد از آن ابرو پیکر آمده که مشتمل
 بر عدد و برق بود دیگر باز مردمان حرکت نمودند باز آن حضرت فرمود که
 بحال خود باشید که این ابراز برای شماست برای فلان شهر است پس بعد از آن
 ابرو پیکر آمد حضرت فرمود که ای مردمان این ابرو خدا تعالی برای شما
 فرستاده پس شکر کنید خدای تعالی را برای تفضلی که بر شما نمود و الحال

بر حضرت و بفرموده و از امکاه خود بروید که این ابرو شماست و نه غیبار
 تا آنکه بمنزله خود داخل شوید بعد از آن خداوند شما از خبر آنچه لایق
 کرم و بزرگی الله تعالی باشد پس آن حضرت از منبر فرمود و مردمان
 باز گفتند و آن را می دانید تا بمنزله های خود رسیدند بعد از آن با و آن
 سخنی بآورد و عارفان و متصوفان و عباد و بندگان و پیران و کرام
 و مردمان و گفتند که ای رسول الله که امر الله عز و جل بفرموده
 یاد بر فرزند رسول خدا ص که امرت خدای عز و جل بعد از آن حضرت از منبر
 جمع کنید از آن خلق حاضر شدند و خطبه مشتمل بر عواظ و مضامین دلنشین
 ابرو نمود و ارضی موات و دلهای مستعان را ببادان آن سخن اوصاف فرمود
 و از شهد ذکر خطبه مذکور که کام و زبان ایشان را شیرین و خوشگوار
 کرد ایضا القصة بعبای آنحضرت حق تعالی برکت داد و بزرگوار عظیم کرد
یکی از اقربای مأمون که هوای و لعنه و عداوت و سرور و خشم و عداوت
در جگر داشت بمأمون گفت یا امیر المؤمنین اعینک الله ان یكون
الخلق فی احوالک هذا الشرف الیمین و الفخر العظیم من بیت و لد العباس
و لد علی بنی استعاده میکنم برای تو از حق نشا که تو پناه دهنده و نگاه دار
از اینکه تاریخ خلفا شود که مردمان کویند از خلفای مأمون این شرف عظیم

و فرزند عظیم یعنی خلفه و پادشاهی از خاندان عباسی ^{بود} کرده و بجاندا
 علی نقل فرموده که تحقیق که با خود و منسوبان خود دشمنی غریبی که این ^{جای}
 افسدی و تحقیق که بقتل و کیم نام بود ظاهرش کردی و پست بود بلند و تیرش
 کردی و قمارش بود مذکورش ساختی و از این باب در خرافات که در کتاب ^{بود}
 اخبار الرضا بمقتضی مذکور است گفت مأمون ملعون جواب گفت که این مرد
 پنهان بود از ما و مردمان را بپیوست خود دشمنی نمود و خواست که او را و عهد
 خود سازیم تا حرممان را بدوی ما خواند و به پادشاهی و خلافت ما اعتدال
 نماید و تا آنکه آنکه بوی که بوی اند اعتقاد کنند که آنچه او ادعا میکرد در حق
 خلافت اصلا حق نباشد و آن مخصوص است و قسمیم که اگر از آن ^{مجلس}
 خود و کفایم رضا را و دیگر را با هم ^{سید} که از آمدن نتوان ^{ساز} ساخت
 و امید ما از آنچه طاقت او نیاوریم اکنون دانستیم که آنچه کردیم خطا کردیم
 و بسبب عظیم او مشرف به هلاکت شدیم الحال قهول در کار او جایز نیست
 و محتاجیم که اندکی در قیام او است کیم که استحقاق و اهلیت این را ندارد
 و بعد از این در باب او تدبیری کنیم که مواد بلای او از ما منقطع ^{منقطع}
 گردد و آن مرد گفت یا امیر المؤمنین مباحشه و مجاوله او با عین و کذا
 که من از او اصحاب را ساکت می سازم و از قهول و تیرش چیزی نمیگویم

صلوات

و اگر

و اگر از او نشسته نمیکردم و هیبت تو در علم نمی بود او را فرود می آمدیم در منزلت
 و عیب بخودش بر تو عیان ظاهر میشد که او را شایسته و لعنه می که با و مقصود
 داشته نیست مأمون گفت هیچ چیز نزد من خوشتر از این نیست از ملعون ^{از}
 و این و آن سینه چاک خنجر بغض و حسد گفت اعیان و اهل ملک خود را
 و فتنان سپاه و قاضیان اخبار و فتنها را جمع ساز تا در حضور ایشان ^{نقص}
 او را ظاهر کنم تا بپشت پاست خفت و خط مرتبت او گردد و انجماعت بدانند
 که آنچه از اهانت و استحقاق از تو نسبت با و ظاهر خواهد شد صواب و بجاست
 پس مأمون ملعون ضلالت و اشتباه و عیب او را ^{مجلس} و وسیع جمع کرده خود نیز
 نشست و امام رضا علیه السلام را در مرتبه که از برای او قرار داده بودند نشاند پس
 آن ملعون که مستعد اهانتان سالارین شده بود شروع نمود و با مختصر
 گفت که مردمان از تو حکایت های بسیار کردند و وصف تو را از حد کن پنداشتند
 عیبیه که اگر واقف شوی بدان از آن بتر خواهی کرد و بر اینان اخبار خواهی نمود
 و اینکه دعا نموده و از حق بخواه تا بارانی طلبیده باران که همیشه می بارید
 بر این را برای تو معجز کرده اند و بسیار تو را بمثل و یگانزد دنیا فرمود
 و این امیر المؤمنین آدم الله ملکه که او را با همی که حوازه نکند مگر اینکه او ^{این}
 ترا عیبیه رسانیده است که مبادی بر از جمله مصون این بقیان ^{این} آجا نروند

مجلس

نداری که در معنی کوبان به نشانی تو در کشتن احد و غنا گویند حضرت امام رضا
علیه السلام فرمود که من منع نمیکنم بندگان خدا را از گفتگو و عبادت نعمتهای
الهی که در هر جا داده و اگر چه از روی فتاوی با و کردن و فزونی کم اتفاق افتاد که گفت
که صاحب تو را بر عتبه رسانیده آچنین نیست بلکه حق سبحان و تعالی بر این
را منع فرموده و حال من با صاحب تو مثل حاجت حضرت یوسف با اعراب من
و علی عهد ملعون دوم رتبه من است آن ملعون بعد از استماع این سخنان
برافت و گفتای پر موی از حد خود در گذشتی باینکه حق تعالی باین
فرستاد که وقتان مقدس رفته بود و اذان پیش و پس عیش از این ساعت
که باین کردن مباحهای افزونی که با معجز نمودی مثل ابراهیم خلیل که برای
رعنان را بر دست گرفته و اعضای آنها را متفرق بر سر کوهها گذاشته بود
طلبند پس بتجمل عام آمدند و درهای خود پیوستند بعد از آن بگوشت حرام
یافته حق تعالی پرواز نمودند و باینکه عادت بیاورد او جاری گشته است
تو را و از منتهای زبیری که بخواهی تو باری باشد چنانکه تو دعا کرده دیگران
نیز دعا کرده اند و این دعا با تو شریک بوده اند از کجا که بازیدن باین دعا
بودند باینکه ایشان را شایسته بود و صورتی که در کوه بودند ملعون خضر کرد
بودند و بعد از آن که در گفت اگر راست میگوئی که باین دعا باریده است

این دو صورت نیز را زنده کن و بر من مسلط گردان آن شهید سیاست فقیری
و موجود قلزم محوط جباری علی بن موسی الرضا اناستماع این سخنان غضبنا
گشت با نکت بران دو صورتی که بگوید این قاجر را و او را طهر خود ساز
و از او عین و اثر باقی نگذار پس بیکبار آن دو صورت نیز عظیم شده از جای
خود جستند آن ملعون خون کمر خود را گرفتند و اعضای او را در هم کردند
و در هم شکستند و خوردند و دهانهای خود را پسند آن قوم از آن معتبر
شده نگاه میکردند چون ایشان از کاران ملعون فارغ شدند و بی
امام رضا کردند و عرض کردند یا ولی الله فیض چه میفرمائی ما را اینچه با او
کردیم با این نیز بکنیم و اشارت بملعون میکردند ملعون از شنیدن سخنان
ایشان به هوش گریخته حضرت فرمود تا کلاب را و افشانند و روی خوش
بکار روند تا بهوش آید باز ایشان بار دیگر عرض کردند یا ولی الله ابار
میدی که او را بصاحبش ملحق سازیم حضرت فرمود که زیرا که حق تعالی را
در او تدبیری است که او امضای آن تدبیر خواهد کرد ایشان گفتند پس ما را
چه میفرمائی حضرت فرمود بجای خود باز کردید چنانکه بود ایشان خبری
نهند باز گشتند و هم چنان دو صورت شدند که بودند ملعون خاطر خود را
از خدا ایشان جمع کردن حضرت را مخاطب ساختند گفت الخیر الله تعالی شکر

مهملان را ازین دور کرده اند یا بن رسول الله این امر یعنی پادشاهی از حد شما
 و الحال حق شماست الناس و ادم که در مقام حق نیستند و بیمن منت فی حضرت
 اکرم پادشاهی می بود با شما و این مدت این مقدار عدا را بگذردم و حق
 سبحان تعالی جمیع مخلوقات خود را ملحق و منقاد و من ساخته چنانچه از آن
 دو چیز یک آلهه های بی ادم را که از روی حق و صدی کند و میگویند
 می بینی و حق تعالی را از فرموده که بقا عرض کنم و در تحت حکم
 بعد از این واقعه همیشه تا من و این و اهل بجه تا عاقبت ان حضرت
 خواهند **هشتم** آنکه امام زهرا بعد از جناب امام رضا امام محمد تقی
 چهارمین است زیرا که ان بزرگوار قریب معظم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت
 بود پس امامت او بر حق است زیرا که معظم از عصای و عصای انجیر میگویند
 حق است و ایضا اعلم توجه دارد بر عصای علم و جمیع عصای علم را علم در او رسیده
 دین و دنیا فایز است و ایضا ان بزرگوار بعد از امام رضا و سایر معصومین کبریا
 بر او رسیده اند تصحیح بر امامت ان بزرگوار نموده اند پس او امام بر حق است
 و ایضا ان بزرگوار مدعی امامت کرده صاحب مغنیه و کرامت مصدق
 بود چنانکه در حدیث که بعد از امام محمد تقی در مسجد نشسته بود که در پی
 از درو وارد و گفت جان من فدای تو باد چهل سال عمر کردم و از غمزه

تو باشی چنانچه
 و سفارشت
 حکم خدایست

شیخ من جنابک فرزند دیگر چیزی ندادم و امر من و ان شهوان را که از حد میگذرد
 از کوه بنیان زد حضرت فرمود قصص هر چه بگوید گفت نزد رانی که شتر اند که از جمله
 دوستان محمد و علی و اولاد و محبت با فرزندان ایشان دارد حضرت فرمود از
 من چه میخواهی گفت با حضرت فرزند دیگر ندادم و صبر بر مفارقت او نرغتم
 حضرت فرمود از انجا ببار و چون این سخن را از امام شنیدم قطع امید از خدایت
 کردم بیداد امام و بخاند رفتم ان روز که پوی داشت که ما در ان در بود احوال
 در بار رسید در تمامی احوال را با او نقل کرد و گفت که بخدمت امام محمد تقی
 و این واقعه را بعضی از حضرت رسانیدم حضرت نیز در بار خلاصی در چیزی
 گفت که باعت ائمه داری باشد ما در ان اسامع این سخن خود را بر زمین زد
 و بهوش کردید چون بهوش آمدن و بیت دیگر احوال رسید که فرزند من شد
 و کجا رفت باز بهوش آمد بن تمامی جان و جان و ان محله جمع نموده و
 انرا از انسی میروند و در لاری میبایند اما چون بر او بر سر که برودند
 که بنیان زد فرستادیم در کیم نمود از حضرت امام محمد تقی و او با بعضی
 او صد میخواست او گفت با امر لکرمین علی بن ابیطالب بدستی تو و اولاد تو
 و کشند من میدانم هر که را عجب شما بکشند در حدیث شهدا دارد و معاف
 و بدیدم دادم که انرا ان کسیست که بکشم او بیدهد و متکفل شما صبر

ایشان کرد و از کتب و عمل مانده اند و بعد از آنکه نشسته و تاب این صحبت
نمادند بحق و زکات است امام زمان امام محمد تقی که در این وسط نجای
ده هنوز در این سخن بود که ناگاه دو تن از هوا پیدایشند و گفتند ای پسر
چه دافع شده که کوبه واضطرار میکنی چرا حوالات خود را با تمام بیا نمود
و چون بر سخن را تمام نمود از آن دو تن یکی دست دراز کرد و گویا
گفت از زمین در پیوسته در هوا ناپدید گشت یکی دست دراز کرد و الی شهادت
مدینه را بر آید بجای در نگاه داشت آن را پسندارند و الی هر چند فریاد
میکرد که من والی شهر مدینه ام مگر آن از منی نمی شنیدند زیرا که بقدرت
حق سبحان و تعالی و بحضرت امام محمد تقی ۴ صحت والی منقلب بصورت پسر
بعینه لباس پسران در تن والی میداد و خواهی خواهی و الی از کوه پر کرد
بخی که پاره پاره شد بعد از آن که دو تن در آیدند از پشت حضرت
امام محمد تقی ۴ آمدند و سلام کردند و پسر را بخدمت آنحضرت آورده
شرف ملازمت آنحضرت را اذعان نمودند حضرت فرمود **جاءکم الله خیرا**
ای فرزندان باید که هر جا دوستی اندوستان ما که در مهلکه گرفتار باشند
اعانت و همراهی کنند و ایشانرا از بلاها و فتنها نجات دهد و فرستگان
گفتند ما سلفه فرستادیم که از نوکرانست آبای کرام شما آفریده شد

و کار ما این است که در هر جا از عالم که دوستی اندوستان شما را برنجی باقی
نماند ما بعد از این شوم و در حضرت آنکه ششم پس فرزندان آنحضرت را دعا
کردند و متوجه آسمان شدند بعد از آن حضرت پسر را فرمود که الحال نجای
خود را جمع کن که بدو معاد و حق بصیبت تو مشغولند پس آنحضرت را دعا
کرده متوجه خانه خود شد چون بدو خانه خود رسید آغاز کرد و زاری
پس با ندوین خانه داخل شد بدو معاد و خود را دید که جامه را چنان چسبان
کرده و رویها خراشیده و در میان خالت کل در غم او نشسته و چون آنها
فرزند خود را زنده دیدند تعجب نموده از کمال فرح و خوشحالی به پیش شدند
و چون به پیش آمدند پسر را در کنار کفتر نشاند و میگردید و حمد و ثنای
واجب بر خود را بجای آوردند بعد از آن احوال از پسر پرسیدند پس جمیع احوالات
گذاشته را برای ایشان نقل نمود و ایشانرا محبت با امام محمد تقی و سایر
معصومین افزود **نهم** آنکه امام دهم بعد از امام محمد تقی ۴ امام علی
تقی پسر اوست زیرا که آن بزرگوار بشخص علم عصر خود بود و مدعی امامت
نبرد بر امامت او بر حق است زیرا که معصوم از عصیان و نافرمانی میگرد
حق است و انصاف علم ترجیح دارد بر غیر علم و ترجیح غیر علم بر علم و در این
ریاست دین و دنیا ترجیح است و انصاف بر شر امام محمد تقی ۴ و سایر

معصومین که ساجی بر او بوده اند تصحیح بر امامت آن بزرگوار خود را
 امام بر حق باشد و انبیا آن بزرگوار افعای امامت کرد صاحب غرور
 کرامت مصدق فرمود چنانکه نقل است که مشعبد هندی نزد موسی کل عبا
 لعنه الله علیه آمد بازی میکرد و بعد از آن چنان ساحر بود که مثل
 آن ندید بودند آن ملعون اراده کرد که با علی نقی بازی و آن مهر
 سپهر کرامت را داخل سازد و متوکل ناچار گفت اگر این کار کنی ترا در
 دنیا رجا بزه بدیم مشعبد گفت تا آن چند تن است که ثقلی نداشتند باشد
 بخسته مهتاس ازید بعد از آن کسی فرستاد و امام علی نقی را دعوت نمود بعد
 از آنکه مقدمتاً چون آنحضرت شرف خند انسانی داشت آنحضرت
 طاشی که بر آن صورت شری نقش شده بود گذاشتند و آن مشعبد در طای
 بالشت نشست پس خوان کرده و آن نانها را آورد و در پیش آنحضرت
 جای دادند چون حضرت دست بجایان نانها را دراز کرد آن
 لعنی با خنده آن نانها را بمیان نهاد پس آنحضرت متوجه نان دیگر شد
 که میباید با نان نانهاست لعنی باخت که نان متوجه سقف کردید و
 هم چنین تا آنکه نوبت آن کار کرد اهل مجلس خندیدند که یکبار آن مسیح
 طوفان جلال و جلال و نور ذوالجلال دست بر آن صورت نهاده و فرمود

که

که یکبار این ملعون را آن صورت شری شد و از بالش بر جبهت و آن ملعون را در
 برده و بجای خود معاود نمود آن قوم با سعادت از عیدک آن ضارک علی بن
 کثند و آنحضرت آن مجلس برخواست متوکل ملعون زبان سوال کشود
 گفت میخواهم که بشنوی و آن مرد را باز آوردی حضرت فرمود بخدا قسم که دیگر
 او را نخواهی دید اما مسأله میبازی دشمنان خدا را بر دشمنان خدا این
 سخن بگفت و از مجلس برخاست و دیگر مشعبد را هیچکس ندید و آنحضرت
 روایت کرد یکی از اولاد خلفا را و لایحه بود و جمعی کثیر را طلبید بودند که
 دین را بپای خود تقطیع و اجلل امام علی نقی را بجای آورد و مکرکین جوان
 که عیث میگفت و عیث میفندید حضرت فرمود که این جوان چنان از
 ذکر خدا غافل است که باین بیان میخندد و نمیداند که پیش از آنکه بپزد
 دیگر زنده نخواهد بود از آن اهل مجلس و کس با هم گفتند که در کتب
 شافعی آمده از این چیزی نیست و چون گفتیم شمان جوان از دنیا
 رحلت نمود **دهم** آنکه امام یازدهم بعد از امام علی نقی ۱۱ امام حسن عسکری
 ۴ پسر است زیرا که آن بزرگوار بشخص معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت
 بود پس امامت او بر حق است زیرا که معصوم از عصیان انچه میگوید
 حق است و انبیا اعلم و جمیع دارد بر علم و جمیع غیر اعلم بر اعلم و در آن

ریاست دین و دنیا فتح است و ایضا پدش امام علی نقی ۱۲ و سایر معصومین
که سبانی بر او بوده اند بصبح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او اما
بر حق ی باشد و ایضا آن بزرگوار دعا می فرمود که و صاحب معجز
و کرامت مصدق بود چنانکه روایت است که چون معتمد عباسی بمکه
رفت و مدتی برآمد دشمنان و منافقان اهل بیت افزاها کردند
و بدو غها گفتند که آنها موجب عداوت معتمد شده اند و اما
حسن عسکری نزد آن حضرت را بر ندان بودند و بعضی ایشان در مدینه
منقطع شد و خط در میان بیاید معتمد را گفت که مردم بخواران
بیرون رفتند و بکشد متوالی گفتند بااران بیرون رفتند و در میان
ایشان راهی بود چون او بجای نیامان دست دراز کرد و برپیداشد
افغانی بپایان کرد و تزلزل عظیم در خلق هم رسید بعضی از مسلمانان
افغانی بودند و بعضی بدین مضاری را غیب شدند و خبر معتمد رسید و بواسطه
آنکه از ملک طرد و از آن ملک بود و از کجای این دین و از یک طرف
طریق خلق شدند و از خود قیام دید و علاج صالح بن و حق که حاکم شهر
مستقیم بود و از سبب است زندان تعلق با و داشت فرمود برو الحال اما
حسن عسکری را از حبس بیرون آورده نزدین حاضر ساز صالح بن فرموده او

الفرز

انحضرت را حاضر ساخت معتمد با و گفت ادرك الله عبدك محمد بن علي
يملك يعني ربابا هت حبه خود محمد ص را پیش از آنکه هلاک شود گفت
بااران بیرون رفتند و فاشی از غار و دعای ایشان مدتی رفتند و مضای
و مدتی رفتند دست بدعا برداشتند بااران آمدند و کسب معتمد شدند
دین از دست گرفت و مردم در تزلزل افتادند و انحضرت فرمودم غم مخور
که فردا بیرون مردم و شکت از خاطرهای برم و جمعی از خوبان که
در حبس بودند شفاعت نموده ایشان را خلاصی داد و فرمود که حکم شد
که بکبار کس که در شهر غانده و هم خلق نیاز بیرون روند پس امام حسن
با انحضرت در مصلحت حاضر شدند و فرمودند رهبانان را که شمع در
غانده چون رهبانان دست بدعا برداشتند از هر طرف ابر پیدا
شد حضرت شخصی را اشاره کرد و فرمود که برو پیش این راهب که نیاز
ایشان است انجم است و در میان انگشتان او هر چه هست بیرون
آید آن شخص رفت با امام حسن و آن از میان انگشتان راهب بیرون
آورد امام فرمود که آنرا در میان جامه نهادند در ساعتی بارها از دم
دور شدند بعد از آن رهبانان را از نیاز و دعا کرد و در مضای
دعا و فزاری کردند و ابر پیدا شد و خلق در توجیه افتادند و معتمد بر

که این چند است بود ما آن حضرت فرمود هرگاه استخوان پیغمبری ظاهر و مکتوب
 شود البته باید باران باریدن گیرد و این راهی که گذاریم پیغمبری از پیغمبر
 افتاده بود و استخوان آن پیغمبر را برداشت هر بار که از ظاهر و مکتوب باران
 می بارید اگر خواهی امتحان کنی چنانچه استخوان را ببردند و او در آن باران
 رسید حضرت فرمود استخوان را بپنهان کردند بعد از آن حضرت بطریق
 خدمت نما گذارند و از خدا باران خواست از یک استخوان حضرت فیض باران
 منتظر شد و خطبه از ای مبدل شد و شکر از خاطر ها را بپوشید و بعد
 از آن حضرت غنچه های نمود و در مقام عز و احترام درآمد و ایضا
 روایت کرد بعضی امام علی نقی ۱۲ در نماز بود که امام حسن عسکری در طحی
 بپناه افتاد و زمان فریاد بر او افتاد چون بر چاه رفتند دیدند که آنحضرت
 بروی آب نشسته و آب بازی میکند **یانه** آنکه امام دو از او بود
 آن امام حسن عسکری امام محمد باقر صاحب الزمان چراغ است زیرا که
 آن بزرگوار را بقتل رسانیدند و علم خود بوده و می باشد و مدتی
 امامت بوده بر امامت ابرو حق است زیرا که معصوم از عصیان و نفاق
 الهی می گوید حق او ایضا علم ترجیح دارد بر غیر علم و ترجیح غیر علم بر علم
 در دنیا و دین و دنیا قبیح است و ایضا پیش امام حسن عسکری

و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصحیح بر امامت آن بزرگوار کرده اند
 بر او امام بر حق می باشد و ایضا آن بزرگوار را دعای امامت کرده و وصایا
 معجون و کلمات مستفیقه بود چنانکه ابوالادیان که یکی از خادمان امام حسن
 بود روایت میکند که من حضرت ابو محمد را خدمت میکردم و نامه های او را میخواندم
 می بردم و مدتی بر سر بخاری که در آن بخاری از دنیا رفته بود نزد وی رفتم
 نامه ها نوشت و مرا فرمود که این نامه ها را بخوان بر پسرید سحر که مدتی است
 با نرسیده روز خواهد شد و چون روز پانزدهم قمری من رای داخل شوی و از
 کبریا و زاری از خدا من خواهی شنید گفت یا سیدی در آن وقت امام پیشوا
 ما که خواهد بود گفت آنکه یکبار نامه ها را بطلب کند که او قائم مقام خواهد
 من خواهد بود گفت یا سیدی زیاده کن فرمود آن یکبار که طلب کند پس من
 بموجب فرموده آن بزرگوار بخوان رفتم و نامه ها بردم و جواب گرفتم و آنحضرت
 پس من رای و بعد پانزدهم صبح آنحضرت فرموده بود داخل شدم صد
 کرد و زاری از خانه آنحضرت شنیدم بیخجل خود را به خانه آنحضرت
 رسانیدم برادر من جعفر بن علی را دیدم سالی آن حضرت دیدم و شیعیان جمع شده
 او را نزدیک کردند و آنحضرت را در آنجا غسل میدادند و من با خود گفتم
 که اگر امام این است امامت او باطل است زیرا که من مکرر جعفر را دیدم که شیعیان

این حدیث را
 در کتاب
 مناقب
 امام حسن
 عسکری
 آورده اند

میگوید و قاری با خست بعد از آن بنی پیش رفت و در آنوقت کرم و از آن
جواب کتابها مطلق نرسید دافتم که امام بنیت دنان حسین شخصی پیران
و جعفر گفت بایستی برادر ترا دفن کرده و بر خیز و بروی غار کن بر جعفر پیش
رفت که غار کند و شیعیان چند بودند و جمعیت کرده بودند که در آن حال
گودکی کنم کون و فلان مو و کلاه دنان بیرون آمد و دای جعفر بن علی
گفت و کشید و گفت ای تم بقیه ای که من بخار کردن ببیدم اولی تر از تمام
جعفر بقیه آمد و فلان دای او چون خال کردید پیران کودک پیش رفت
نماز کرد چون حضرت را دفن کردند آن کودک بمی گفت که جواب نامه ها
که با تو آید جواب نامه ها را بروی دادم یا خود گفتم که این هر دو معنی که ظاهر
شده هیان مانند پیش جعفر رفت و احوال کودک را پرسیدم گفت بخدا که من
هرگز از آن ندیده بودم و نمی شناسم بودم که جماعتی از مردم تم رسیدند و احوال آنها
حضرت عسکری را پرسیدند ایشانرا از آن گفت او خبر دادند گفتند امام بعد
گفت در مان آنجا جمعیت کردند و جماعت بروی سلام کردند و گفتند
با ما نامه ها و مالی فرستادند که آن تو که گمان نامه ها از کسب و مال چند
هست جعفر از استماع این سخن از مجلس برخاست و گفتند هم میخواهند که ما را
علم غیبیم در آن چندین خاویز و طبع حضرت صاحب بر زبان آمد و گفت

باشد

باشند نامه های فلان و فلان است و هیاتی که دنان در آن زمان را طاعت دارند
پیران ایشان نامه ها و مال را دادند و گفتند آن کس که ترا فرستاده او امام و محبت خداست
بر خلف جعفر بن علی پیش خلیفه رفت و حال با وی گفت معتقد گویم است و بعد از کودک
را طلب نمود و او را در آنجا نمود ایشان در این گفتگو بودند خبر رسید که جعفر بن خاقان
بعوت بخار آمد معتقد با سپاه خود این مشغول شدند و قول عمار و کودک کویت و
روایت که در آن هفته که امام حسن عسکری بر حجت المی باصل شد کردید جعفر
از بخار تم و غیره مال بسیار آورده بودند و بخار از وقت آنحضرت نداشتند و بعد
از استماع از امامت و نواد او پرسیدند و او پیش جعفر را نشان دادند چون بداند
جعفر را شنیدند که با خواننده و نواد خود در جلد رفت است بخار و امام گفتند
که این صفت امام نیست کی گفت حال با جهت صاحبان پس باید بود کی گفت
صبر کنیم و پرسیدیم دیگری گفت جعفر را پرسیدیم یا او حرف و فریم پس این قرار داده
در آن محل ماندند تا آنکه جعفر از راه بیعت خود هر یک بر می او آمده سلام کرد
و گفتند ای سید ما جماعتی از شیعیان بنامیم و هر یک را که با جماعتی این موالی شما
میستند که با ما در ده های ایشان و بیایم هر یک که با ما حسن عسکری صلوات میگردیم
این نوبت چه کنیم جعفر گفت هر چه خواهد بود تسلیم کنید گفتند از ما بعضی یکدیگر و
بعضی در بخار و بعضی را در کسبه کردیم هر غرضه و عوامی نوشته دنان کسبه

باور و تکیه و ادب با و قبول شهادت او جایز نیست هر چند در عهد و عهد عادل
باشد و او بخلد و رجعت در صورت قصاص خواهد بود و هم چنین عدم قول قوی
و سایر احکام دنیا و آخرت که از برای غیبت است جاریست و الله العالم
فصل پنجم در بیان اینست که صاحب الزمان الان موجود است و غایب است
و ظاهر خواهد شد و عالم را از ظلم و کفر پاک خواهد نمود و از عدل پر خواهد کرد
زیرا که وجود آن بزرگوار لطیف است چنانکه ظهور او نیز لطیف است و قوت آن مستلزم
رجوع و رجوع است و این رجوع است و محال است که قبیح از صفات عالم صادر شود
و چون وجود او مانع ندارد پس لازم است که واقع باشد و چون ظهور که مانع
زیرا که موجب این افعاله است پس باید غایب باشد و چون در اواخر امر او
فصل خواهد شد پس باید ظاهر شود تا اینکه دفع احضال کند و ایضا خداوند
عالم فرمود و لکل قوم هاد یعنی از برای هر قومی راه نماید پس چنانکه
اهل زمان رسول بپس رسول هادی و راه نماید و استندم چنین گروهی که بعد
از رسول بوده اند راه نمایند و استندم چنین گروهی که بعد از رسول بوده اند
راه نمایند و باید داشته باشند برای اهل امثال این زمان نیز باید
داشته باشند و آن صاحب الزمان است که غایب است و از نور وجود او عالم
روشن است چنانکه از نور و تاب و زبرابر عالم ظاهر روشن است و ایضا

مردیست که فرمود جناب رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تبارک و تعالی اطلع
على الاضر الطلعة و اخار من سنها فجعلني نبيا ثم اطلع الثانية فاخار منها عليا
فجعل اماما ثم ارفع ان اخذ اخاه وصيا و خليفة و هو افعلى مني و انما من علي
و هو نوح انبي و ابو سبطي الحسن و الحسين الا ان الله تبارک و تعالی جعلني و ابائي
كجاء على عباده و جعل من حبل الحسن و الحسين امة يقولون باوري و يحفظون و يستحقون
التاسع منهم قائم اهل بيتي و مهدی امتی و اشد الناس لي و ثمانه و اثنان و اثنان
بظهر بعد غيبته طوبى و حشر مصطفی و اهل الله و بطهر بن الله و یونس
بنصر الله و بنصره لك فله الا ان الله تبارک و تعالی جعلني و ابائي
بمقتضى که خداوند عالم التفات فرمودند بر زمین و بر کرب را پس را پیغمبر گردانید
پس نظر دیگر کرد و اختیار کرد علی را چنانکه امام گردانید پس مرا که علی را اراد
خود و وصی خود و خليفة خود و وصی خود اخذ کرد پس علی از من او را علی او
شهر و دختر من است و پس روزی من آید باشد که خداوند عالم مرا و ائمه را با
حجت گردانید بر بندگان خود و از فضل جناب امام حسین امام هاد قرار داد که با
ملکند امر را و محافظت می کنند و وصیت مرا و همین ایشان قائم اهل بیت من
و مهدی امت من است و شبیه ترین مردم من است بمن در صورت و سب و ظاهر
می شود بعد از غایب شدن طویل و بعد از حیرت خنده بی بر وجهی که هرگاه در وقت

ظاهر شود خلع بی گناه خواهند شد چنانچه ظاهر شد اعانت میکند خدا
 و ظاهر میکند در ابد با ربی خداوند که او بر زمین را پر میکند از عدل
 چنانکه برین بار وجودی است و مثل این است سایر احادیث چون حدیثی که
 در وصیت از عایشه که هر وقتی جبرئیل نازل شد بر پیغمبر و آنحضرت ارکیده را که
 نکلانم کسی را که بجنعت آن نزدیکار برود ناکاه چنانچه امام حسین داخل شد
 بر جبرئیل گفت که این کسست بر حضرت فرمود که هر من آید او را بر زانوی خود
 فغانید بر جبرئیل گفت که یا رسول الله این فرزند تو کشته خواهد شد حضرت
 فرمود ابائت من اودا و کشد جبرئیل گفت بی و اشاره کرد بر زمین کرد
 مقدری اتوبت سرخ از آن گفت و گفت این تربت قل کاه اوست چنانچه
 کرد بر جبرئیل گفت که بر من که زود باشد که خدا انتقام بکشد از ایشان
 بسبب قاتل اهل بیت شما حضرت فرمود که آن قائم اهل کاتبیت ماکب جبرئیل
 گفت فرزند منم از دنیا بر من چنین خبر داد و خداوند من که از منل حسین
 و لدی خلقی خواهد شد که اسم او علی است و از صلب اوست و لدی خلقی خواهد شد
 که اسم او جعفر است و از صلب اوست و از صلب اوست و لدی خلقی خواهد شد
 او علی و از صلب اوست و بخرج مصلبه کلمه الحق و لدی الصدوق و ظهور
 الحق محمد الله علی ربه که غنیمت طوبیله ظهور الله به اسلام و امله

و از صلب او جعفر است و از صلب او جعفر است و از صلب او جعفر است

و بخرج

و بجنعت به الکفر و اهلها یعنی بیرون و آمدن از صلب امام حسن عسکری
 فرزند کی که حق کو است و داس کو است و ظاهر کننده حق است و حق
 خداست و خلق او قاتل برای اوست غایتش باطل ظاهر میکند خداوند
 عالم حبیب و اسلام و اهل اسلام را و بر طرف میکند حبیب و کفر و اهل کفر را
 و محمل از کیفیت رجعت آنحضرت که از قطعات مذهب اعیانه است و در حق
 که هر که ایمان بر رجعت نداشته باشد و معتقد راجعه اندازد از ایمان بنابر این
 که از اجتماع اخبار مسفا دی شود است که در سالی که مقدس شود ظهور آنحضرت
 و احوال در بیستم ماه جمادی اولی یا اول جمادی الثانی تا چهل روز بعد از آن
 باید که هر کس از زمان ادم تا از زمان چنانچه باران نماند باشد و در عشا اول
 ماه رجب و جمال از صفهان خارج میکند و عثمان نام از وزیر ابوسفیان
 نیز خارج میکند و در روز جمعه دهم ماه محرم آنحضرت ظهور میکند با هفت کوفه
 لاغر بر داخل مسجد الحرام می شود و خطیب و امیکند بر در میان خانه کعبه غایت
 می شود بر چون شنبه و باید و قاریک شود بت بام کعبه خواهد رفت
 خدا خواهد که تا آنکه سصد و پنجاه نفر از اصحاب آنحضرت از مشرق و مغرب
 بیست چشم بر هم زدن حاضر بشوند و بیست و پنج شود و در آن وقت بر بیعت خواهد
 نمود و اول کسی که بیعت خواهد کرد جبرئیل خواهد بود و هر که مکش می کند

و کتب الحی را الفام کند از صحت و قوایه و قیاس و قرآن تا آنکه ده هزار نفر
جمع میشوند پس در مکه خلیفه نصب میکند پس در اخیال شخصی بیاید بخدمت
انحضرت که بپوش بجا نبشت کشته باشد بگوید ای سید من بشیر من و برادر
در میان لشکر سقایی بودم و خواب کردم و بنا را از دشمنی تا بغیاد و کوفه
خواب کردم و مدینه را خراب کردم و غیر اینها شکستم و اسیرهای مادر و بیایم
مدینه بکنم انداختند سجد هزار کن پس متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم
و اهلبشرا بقتل رسانیم پس در دعای پیدا که حواله بدین رسیدیم و آخرش شد
ایم هم بر صد پای از آسمان آمد که ای پدای هله که در آن این کوه شکست
پس زمین شکاف شد و تمام لشکرها را بر اجها بیا بیا و اموال را بسیار فرو برد
و چیزی بپوشی نهی نمائند بغیر از من و برادرم تا که ملکین بر ما آمدند و
ما را به دست گرفتند پس بر برادرم گفتای نذر بروند سقایی ملعون و دشمن
و او را بپوشانند و گفتای بشیر ملعون شود بخدمت مکه و مکه و او را از دست
و قوی که بر حضرت دست مبارک را بر روی چشم ببالد و بجا آن اونی بر کرد و
و با انحضرت معیت کند و در لشکر انحضرت بجانه و چون از مکه بیرون آید
اهل مکه خلیفه انحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بجوی مکه معاد
نماید بپاهل که سز بر افکند تضرع کند و قوی کند پس از اهل مکه شخصی را
رسان

بر ایشان و الی کند و بیرون آیند را بکشد انگاه با ومان خود را از حین
دانش بقتل بجوی ایشان بر کشته اند که با ایشان بگویند که برگردند بجای
بیایند او را بر بخشد و هر که ایمان نیاید دعای بقتل رسانند پس چون برگرد
از هزار کن بکشی ایمان نیاید پس بپوش بپایند و او کند که عرو او بر از قبی
بیرون آید پس هر دو را با یک نان بیرون آید و او را هم انصورت که داشته اند
پس بپوشاید که ایشان را بملق کنند بر دخت خشکی هر آن درخت می شود و بخت
بر آید و شاخها چینی بلند شود پس دوستان ایشان را حاضر گرداند و بفرماید
که دوستان ایشان جدا شوند پس خلق و و طایفه شوند یک فرق و دشمن
ایشان و یک فرق دوست ایشان پس حضرت بفرماید که دوستان ایشان از
ایشان بپارای جویند ایشان اظهار زیاد شد بجهت کند با ایشان اظهار
بپارای کنند از انحضرت و قوی است او بر حضرت بفرماید با و سپاهی ببرد و
هله که کند پس بار الحوان و و ملعون را زنده کند و کناه او کین و آخر این را
بر ایشان لازم آید او در متوجه کوفه شود و و حال را بکشد و سقایی با و
ایمان آید و بعد از این با نواء دوستان خود بر کرد و و مقاتله کند و
دست انحضرت کشته شود پس اصحاب خود را با طراوی بفرستد و عالم را بر آید
کند و پای تخت انحضرت شهر کوفه خواهد بود و محل حکم مسجد کوفه محل

بیت المال مسجد سیه و موضع خلوتی بخت اشراف و بمقتار هفتاد سال این
 زمان سلطنت کند و بعد از پنجاه و هفت سال از ظهور آنحضرت حضرت امام
 با انصاری و ملائکه خرج کند و بعد از هفتاد سال از آن بیستم که مثل در آن
 دفتر باشد باشد از نایبی سطح چیزی بیاوردند و او را بقتل رساندند
 امام حسین او را دفن نمایند پس برید و سایر دشمنان آنحضرت زنده شود
 انتقام کند و پنجاه هزار سال سلطنت کند و ابروی آنحضرت را می بیند و
 ائمه رجعت کند و حضرت صاحب الامر بعد از رجعت باز رجعت خواهد کرد
 جلالت الله من انصاء و اعوانه **فصل** این اعتقاد نیز از جمله اصول است
 و احکام اهل ایمان را شش عشری چون جواز افتاد بقول شهادة و قنوی عدم
 خلود در جهنم در منکر این اعتقاد جاری نخواهد بود بلکه بنا بر قول بعضی
 اجتناب از ایشان و از یحیی ایشان و مانند اینها لازم است و الله اعلم
 وله الحمد الدائم والصلوة علی رسول الله الالقائم **باب** در بیان
 اصل پنجم است و آن معاد آید آنکه معاد در لغت عرب یعنی عود و برگشتن است
 از جای بجای یا از حالی بحالی و هم چنین معنی مکان عود و زمان عود نیز آمده
 و مراد از معاد در اینجا معنی تصویری عبارت از برگشتن خداوند
 عالم را به عباد صابری است ایشان از برای حساب و ثواب و عقاب

معنی تصدیق است که مکلف در دل اعتقاد کند و بعد از آن اقرار که خلقت عالم
 زنده میگردد و اندک جمیع بندگان را بعد از مرگ شدن در عالم برزخ و بعد از آن مثالی از برای
 غیرتی و حتی بعد از سوال قبر و فشارشان که بعد از اصلی بقتل میگردند و در روز
 قیامت کبری و محشر در یک اصلی از برای حساب و ثواب و عقاب بعد از قیامت
 و بندگان را و مانند ایشان چون جماعتی که از کائنات ایشان غفوشه باشد بشمار
 و مثل آن خون حشامتی باشد با ایشان که باعث عفو از کائنات است از پل
 صراط که جرات بر روی جهنم و از قنوی بار بکند و از شمره نیز تراست میگردند
 و با عراف با بهشت میبرد و دیگران را که کافرانند ایشان به جهنم میبرد
 بعضی از بندگان را که کافرانند چون اثناعشری بعد از آن شدن از کائنات
 با عفو از آن شفاعت پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان از جهنم برکنار می آید
 و با عراف با بهشت میبرد و در این اصل نیز پنج **فصل اول** در بیان
 که خداوند عالم بعد از مرگ بندگان روحهای ایشان را تعلی میدهد پس آنها
 اصلی ایشان از برای سوال قبر و فشارشان و بعد از آن بر میگردد و اندک جمعی
 مثالی در عالم برزخ و قیامت صغری که پیش از محشر و قیامت کبری است
 و خوبان را در بهشت مقیم می سازد و بداران را در بهشت محنم که در عین آن
 معذب و میسازد برضه و نغمه که قائلند که نفسانی که کتب عام کا کتب

وامام المؤمنین و فاطمه حسن و حسین و امامان از ذریه ایشان ^{نیز} باو
میگویند اینهاست رسول خدا و امام المؤمنین و فاطمه حسن و حسین و امامان
انقدر ایشان ^{نیز} باو میگویند اینهاست رسول خدا و امامان که توفیق
ایشان خواهد بود در چشم حق تعالی و ایشان را میبندند و صدای ندا میکنند و را
از جانب رب العزت با اینها الفضل المظنه ارجی الی ربک راضیه و حسنه
فاصلی فی عبادی و داخل جنتی حضرت فرمود که بعضی ای نفس مطمئن که
محمد و اهل بیت او بر گرد نبوی بودند کار خود در حالی که راضی باشی بکلام
انکه خود و رخی هستند به باشی بسبب تو را خدا پس داخل شود در بهشت
من بعضی محمد و اهل بیت من او داخل شود در بهشت من هر دو وقت
هیچ چیز خوبتر نیست نبوی از آنکه روحش گشته شود و طبعی بناد و ^{آواز} شود
معبر دیگر فرمود هیچ کوی هرگز تا رسول خدا و امام المؤمنین را نبیند و او را
پسندد که چون ایشان را دید بدینا بر میگوید در فرود نه چون ایشان را دید
نبوی اخوت و همدردی اند و رسول خدا میاید نزدیک او و میفکند و علی
نزدیک پای او میفکند پس حضرت رسول را نزدیک کوشش بیشتر و میگوید
بقاروت باد تو را منم رسول خدا و منم که بهتم از برای تو را آنچه گذاشته اند
پس حضرت امام المؤمنین بر میخیزد و سر را نزدیک او میبرد و میگوید ای ولی خدا

شاد

شاد باشم علی بن ابیطالب که او را دوست میداشتی در این وقت نغمه من ^{سدا} بتو
بر میخورد که این در کتاب خداست الذین آمنوا و كانوا یقون لهم البشیر فی الحیوة
الدنیا و فی الآخرة لا یتبدل کلمات الله و الله هو الغز العظیم یعنی آنها که ایمان
آورده اند و بهر کار بوده اند از برای اقیانوس بقاروت در زندگانی دنیا و در آخرت
و اوست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون زبان محضرت میشود
و امام المؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او میفکند و حضرت امام
المؤمنین در دست چپ او و حضرت رسول باو میفرماید که آنچه امید داشتی
در پیش روی تو است و آنچه در میان از آن بمن کردی پس در بهشت را از برای
او میکشایند و میگویند این منزل تو است در بهشت اگر میخواهی تو را بر میگردان
بدینا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهم و تو را و اینها حاجتی نیست پس در اوقات
زکات سفندی شود و چشمتی عرق میکند و لبها بهم گشاده میشود و بینی او دراز می
شود و آب از دهنش جاری میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز در دنیا
بر او عرض میکنند و او اختیار اخوت میکند پس روح با او است و او را غسل میدهند
با آنها که غسل میدهند و میگردانند بدن او با آنها که میگردانند و چون او را
کودند و در جنان گذاشتند و جنان را بر داشتند روح در پیش روی او نماز
میرد و انواع مؤمنان با استقبال او میایند و بر او سلام میکنند و بشارت

می بیند و با این سخن نشان برای او مهیا کرده از نغم بهشت و چون او را در قبر
گذاشتند نوح را با او بر میگردانند از سر و تا که او را از سوال می کنند از نغم
می داند از اعتقاد حق چون جواب گفت در بهشت ابروی می کشانند بر خجل
می شود بر او برقرار از نور بهشت و شکل و بوی خوش آن و اینضا بند معجزات
حضرت روایت کرده اند که خطاب به پیغمبر نمود و فرمود بخدا قسم که خدا افعال را
از شما می کند و شمارای ازین و برین و چون جانموس بجای او میرسد بشا و خوشحال
می شود و می بیند آنچه بر حسب روشنی چشم اوست و چون محضر میشود حاضر میگردد
نزد او و سواضا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملکات و حضرت امیر المؤمنین
نزدیک می آیند و می گویند یا رسول الله این شخصی دوست ما اهل بیت است او را دوست
بدار و رسول خدا جبرئیل می گویند که این خدا و رسول اهل بیت او را دوست
بدار و بر او دوست بدار پس جبرئیل و ملکات می گویند که این دوست خداست
خدا و رسول اهل بیت او را دوست بدار و او دوست دارد و با این سخن و بعد از آن
پس ملکات و نزدیک می آیند و می گویند یا رسول الله این شخصی را که می بیند خود را
از عباد و بندگان او کی و امان باقی و بخوار شدی از آن باقی چشم و جنت زدی
چشم که برای خدا عدد زندگی دنیا کوید بی برسد که آن کلام مؤمن کوید و کینه
علی بن ابیطالب ملک مؤمن کوید که راست گفتی اینها از آن می بیند خدا

نورایان امان داد و آنچه آمد داشتی باقی می بیند و با تو در بر یافت
سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و ائمه از دست ایشان بر جان او را قرض
می کنند بر حق و عدا را و اسان بر حق و خن و خن و خن او را از بهشت می آورند و خن
او را شک خوشتر خواهد بود و حله زدی با و می بیند از اهل بیت
و چون او را در قبر گذارند در میان زوهای بهشت برای او بکشانند که از نغم
کلهای بهشت بر او داخل شود از پیش رویش و از جانب راست و چپش بقید یکباره
گذاشته نمایند و با و گویند بخوابید و بیدار شوید و در مجلس خود برین با و گویند یا
با تو را بروج و در جهان و جنت نغم برسد کاری که بر تو غضبناک است پس زبانت
و کند ال محمد و با غنائهای بهشت و با ایشان پیوسته اند و با ایشان
و با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن می گویند در مجلس ایشان تا وقتی که قاف
ال محمد ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی او را صبح کرد و اند
که با ایشان نیکو گویند و چون کار از امرت و در میان رسول خدا و امیر المؤمنین
و جبرئیل و ملکات و حاضر شوند نزد او پس علی عز و شکایت و گوید یا رسول الله
این دشمن ما اهل بیت بود او دشمن رسول خدا و امیر المؤمنین است که این
دشمن خدا و دشمن رسول خدا و اهل بیت رسول بود او دشمن دارد و جبرئیل ملک
موت کوید که دشمن خدا و دشمن اهل بیت بود او دشمن دارد و جبرئیل ملک

که خود از انوار الهی در راهی که می رود

و دشواری یکدیگر پس ملک نیز دلیک آورد و یکو بدای بنده خدا آبا در زندگانی
و دنیا گرفته چیز را که خود را از گروی عذاب خدا بیداردی و از من گرفته نجات
خود را از آتش جهنم و متمسک شده بعضی کبوی گوید نه ملک موت گوید بنات
باد تو را ای دشمن خدا بعضی خدا و عذاب او و آتش جهنم و آنچه از او می ترسی بان
رسیده پس جان او را بفضیله و دشواری از دنیا او می کشند و موکل میگردان روح
او پس بد شیطانی که هر اربعه آن بروی او می اندازند و از روح منادی اند
و چون او را بقتل می کشند روی آن رهای جهنم در بر او می کشند که زیاده
آتش و بوی جهنم از آن در داخل بر او می شود و ثالثا آنکه با با اعتقاد و اقرار
که در سوال قبر و فشارش از عاقلان چنانچه از قطعات مذهبیها می آید
و نیز در وقت از حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر کسی انکار کند معراج و سوال قبر
و شفاعت را از جمله شیعیه مانت و ایضا در وقت از جناب پیغمبر که فشار
قبر گفتار متابع کردن نفس خدا و ایضا در وقت که کسی را که بدست خست کنند هوا
او را فشار میدهد مثل فشار قبر و ایضا در وقت از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
چون مؤمن ببرد هفتاد هزار ماله بلکه او را شایسته می کنند تا بقبر او رسد
و داخل قبر کردند منکر و نگه دارند او را و می مانند و می گویند من را
و عادتت و من بنیت یعنی خدای تو گفت و درین وجوب و پیغمبر تو گفت

پس

پس از من می گوید الله ربی و محمد بنی و لا سلام دی پس قرا و اوسعیت
میدهند بقدری که چشم کار میکند و از طعام بهشت با و می دهند و روح در بخت
بهشت بر او داخل می شود و چون کار او داخل قرا کنند و نگه دارند سوال کنند که بد
عذابم چه در این جهنم بجا نیاید باز کنند و چون در این جهنم را با و بجا نهند
و علامه مجلسی گفته است که آمدن دولت از برای سوال متواتر و رضای و در اکثر
اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری بگوید و در بعضی از روایات وارد شده که نسبت
بمؤمنان بیشتر و بیشتر است و نسبت بخالفان منکر و نیکو است زیرا که از برای مؤمنان
خوب تر آیند و بنابر آن می دهند تا از اینها و نعمت و اینها و بر کافران و مخالفان
بصورت مهیب می آیند و اینها را و بعد از آن می کشند و از بعضی اخبار ظاهر شود
که چون میت را با اسم او معاد را و اقلیتی کنند منکر و نگه دارند و می گویند ما
چرا اینجا نشسته ایم تا بقیامت حجت او کردند و حدیث وفات سلمان رضی الله عنه نیز این
شاهد است چنانکه در وقت از اصبع بن مبانه که گفت که من با سلمان بودم در وقتی که
او از جانب علی بن ابیطالب حاکم مدائن بود پس در زمانی که بیمار شد بیماری که
در آن بیماری فوت شد من او را عبادت می کردم تا آنکه بیماری او شد بد شد
و یقین عیلت کرد پس التفات من کرد و گفتم که جناب پیغمبر عیلت گفتای سلمان
چون دلت تو نزدیک شود میسی با تو حرف خواهد زد من میخواهم که معلوم کنم پس گفت

چون از او مرگ فرستادند که می گوید

کتاب و احادیث و روایان آن بکارید و بفرستید برید و چنین کردیم
فرمود که السلام علیکم یا من جعل علم الاخر و طایفه ای هستند که گفت السلام
علیکم یا من جعلت لنا بالهم غدا جوابی هستند که گفت السلام علیکم یا من اهل الاعمال
 ان عملوها و اراکینا جوابی هستند که گفت السلام علیکم یا من اهل الاعمال
جوابی هستند که گفت السلام علیکم یا من اهل الاعمال
اولی و الباقی لا کم الا ما اجابنی منکم بحسب معنی سلام بر شما باد ای کسانی که منظر
 اولی باشید و بعد از اعظم و بعد از کم که بکار شما جوابی هستند زیرا که من
 شما را زاده کرده رسول خدا هستم و ان جناب چنین خبر داده که چون وفات من
 نزدیک شود منی با من حرف میزنند و من میگویم که بایم که وفات من نزدیک
 باشد پس تا که منی بفرماید و گفت السلام علیکم یا اهل البناء و القضا و المشور
بوجه الدنیا منی لحکم مستحق و لحوایکم ساعون مثل عماد اللک و کلام الله یعنی
 سلام بر شما باد ای اهل بنا و قضا که مشغولید با امور دنیا ما حکم شما را میزنیم
 و جواب شما را میگویم بر هر چه میخواهی سوال کن خدا تو را رجوع کند پس
 گفت یا تو از اهل بیتهایی که بگوید عفو الی یا از اهل جهنمی که بگوید ان عقیق گفت که
 من از اهل رحمت و عفو الهی باشم پس سلطان گفت که در دنیا حکومته و انشی آن
 گفت که ای سلطان عباد من که هرگاه گوشت بد را بفرستد بر تو و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد

تراست از چشیدن دلت و فو و ضربت شمشیر اسان ترا از گشاید و کت و کت
 گفت که حال تو در دنیا چه بود ان میت گفت که در آن عالم کسان بودم که تا ناچار
 از لطف خدا عمل میکردم و در اجابتی را بجای آوردم و تا ناچار از لطف خدا
 در احسان او بودم و ان عالم اجتناب میکردم و هیچ حمله میکردم از خوف
 قبر که تاگاه بخار شدم پس شخصی بر لب خلعت و بلند میزد و در دوزخ میآمد و میماند
 بچشم من کرد پس گوید و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 اهل اهل بیت من و خودشان من کویتند پس من گفتم که تو کیستی که اعضای من
 از خوف تو میزنند و در اندک گفت من ملک الموت میباشم که از برای قبض روح تو
 آمدم تا آنکه تو را در دوزخ بیاورد و آخرت بفرماید پس در شخص بنظر من میماند
 یکی در جانب راست من نشست و دیگری در جانب چپ من سلام بمن کردند که ما نامه
 اعمال تو را آوردیم پس یکی بخوان و دیگری که چه عمل کردی پس من گفتم که شما کیستید
 چه نامه گفتند ما مد و ملت میباشیم که یکی در جانب راست که نامه حساب است او است
 و دیگری عقیق که نامه شهادت دوزخ است او است چون نگاه بنامه حساب کردم خوشحال
 شدم و خندیدم و چون نگاه بنامه شهادت کردم بدحال شدم و گریه کردم و ملک
 الموت نزدیک آمد پس روح مرا کشید و هر گشتی مثل تمام شد و منی با آسمان و دوزخ
 بود تا آنکه روح را جایی که رسانید پس گفت جان ما بنوعی که اگر بر کوه دارد و باشد

اولیای کما حق جی روح را از بسبی من برفیق افتد پس قوم من شدت کردند
دیگری کردند پس ملک الموت غضبناک با ایشان گفت که ما بر شماست نکریم بلکه
شما را بدای خدا کردیم پس اگر صبر کردید اجورید و اگر جزع کردید کاهک
پس روح را برداشت و گفت پس ملک بگرامد روح را از او گرفت و در جانه
ایرختی گذاشت پس بالا برد پس خداوند عالم از اجابت و نعمات سوال کرد پس
روح را برگزیدند بجا آمدن من در پیشگاه غسالان از باره نمود و شروع
کردن شستن و جویع من گفت که بارام غسل بده که این بدن ضعیف تاب شدت
نداده پس بدن را غسل دادند و گفتی که شد و بباران کردند و چون داخل
شدند مثل ان بود که از آسمان بر زمین افتاده باشم پس رفتی و در بر کشند پس
روح من بر روی بدن من برکش و من شروع کردم در پیشانی و کمری از شستن
و فشار دادن و گفتم کاش من بر یکستم ببینا تا اینکه عمل صالح میکردم پس شخصی
از جانبی قیجوار داد که کلام آنها کلامه است قائلها یعنی جانشا ای جونی که
تو میگوئی و این خواهد شد پس من گفتم تو کیستی گفت من بنده هستم گفتم بنده چیست
گفت من کسی هستم که خدا را میبوی و در جمیع خلق خود برایشان را آگاه میکنم بر اعمال
ایشان تا اینکه در بر حال خودشان نمایند پس نزد من آمد و واقفانند
و گفت بنویس عمل خود را که در دنیا کردی من گفتم که بنظر من نیست گفت من میگویم

گفتم

گفتم کاغذ ندادم پس باغ از کفن را گرفت پس کاغذ کرد به کفایت کاغذ
تو گفتم قلم ندادم گفتا نکشت تو گفتم حرکت ندادم گفتا دهان تو پس تمام اعمال
را گفت و من نوشتم پس نوشته را گرفت و طوی کرد و در کردن من انما حق
بنوعی که خیال کردم که کوههای دنیا را بگردان من انما حق است پس رفت من گفتم
بر حال خود و گفتم که کاش در دنیا بجز از عمل خیر کاری نمیکردم پس تا که ملک صاحب
شد هوولناک و مثل کوه عظیم با کفایتی که جمیع اهل دنیا اگر میخواهند
حرکت دهند نمی توانند پس نزد یک نامد و رفتی را گرفت و کشید و صدای زد
که اگر اهل دنیا می شنیدند از هر میزدند پس سوال کردند و یک من بنیت است
و مادیت و اعمالک یعنی خدای تو که است و پیغمبر تو که است و دین تو چیست
و عمل تو چه بود پس زبان من از خوف کبر کرد و غنایم که چه بگویم تا آنکه
روح خدا شام حال من شد و زبان من گویا شد گفتم الله ربی و محمد سبی
واللجنة قبلی و الاسلام دینی و علی ولیی و امامی و یحیی اولاده الطاهرین
اغثنی و القرآن کتابی و المؤمنون احوالی و ان المومن حق و السؤال حق
و الصراط المستقیم حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله
بعث من فی القیور پس را بشارت داد و گفت که از من بشارت پائی پس
خواب مثل خواب و ساقی من گرفت و ملک بگرامد که اسم او نگذاشت و او

هوانا که ترا منکر بود او نیز مثل منکر سوال کرد و من بعد از حال آمد جواب
 او را مثل جواب منکر گفتم او نیز مثل منکر داد و گفت بخواب مثل عروسان پس
 در آن بهشت از سمت حسن باز کرد و در آن جهنم از سمت پای من بر گشت
 بنات نباتی از این عذاب بگریه و عجز خدا و رسول او را نذرند
 بهمان دنیا که از سمت جهنم است و در بهشت باقی گذاشت و قبر را در سمت
 داد بقدری که چشم کار میکرد و چراغی روشن کرد که از آن تاب ماه روشن تر است
 و چون رفت و تلخی و لذت تأقیامت و دعا و من خواهد بود این حال که
 کارها و اما بد کارها چه چون منکر و دیگر از ایشان سوال کند از خدای تعالی
 اینها که بنده شما خدای من هستند ایشان گویند که دروغ گفتی ای دشمن خدا پس
 بر او زنند که اعضای او را از هم جدا کند پس او را از هم جدا کند پس او را با
 کلاه و محشور کنند و در عذاب شدید رسانند پس کلام آن صیحه قطع شد
 و سلمان را بمنزل او آوردند و بر حجت الحق واصل شد و صبا را بهر المومنین
 با عجز از حاضر شد و او را غسل داد و بر او عاز کرد و دفن کرد و مثل این
 است سایر احوال و بعد از آنکه در حقیقت روح حله رفت و چنانکه جمعی
 از علمای اهل بیت از احوال و تجربه از واقعه می دانند و میگویند که در جسم است
 و در جسمانی و بعضی میگویند روح بخاری است که را که دم او خون حامل او

بنابر آنچه در کتب معتبره از ائمه اهل بیت و از کتب معتبره از ائمه اهل بیت و از کتب معتبره از ائمه اهل بیت

روح انسانی بخود است و بعضی میگویند که در بدن اجزاء اصلی است که باقی است
 از آنکه از آن اجزاء و در حال حیات و در بقا میماند و در قیامت محشور میشود و بعد
 حشر و عذاب و عذاب بخار است و اجزاء اصلی است که زیاده و کم و متغیر و متبدل
 نمی شود و انسان که متاثر از این اجزاء اصلی است و بعضی عرض میفرمایند
 و بعضی میگویند که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو چیز در حقیقت
 که همان ایشان با غایت اشائی نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از طبیعت است که
 و عالم علوی و دیگری از خاک و عالم سفلی است و خود در خواب و بیداری و گفتن
 و شنیدن و امتثال اینها از آنان و جسم او علم و فهم و اعتقاد از آنان و روح او بعضی
 گفته اند که روح در بدن مانند چراغ است و در قافوس و از حضرت صادق علیه السلام روایت
 که روح مؤمن در بدن مثل شعله جوی است و در بدن و اینها از آن حضرت روایت که
 مزاج بدن و داخل بدن می شود بلکه مثل سر و تن است بر بدن که محبوس است بان و این
 روایت که فرمود که روح مثل آتشی است که در کتش در آسمان و شمع آتش
 در جهان است و عاقبت آنکه باید قصد کرد که عالم روح و قوای و عقاید و باقی
 بودن روح بعد از وفات و رفتن بدن و سوال بکنند و دیگر و منکر و آنکه صیحه را چون در
 گذارد روح او بیدار بماند و دیگر و منکر از او سوال میکنند و وفاتش قبر
 نیز باین بدن بماند و بعد از آن روح بماند و دیگر و بیدار بماند که مثل این

بلك است چنانكه از اخبار بسیار مستفاد می شود كه دفع بعد از غفارت
 انان بک سالی باز عید می گردد و قوای عقاب عالم بدفع و مانند آنها جان
 و ظاهر این است كه اگر عید بعد از زلزله موعده می شود و بعضی می گویند كه در حال
 نفی موجود است و در حال بیداری عقلی روح باین بین است و در وقت خواب
 بیک مثالی بین است و بعد از زلزله شلش زیاد می شود و نفوس اینها و از
 در احیاء مثالی بیک نظر می کنند از این جهت در مکانهای متعدده حاضر
 میشوند و دلیل بر تحقق عالم بدفع ابان و احیاء آنجا كه خداوند عالم فرمود
 حق اذ جاء احدكم الموت قال رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فاما ترك كلاً منها
 كلاً هر تالها و من در انهم بدفع الهم یعنون می گویند كه رسیدگی از غفار
 یا ترك كنند زكوة را و ترك خواهند گفت برود كار را بر گردان و باید بنشیند كه
 عمل نشاید بكم و راغبند باین كه ترك كردم و اكد است آنها را و دنیا در دور
 جوارحه خواهد شد كه كلاً و حاشا چنین نخواهد شد زیرا كه اگر كلاً ترك می آید
 كه او میگوید و واقع نخواهد شد و ایشان بر نخواهند داشت بلكه بحالت كه ترك باقی
 خواهند ماند و از عقوبت این حال ایشان بدفعی است و با حال دنیا و آخرت است
 تا نرسد كه در مقام معبود و محسوس شوند و احیاء فرمود لا عیب الا به
 قلوا ان سئل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یزدقون فرجین بما ایتهم الله
 رخصه

بسیار

من فضل و عیشك بالآیه من لم یجقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یخزفون
 بقیه من الله فضل و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین می توان گفت كه
 كه كشته اند در راه خدا و كاشند بلكه ایشان زنده و زود پدید آید و خود
 روزی داده میشوند و شادند و بسیار بختری كه خدا بایشان عطا فرموده از فضل
 خود و شاد می باشند برای مؤمنان كه ملحق شدند بایشان و در عقب ایشان
 باینكه خوف بایشان نیست و اندوهناك نخواهند بود و شادی با تیبیت خود
 و فضل او و اینكه ضایع نمیشوند بجهنم را و ایضا فرمود از باب كمال از مؤمن
 بالیه قوی یملون بما غفر لی و جعلی من المكرین یعنی كاش قوم من می دانند
 كه خدا را از پند و از جمله اكرام كرده شده اند و دانند و ایضا در حدیث از پیوست
 طیبان كه گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود كه مردم چه
 میگویند در افواج مؤمنان بعد از زلزله ایشان گفت میگویند كه در حوصله رعایا
 میرسد باشند كه تسبیح الله مؤمن را می تراست از خدا از این بلكه در وقت
 حیات و رسول خدا و علی رضی و فاطمه و حسن و حسین در نزد او آیند و ایشان
 مقربان خدا هستند پس اگر خدا كی بگردانند زبان آنها بشهادت از برای خدا
 بیگانه و از برای رسول خدا و پیغمبری و از برای اهل بیت بوجه ایشان بزرگواری
 و بلكه فقرایان بقیه این كوهی هستند و اگر زبان ایشان بشهادت میگویند

پیغمبر خود را بعلم داشتن با بخیری که در دل آرد از این عقاید در انحضرت شهادت
 میدهد باین شهادت میدهند شهادت رسول خدا علی وفاطه و حسن و حسین
 و هر که با ایشان از ملائکه و چون حقیقتا نبی روح او را خود دان روح را بری
 بهشت می برد و بصورتی که مثل این صورت که در دنیا داشت و می خورد
 و می شناسد پس در ده ناله که بخود ایشان میرسد ایشان را می شناسد باین صورتی
 که در دنیا داشتند و بر وایت دیگر رویت که روح مؤمنی در بدن نهاده است
 که مثل بدنهای ایشانند و بر وایت دیگر رویت که روح مؤمن در قالی است
 که مثل قالی است که در دنیا داشت پس بخود و شهادت می دهد چون کسی برایشان
 وارد شود می شناسد ایشان را با صورتی که در دنیا داشتند و از امام محمد
 روایت که خداوند عالم در مغرب بومانی خلق کرده که ابر فرات از آن میان
 بودند و ایام و در هر شب انواع مؤمنین را در آنجا می برند و از صوهای آنها
 می خورند و ایام ملاقات و تقارن میکنند و جمع شد از آن جهت برین
 و ایام و در هر روز از میکنند و ملا حظ قرهای خود میکنند و از خداوند عالم
 اشی خلق کرده انبای انواع کفار که در اینجا حاکم دارند و از زور آن می خورند
 و از حیم آن می چشند و چون صبح شد برین می آیند بپوشی مادی که در دنیا
 که از ابر هر روز می گویند که کائنات از این است X و انواع کفار در اینجا



با هم ملاقات و تقارن میکنند و چون شام شد بر می گردند بپوشی ان اشی
 همیشه باین احوال هستند تا روز قیامت پس فرمود که مستغنیان و کسانی که بپوش
 می شناسند و ولایت اهل بیت را ندارند و بر قرهای خود هستند و از آنجا برین
 و داخل میشود برایشان را حق از جنت که در مغرب است تا روز قیامت پس در آن
 روز حساب ایشان را می کنند پس بر بهشت اجتهتم می برند و هم چنین است حال اهل
 و اولاد مسلمانان که پیش از بلوغ مرده اند و رویت که از برای مؤمن درین
 کتابند که جای خود را در بهشت می بینند برانان که در مغرب خوش صورت داخل
 و آن مؤمن گوید که تو کسی که بدین اعتقاد بنیکو عمل صالح توام پس در جنت را
 در بهشت گذارند و بنیم بهشت مجید و بر سر لغات روز قیامت و چون کافر داخل
 قبر شود برای احدی از جهنم باز کنند و شخص بصورتی داخل شود و گوید تو کسی
 گوید من اعتقاد بد عمل نداشتی توام پس در جنت را در اشی گذارند و از آن
 اشی حرارت مجید و میرسد تا روز قیامت و مسلط گرداند بر او شصت و نه
 عظیم که او را کنند و کوشش با دارند که او یکی از آن مادرها بر زمین بپوشد
 که آنها از آن نرید و در رویت که اعمال جنت میشود و ولایت می گوید که هر نفسی که در
 من تمام میکنم و رویت که هیچ مؤمن در مغرب زمین نمیرد مگر آنکه
 حق تعالی جزر میکند روح او را و بر او السلام که در بهشت کوفت است و از بعضی

از اخبار مستفادی شود که انواع عقده سزا بینا همه را در اخبار استیغنا پذیرند
 بعضی اهل انبیا معاد و عقاید را با سالی و در وقت که چون زیارت قبول
 ایشان بعد از آنکه در مطهر می شوند و دنیا از میگردند و چون بر میگردند و جنت بهم
 میباشند و در وقت که هیچ نوعی از عقاید نیست مگر آنکه وقت زوال شمس زیارت
 اهل خود را اینها که نمون می بیند که اهل از عمل صالح میکند خدا را حمد میکند و اگر
 کاری می بیند که ایشان اعمال صالح میکند موجب است ایشان میگردد و از حضرت
 امام موسی کاظم علیه السلام در وقت که در هفت ماهی یا سالی بعد از آنکه زیارت اهل
 خودی آید بصورت مرغ الطیق دیده و یا ایشان می بینند و شرف شود برایشان و اگر
 ایشان را بخیر و خوشبختی شاد می شوند و تلا غلین گردد و در وقت که بعضی می بیند
 و بعضی هر روز و بعضی هر سه روز و بعضی ایشان هر هفته در وقت زوال شمس
 یا مثل آن صورت کجاست یا که چکری و یا در ملک و یا در عاید آنچه که باعث سرزند
 و انوار می پوشانند یا اگر باعث است او است بدانکه ظاهر اخبار این است که
 مثالی عقل است مانند این **فصل** این اعتقاد اصول و مذاهب چهار نوع از
 اخبار نیز مستفادی شود و علامه مجلسی گفته است که اجماعی مسلمانان است که در
 سؤال میباشد و در جواب از برای سؤال بیست و یک دانند بلکه از ضروریات است
 اسلام و منکرش کافر است و این فی الجمله مسلم است و تفصیل مذکور را از اصول **هستم**

زیرا که بر بعضی از اهل دین آنها معلوم نیست و الله العالم **فصل نهم** در بیان
 این است که در عشر و قیامت کبری انواع عود میکند بدینهای اصلی یا بر طریقی که
 بعد از صلیک صور اسافل جمیعهای پسند و متغیری که دید را بصورتی مثل صورت
 اول رکت میکنند و در صحرها را با آنها معلق میدهند و عود صحت او رند و نامه اعمال
 او را در میزان می بخند پس باید عادت اول آنکه خداوند عالم بعد از آنکه نظر غیر از بعضی
 از اخبار و بر اینها اهل زمین را و اخیر از اخلاص مثل آنکه خلق کرد خلایق و بر اینها اهل
 آسمان اول را و بعد از آنرا که داشت مثل آنچه خلق کرد خلق را و مثل آنچه بر اینها اهل
 زمین را بلکه اصناف آن و هم چنین اهل باقی آسمانها را بر تبت بعد از جمیع زوایا
 گذشته و اصناف آنها و هم چنین هر یک از مسائیل و جبریل و میکائیل و عزرائیل
 با ملک بعد از اصناف زوایای گذشته بر اینها اهل هر یک را پس بعد از هر یک از اول
 چهار نوع مقتضای بعضی دیگر از اخبار است او میکند نظر غیر از بعضی از احادیث که در
 باران می بارد و اجزاء و احوالی را جمع میکند و صورت بان می پوشاند و در جواب
 میدهد تا آنکه معاصیان متعقبن می شود و از برای صحت و ثواب و عذاب صحت جمع شود
 بالذات روحانی و الم روحانی و از برای پذیر دادن شکو کاران از بکاران بدلیل عقلی نقلی
 انا دلیل عقلی پس از جهت ملامت کردن است که رسانیدن آن در جسمانی و روحانی با هم
 اکل و طبع تراست از روحانی متفاهنه و هم چنین عذاب جسمانی و روحانی در مقام

انتقام از ظالم چون نبرد و جمیع رجوع بدون سبب خارجی قبیح است و جمیع راجع
 نیکو است بلکه لازم است و اینضا مقتضای حکمت غرض اصلی خدا از خلق کردن
 انسان و امثال ایشان رسانیدن بنیعم ابدی اخروی است و مقتضای عدالت او
 این است که انتقام مظلوم از ظالم بکشد پس لازم است خلق کردن بهشت و عوالمی
 وجهتم و عذابهای انا آنکه حکمت و عدالت تعلم شود و این علتی است که سبب عبادت
 انبیا است سبب عبادت اجبا نیز هست و دلیل نقلی در این باب بسیار است علاوه بر آنکه
 این انجمله ضریقات پس و نه هاست و جمیع بنیعم را که نصیب ایشان لازم است انتقام
 بر حقیقت آن کرده اند و نظر بخیر صدیق امام جعفر و در عقیده ای بر خلقت و مجلس حضرت
 رسالت آمد و عدالت مجلس بعضی انصاف بدین فرقی حاضر بودند استخوان و سینه را بدست
 مالید و فرموده کرده و بر باد داد و گفت که این اجزاء متفرقه جمع شده و یکبارگی زنده
 انضام فرمود که برود کافران و بدو قیامت این اجزاء متفرقه جمع کرده زنده خوا
 ساخت و ترازنده کرده و بشفیع خواهد بود پس خداوند عالم این کلام را نازل ساخت
و ضرب لنا مثلا ونبي خلقه قال ان لي بحبي العظام وهو يومئذ علي جميعها اني انشاها
اول مرة وهو كل علي علم معنای دشمن خدا این برای ما مثلی زد و در خلق خود را آفرین
 کرد و گفت که کتب که زنده کند استخوانها را که پوسیده و پاره شده باشد و پوست و گوشت را
 معروف و اعصاب را زنده باشد و زای خود بگوید که زنده کنان استخوانهای پوسیده و

کیست

ان کی

ان کی که بقدرت کامله خود آفرید اول بار سبب اصل معاد که و از عدم وجود
 آورده و او همه آفریدها و کفایت خلقت آنها و اناست و اجزاء و احوال و اعضا و عضلات
 آنها را میداند که گاهند و در یکجا پند و اینضا نظر بخیر بعضی از احادیث بعد از آنکه
 عدی بن ربیع که همسایه رسول بود و با او در نهایت عداوت و دشمنی بود روزی از انحضرت
 احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار انحضرت بوقوع ان گفت که اگر از امر معاینه به منم بیاورند
 خداوند عالم فرمود ای انسان ان لی مجمع عظامه علی نادری علیان قوی بیانه یعنی
 آنگاه که دارد آدمی که ما استخوانهای او را بعد از آنکه گردی جمع نمیکند و عباد کفر اهریم نمود
 چنین نیست بلکه جمع میکنیم آنها را و قیامت در حالتیکه ما توانیم بر آنکه مساوی است
 اول خلق کنیم سرانگهان او را با لطافت و صغر چه جای استخوانهای بزرگ و این فرمود
ان الله عتبه لا یبینه لها وان الله یبعث من فی القبور یعنی بجهنم که در قیامت خواهد
 آمد بدون شک و بدستی که خبر بری نگیرد تمام کسان را که در قبورها هستند و هم چنین سایر
 آیات که دلالت میکند بر جنت معاصیان و جهنم حکایت حضرت ابراهیم در سوال کردن
 مردها و امر کردن خدا بکشتن چهار رخ و در هم کوفتن آنها و نگاه رهای آنها و متفرق
 ساختن اجزاء آنها را بر کوهها و خواندن آنها و جمع شدن آنها نیز گواه این مطلب است
 و اینم روایت که زنده بقی که انکار خدا و روز جزا داشت بجزر صادی گفت چگونه زنده
 میکند خدا این پوسه و اعضای متفرق شده را که در شهرها متفرق افتاده اند و در

از زنده کردن

اینها را خورده اند و بعضی خاک شده اند و دیواربان بنا کرده اند حضرت فرمود که خدا
 که ایجاد کرد آنها را ببدن ماده و صورتی و ادب و مثال و تشبیه که پیش از آنها بوده باشد
 قادر است که آنها را بپوشد و با صورتی که اول آنها داد از زمین گفت واضح کن از او
 من این طایفه حضرت فرمود چون زمان زنده کردن ایشان در دست باران بسیار خواهد
 تا آنکه زمین با آب غوطه خورده شود و خاک هر یک با هم جمع میشود و صورتی که در
 وضع بان میداد و اخبار در این باب بسیار است اگر کسی بگوید که بداند این اشیاء باین
 بدنها که در خاک و آب و سایر عناصر این نشاء می باشد و محل ایستادن باشد
 منافق است با عقل و نقل زیرا که غلط بودن بکثافت در دنیا علت موندن است
 و بخواهت نیز صیقل خواهد دید و این با خلود که مقتضای عقل و نقل و غرض است
 است منافق دارد علاوه بر این اخباری که دلالت میکند بر صفای ^{بنا} اهل بهشت
 بهشتی که اهل میکنند و عاقل نمیکند منافق است با عاده اجساد که در دنیا
 جواب کنیم که این شهر مخالف ضروری است زیرا که معلوم است بالبدیهه از صاف
 شریعت که بنای این آید این بدنها که از این عناصر ترکیبی باشند که
 بعد از خاک شد و معتقون شد در محشر جمع کرده خواهند شد چنانچه اشارت باین شد
 و تشبیه در مقابل ضروری در غلط علاوه بر این مقتضای حکمت قدرت نامر افست که
 این بدنها را مثل مس که با کبریا قایل بقای شود قابل بقا کند و بدو را تا آنکه جمیع

که اعتقاد کنند

نغمه ای

نغمه ای میکنند و شمع شوند چنانچه حدیثی که دلالت میکند بر اینکه مثل معاد مثل حقیقت است
 که خشت مال از آنجا کشند و باز در قالب ^{کشانند} و خشت کشند شاهد بر این مطلب است
 و اگر کسی گوید که معاصیان ممکن نیست زیرا که افاضی ایشان دیگر را بخورد و اجزاء
 بدن ماکول اجزای بدن اکل شود پس هرگاه در محشر آن جزو اجزاء هر دو بدن کند حال خواهد
 و هرگاه جزایکی کند و در دیگری رجوع به مرجع لازم خواهد آمد جواب کنیم که جزایکی
 ماکول جزا ضلی اکل می شود و در معاد عود نمائند که اکل او اولی و اکل او با اجزاء
 او که در جمیع بوده اند بر میگردد و با اینکه عدم امکان در بعضی از اینها مسلم است
 در سایر بدنهاست و تا بنیاد آنکه بعد از زنده کردن بدنکان را بعضی از احادیث
 خداوند عالم سر برشته و پای برهنه مثل ماهوشان در مکانی جمع میکند چنانچه ایشان را
 طاعت شدیدی احاطه میکند تا آنکه عرق شدیدی میکنند و نفسهای ایشان تنگ میشود
 پس ایشان استعانه میکنند بسوی خداوند عالم و میگویند پروردگار ارحم الراحمین
 که تا آنکه نور در زین رسول خدا از برای ایشان ظاهر میشود پس بنای بدنی که شفاعت کنند
 از برای دوستان و شیعیان خود و اضطرر است که در قیامت بخواه موقوف است که در
 هر موقوف هزار سال اهل محشر و این بدنها از برای سؤال از عقاید و اعمال که مجموع آن
 هزار سال است چنانچه خداوند عالم فرمود فی يوم کان مقدار خمسين الف سنة یعنی عذاب
 الحوائج است یا آنکه مکه عروج میکنند و بازمینند و در روزی که مقدار آن بخواه هزار سال

و ثانیاً آنکه در حسابگاه قیامت چنان است چنانکه خداوند عالم فرموده و نضع الموازن^ن
القطر لیسیم القیمه یعنی قیاس بدهیم میزانها و ترازوهای حق را از برای حساب روز قیامت
و اینم فرموده و المیزان يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلون و من
خففت موازينه فاولئك الذين هم خسران انفسهم یا کافرا یطولون یعنی وزن و سنجیدن
اعمال و روز قیامت حق است هر کسی که سنگین باشد نامه اعمال او که در ترازو ^{روی} میگذارد
در ایشان دستاورد از عذاب و جزا و هر کسی که سبک باشد نامه اعمال او که در
ترازوهای کذا نه در میانند زبان کاربان که خرد زنده بخودشان میبندد
که کرده اند در دنیا و ارباب و اخبار در این باب بسیار است بر وجهی که در اصل
شکل باقی خواهد ماند بل جمله فتویان علماء در اینکه میزان کتایه از عدل ^{سبک} است
چنانکه از حضرت صادق مرویست که در جواب زید بن جهمی فرمود و از شیخ محمد
نیز نقلی است یا آنکه در قیامت ترازوها همانند ترازوهای دنیا که در میان دو کفه
دارند و اینم جمله فت در کیفیت وزن و مراد از موزون و وزن بر بعضی گفته اند
که اعمال حسنه یعنی کردار خوب مجسم میشود بمشبهه الی چنانچه از بعضی اصحاب صفاد
نمیشود که اعمال حسنه مجسم میشود بصورتهای بنکو و نورانی و اعمال سبیه یعنی کردار بد
مجسم میشود بصورتهای تاریک و سیاه و حشرات و دیگ بلکه ترازوی کذا نه در میان
را در یک بلکه در کروی میخند و بعضی مجسم اعمال قائمند و میگویند که اعمال العراض ^{هستند}
در ترازو

در فتان دنیا و جسم میشوند با الهامیت و الخاصیت و رفتن از آخرت و بعضی قائلند که تا
های عمل ای کشند چنانکه در بعضی از احادیث وارد شده است و اینم خلافت که از برای
کس از اهل بیت ترانوست با آنکه ترانوی هر کس جد است باقیه باعتبار اعتقاد و اعمال ^{خلقه}
یا با وجود هر یک یا با اینها و بر وجهی از اعتقاد و در تقبیل از احوال و العلم الخی و امانه او کرد و در
آنکه در صاحبگاه قیامت نظارت میکند یعنی باز کردن نامه اعمال بجا این است با صاحب ^{بیت}
چنانچه خداوند عالم فرموده و کل انسان الزمان طوره فی عقیقه و فخرج لربهم العقیقه کما
یلقیه مشورا اقر ان کتابک کفی بفسلت الیوم علیک حبیباً فی هادی خواه مؤمن باشد
و خواه کافر با او قرار میدهم و منم میگردانم نامه عمل او را که در روز قیامت ^{او}
بر او نمیکند و بدست او میدهد و گردون چنانکه عهد آن در گردن آقا و پیروان اویم
از برای او در روز قیامت نوشته که صحیفه عمل اوست و ملاقات می کند او را در حالیکه
کتاب داده باشد و بجهت نباشد و گویم که بخوان نامه عمل خود را کافی می باشی از برای ^{کند}
خود و اینم فرمود ما لهذا الکتاب لاینا و رصیفه ولا کبره الا احصیها و خدا
ما عملوا حاضر فی چشمه که این نامه عمل ترک نکرد عمل کوچک و بزرگ را مگر آنکه او را
جمع نموده و می باید تمام عمل خود را حاضر در نزد خود و اینم فرمود حق اوست کتابه ^{بینه}
فقیول هم اقر ان کتابیه انی طمنت انی ملاق صابیه فهو عیشتی راضیه و جنته
عالیه قطوفها دانیة کلا و اشربوا ههنا بما اسلفتم فی الايام الخالیه و اما انی

کتابخانه فقیران بالینی لم اوت کتابه ولم ادر عا صابه بالیه کانت الفایه
ما غنی عی مالیه هلت عنی سلطانیته خذوه فقلوه ثم الحجم صلو ثم فی سلسله
ذریعها سبعون اعا فاسلکوا نده کان لا یؤمن بالله العظیم یعنی اما انکی که نام او
 سبب راست او داده این زوی سر و خویشی کوید بگرد نام او را بخوانید
 بدستی که من یقین داشتم که ملاقات میکنم حساب خود را در زندگانی پسند
 است در بهشتی که بلند آرزوهای او چیده می شود نزد یک ایقام و قاعد و مصطفی
 در رضوان کوید بخیرید و بها شاهد که کوار باشد شمارا بسبب اعمال صالحه که پیش
 فرستایید در روزهای گذشته و اما کاش که نام او را عمل او بدست چسباده اند
 بران زوی ندانست کوید کاش نام او را عمل او بدست چسباده اند و کاش می دانستم که حساب
 من چیست ای کاش که حالت فناء من حکم میکرد بد و ام فایده نه بخشد در دفع
 عذاب من مال من فایده کثرت از من تسلط من پس در جهنم در ابدان من
 و در جهنم و کوی دایم زیرا که او ایمان بخداوند نداشت و این را و ایات
 و اخباری که دلالت میکند با ظاهرها خفی نام او را عمل و حساب کردن و سوال
 نمودن در قیامت بسیار است چنانکه خداوند عالم فرمود ثم لنسألن یومئذ
 عن النعم یعنی سوال کرده می شوید در روز قیامت از نعم الهی که در رویای حضرت
 صادق علیه السلام آید بحسب اهل بیت و مولای داعی و با ما آمده بعد از تو حید

خطاب بر بانیه
 که گویید با او را
 پس بجز بگردانید او را
 پس هم

و صورت و در دست که میزنم کتابکار را قاونده و مقام حساب باز میدارند و حق
 خود را حساب او بشود و مطلع نمیکرد و اندر حساب او اصدای از مردم را و کما
 بر او میخواند و چون او از یکاهان خود که در حق تعالی کاتبان اعمال او میکنند که
 کناهان او را بخت و ظاهر که اینها را برای مردم چون بریند مردم و می بیند که این
 بنده یک کناه نداشته و هر یک که او را بهشت برین و این آقا بیل ابا و ملک پسند
الله تبارک و تعالی حسنا کان الله غفورا و رحیما یعنی بد او میکند خدا کناهها این را بخت
 و عطا از نده و چه هم آ و در دست که خدای تعالی حساب میکند هر خلق را مگر که با خدا
 داده باشد و اولی حساب بجهنم میفرستد و از حضرت صادق در دست که چون روضه
 شود خدا ما را مویکل میکرد و اندر حساب ما این همه از خداست از خدا سوال میکنم
 که عفو کند و آنچه حق ما با ایشان میبخشیم در حضرت این آید و خوانند ان البنا ابا بهم ثم
ان علیا صاحبهم و در دست که حق تعالی میفرماید که داخل بهشت من نمی شود کسی که
 احد از مسلمانان در دنیا او را تا آنکه ان مظلم را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه
 خدایان اماره صاحب باشد پس راه ایشانرا میگذراند که بعضی حساب و داند و بعضی
 الهی و دیوانها کتاده شود و میز آنها برپا شود و بعضی از آن و ائمه که کواها را خلفند
 کواهی میدهند بر کسانی که در میان ایشان بوده و ایشانرا بسوی خدا خوانند و اند
 و در دست که از حساب عالم بقدر حق مظلوم میکند و بر حساب مظلوم میفرماید و اگر

کین

قرار

کلام حسنا نداشته باشد از کناه مظلوم بقدر وظیفه او بکشد و بر کناه ظالم ^{بند} افزاید
و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که چون روز قیامت شود نامه هر کسی بابتش بدهند
و گویند بخوان هر چه در کتاب تو است و در جمیع کتبهای او از کناه کردن و سخن گفتن
و قدم برداشتن بخوبی که کوبه الحال کرده است و این روایت از حضرت که چون گفتار بعد
از اظهار اعمال ایشان انکار کنند و شهادت ملائکه را در کتب اعضا و جوارح ایشان
کوهی میدهند و آنچه در کتب شده اند و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرد که جوارح بر مؤمن کوهی
نهند بلکه شهادت بر کسی میدهند که غلبه بر او کرده باشد یا هم چنین آیات و احادیث
که دلالت میکنند بر روز قیامت هر کس از دیگری فرار میکند حتی اینکه به از فرار
و عاشقانها غمناکی کنند که فرزند یا مثل از او غرض او ندارند و ضامان
در روز قیامت شفاعت کردن از برای کناهکاران و مانند آن حق است چنانچه
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که هر کس که انکار کند معراج رفتن و سؤال قبر و شفاعت
را از جمله شیعیان است و این در تفسیر و توفیق تعطیک ربک فرضی که چون ^{سؤال}
خلایع عم خواری انبوی امت کاهکار خود این پایه نمانند و رسول خوشحال شد
و گفت یا خیر عیسی که کمال اقامت من در دوزخ باشد و فرمود که مرا چندان شفاعت
دهند که جسی جسی و رضیت رضیت یعنی بر است راضی شدم و از حضرت صادق
روایت کرد که من از نماز راضی خواهم که هیچ عیبی در دوزخ نماند و اینها از ^{نفس}
روایت

روایت کرد که حضرت رسالت فرمود که هر کس از خدا سؤال کند از وسیله من سؤال
کند برسدند که وسیله چیست فرمود که آن درجه من است در بهشت و هرگاه بپایه
و از پایه تا پایه یکا هدایت میکند از سبب عیب عربی و پایه های او بعضی از درجه
و بعضی از درجه است و بعضی از سار جواهر بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و
از مشک و بعضی از غیر و بعضی از خود بر پیاوردند و در روز قیامت و نصب کنند بر ^{پایه}
سایر پیغمبران و آن در میان آنها می باشد و مانند آن است که در میان آن در ^{ان}
روز پیغمبری و نه شهیدی و قصه این مکر آنکه گوید خوشحال کی که این درجه ^{ست}
بر منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این ^{درجه}
مقدم است بر حضرت رسول فرمود که من در روز قیامت و جامه از خود پوشیده ام
و فلج پادشاهی و اکلیل کرامت بر من داشته باشم و علی بن ابی طالب و دیگر شرفی
من رود و علم من در دست او باشد و آن را و حمد است و توان خواند باشد
لا اله الا الله محمد رسول الله للعلوین (اعزازون بالله فرعون بکنیم پیغمبر ^{ان})
گویند که اینها دو ملکتند که ما اینها را نمی شناسیم و چون علیه السلام بکنیم گویند
اینها از فرشتگانند تا من بر بالا بروم و علی از زمین می آید چون با علی در درجه است
علی با پایه از من بپرسد و علم من در دست او باشد جمیع پیغمبران و مؤمنان
رها بلند کنند و بخوبی ملاحظه کنند که خوشحال این دو بند چه جایگاه ^{کسی}

و گویند در نزد خدا هر منادی از جانب حق نشاند که پیغمبران و جمیع
حکام و پیشانی کلان و جلیل من است محمد و این ولی من است علی بن ابیطالب
خوشحال که آنرا دوست دارد و عای و کسکه انداد دشمن دارد و دروغ
نیاوریند و هر حضرت رسول فرمود که عیادت در نزد و شهد قیامت احد
که ترا دوست دارد مگر آنکه اوست یا بیا از این دنیا و پیش سفید شود و در
نشد که دو غنا و احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام مجاز
تو آمده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر آنکه پیش پناه شود و غنا
نشیند و در در این حالت دو ملک بپایند از جانب خدا بیوی یکی رضوان خازن
بهشت و دیگری مالک خاندن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند
پس من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشبوی گوی نزد
پروردگار تو کسی که بدین رضوان خاندن بهشت که پروردگار من مرا برگزید
که کلبه های بهشت را از برای تو بیاورم پس تو بیکبار با محمد من گویم قول کن
اینها را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را با این خدا تمام کرده است پس من
بدانها را بیاورم علی بن ابیطالب پس رضوان کلبه ها را با علی میبرد و میبرد
پس مالک نزدیک من می آید و سلام میکند و من جواب گویم و گویم ای ملک چه
بیار منگراست و بدو تو فرستاده است یعنی تو گفته گوید من مالک خاندن

کذا

که خدا برگزید که کلبه های جهنم را بنزد تو بیاورم پس گویم قول کن از پروردگار خود
و او را حمد ستایش از جهنم انعام و تفضل دادن را ببرد بگو آنرا بیاورم
علی بن ابیطالب پس مالک کلبه ها را با علی میبرد و میبرد و علی از کلبه ها بهشت
و جهنم را بنشیند و از جهنم و عمارت و با بهشت بیکبار در وقت که صدای زبانه بلند
شده باشد و عمارت و بنهایت رسید با و شراره ها پیش پیرا که بدین جهنم
نماند که با علی از من بگذرد که خود تو زبانه را فروخته اند علی میگوید که فرار کرد
امروز باید اطاعت من بکنی پس فرج فرج روم اینست و انحضرت گوید که این را
بگذار که دوست من آید و این را بیکبار که دشمن من است پس جهنم در آن وقت ظاهر
بهتر است از اطاعت غلام زیرا که او وقت کند بهشت و دوزخ است در
و هم چنین سایر احادیث که کمال است و بیضا علی بن ابیطالب و علی بن ابیطالب
اشاعره میگویند چنانچه از حضرت باقره روایت کرده اند که حضرت رسول
را شفاعة خواهد بود و راحت او و عمارت شفاعة خواهد بود در شیعیان
و شیعیان ما را شفاعة خواهد بود در اهالی ایشان معونی باشد که تنگ
کند در مثل و بعبه و عضو که اعظم قیامت عینه و مؤمن شفاعة کند حق
از برای خود میگوید پروردگار او حق حنفت دارد پس و عازر ما و
که ما نگاه داشته است و از حضرت صادق روایت کرده اند که چون روز قیامت شود

عالمی معابدی میاورند بعباد گویند برویشوی بهشت و عالم گویند باین دنیا
که مردم را بتابد پس بگو که اینها را کرده **فصل** اعتقاد بعباد جسمانی و
کودانیدن روح ببدن رکت از عناصر واجزاء این عالم که محسوس است و بعد از
خاک و متفرقی میگردد فی الجمله از جمله اصول این مذهب این است که این از
جمله کافران است خواه قابل باشد عباد روحانی چنانکه خدا بعضی از حکما
و خواة معاد روحانی و جسمانی بر وجهی خدایستاد و طبعی که سبطان از
عالم دیگر باشد و خطیطان از این عالم باشد باین طریق که قابل باشد که
اجزاء این عالم عود نمیکند و معاد روحانی و جسمانی بحکم نورانی بر وجهی اخذ
نموده و پس واقعا جسد و جزئی بگو مانند طله که در قابل اندازند و جرم از این
و خالص را اخذ نمایند چنانچه بعضی فایند پس بدان اشکالی است بل معاد روحانی
و جسمانی بحکم کبر و جبهت لطیف باشد بقدر و مشیت الهی چون لطیف گردد پس سبب
که تراطله کند و عیب آچنانچه از بعضی اجزاء و مستغایر شود و هم چنین جسمانی
شبه باجسام این فتنه **فصل** در بیان احوال اهل جهنم است هر آنگاه
باید دانست که از جمله اعتقادات واجب این است که صراط حق است و انظر بعضی
بعضی از اخبار جبریه بروی جهنم که از موبار یکبار است و از شمشیر نیز تراست
و از آتش گرم تر و جمیع خلایق بر آن رود باید بکنند چنانچه حق تعالی فرموده و آن

اخذ کرده

منکم اگر او را بخواهد یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه دارد جهنم بشنود یعنی بر بالای
آن بروی صراط خواهند آمد و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که میگذرند مردم
چندین طریق صراط باریکتر است از موبار یکبار است و بعضی میگذرند مثل
و بعضی مثل وید اسب و بعضی راه میروند و بعضی پیست و بامیروند و بعضی چسبیده اند
بر صراط و بعضی از بدن ایشان را افتی میگردد و بعضی را میگیرد و از حضرت باقر علیه السلام
پرسیدند که چون آیه روحی میروند جهنم نازل شد از حضرت رسول پرسیدند از بعضی
آن آیه فرمود که روح الامین را خرد داد که چون حق تعالی اولین و آخرین را در
جمع کند صد هزار ملک جهنم را با هزارها و پیاوردند و جهنم نفسی کشند و صدایی
از آن ظاهر شود که اگر حقیقتا مقدار نکرده بود که مردم باقی بمانند از برای حساب
هر آینه هر راه را که کند جز بمانند از او بدین آید که احاطه کند بخوبان و بسیار
پوهرد رب نفسی نفسی گویند و قوای پیغمبر خدا احمی احمی نداکی و از برای اعتقاد
دعاکی پس صراط را بروی آن بگذارند از موبار یکبار است و از شمشیر نیز تراست
قطر داشته باشد بیک خطم آمانت باشد و صلوات بر پیغمبر عازان باشد
و بر تمام عدالت بود که عالمی یعنی حکم در مظهرها باشد که مردم را تکلیف کند
بر صراط بگذرند و در عقبه صلوات بر موبار یکبار است و از شمشیر نیز تراست
و از آتش گرم تر و جمیع خلایق بر آن رود باید بکنند چنانچه حق تعالی فرموده و آن

آیند

با یحیوم افتد و اگر انان عقبه فجات یافتند و عقبه نماز ایشانرا نگاه میدارد و اگر
انان عقبه فجات یافتند و عقبه بیستم نگاه میدارد و باین اشاره فرموده بقول خود
آن ربك لما مضى يعني بدستگاه برسد و بر رهاست یاد بکن گاه آوردیم و صراط
میرند بعضی بیست حبیبه اند و بعضی بیست یا بیست و نه بای دیگر خود را نگاه میدارد
و نه آنکه برود و ایشان ابتداء و دعائون می کنند که ای خداوند خلیم عنون بفضل خود
و بدست بکنان ایشانرا آوردیم و بریزند و باقی مانده شیب که هر کس که رجعت خدا
فجات یافت و گذشت میگوید یا محمد الله و ان حضرت صادق علیه السلام که در طریقه رفتن
صراط دنیا و صراط اخرت صراط دنیا اما ای است که طاعت او و عین و عباد است
هر کس از ایشان است در دنیا و پیروی او کرد می کنند بر صراط که رجعت بهم و هر که
او را شناخت در دنیا قدش از صراط اخرت می لغزد و بجهنم می افتد و بعضی
میگویند که هر عقبه فجات بر صراط است و اسم بیست عقبه از انانها و بیست آ و با اسم
هر فرضی یا اری یا فی عقبه که بنده را نزد ان عقبه باز می دارند و انان فرض سوال
میکنند و ثابا آنکه تحقیق انان رجعت بدوزخ جسمانی بخوری که در صریح آیات و احادیث
متواتره و معتظرفه و در مشقه و الجملة از خود و با دیبا اسلام آ و ثابیل کردن انانها
بجهنم تهاجم که از جهل و فقدان کمال حاصل میشود و چنانچه بعضی از فله سفید
با انانها ثابیل اینها جمع نمیشود زیرا که خداوند عالم فرمود انان رجعت لخطیبتان

یعنی جهنم احاطه کرده است بکافران و فرموده ساصلیه سفر یعنی زود باشد که
در اندازیم ان بیکار انرا در سفر و فرموده لیبذون فی الخطه یعنی هر انرا انداخته
خواهد شد ان بیکاران در خطه که یک طبقه از طبقات جهنم است و مثل
اینها سایر آیات و اخبار که دلالت میکند بر دوزخ جسمانی بل از مسکینین بعضی از
عامه علی است که بهشت دوزخ یعنی از این خلوق خواهد شد و لیکن اکثر
مسکینین بلکه قاطبه امامیه علی الظاهر قائلند که بالفعل وجودی باشند چنانچه
از آیات و حدیث عراج و مانند اینها مستفاد می شود و از حضرت امام رضا
عجلت فرمود که جماعتی میگویند که امروز مقتدر شده اند و هنوز خلوق
نشدند از ما نیستند و ما از ایشان بیستم و هر که انکار کند تکذیب رسول و ما
کرده آ و داخل دوزخ است و ما نیست و محله در انان جهنم خواهد بود و از انحضرت
عجلت فرمود که کسی که اقرار کند بر رجعت و معتقد و محقق و ایمان بیاورد بمراجع سوال
قبل و عرض شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و ایمان و بعثت و فتور و حیا
و صلب او مؤمن حق است و از شیعه و اهل بیت آوردیم که در اینها و اینها
هر اتر می شود و اضافه بر جهنم میشود و صراط بر روی ان نصب میکند و راهی میشود
مستقیم بر روی بهشت و چون انانها گذشتند منتهی میشود بهشت و عرش الهی
که سقف است و عرشی از عرش که متصل عرش خواهد بود که محل حضور اینها و اوصا

و مؤمنان خواهند بود و بنا بر اینها و اوصاف را در اینجا خواهند گذاشت
و ثانیاً آنکه از برای جهنم هفت طبقه و در آنجا آنکه خداوند عالم فرمود لها
سبع ابواب یعنی از برای جهنم هفت در آنجا آنکه از این عباس روایت کرد در اول
جهنم است و دریم سی و بیستم سفر و چهارم مجیم و بیستم خطبه و هفتم
ها و بیست و هفت که در کتب جهنم هفت تبار است اول مجیم است که اهل آن
و تبار بر سنگهای تافند میدارند که دماغ ایشان مانند حلیت میجویند و دریم
اغلی است که محل کما نیست که از حق روی کرده اند و جمیع مال غنمه و حقوق الهی
ادا نموده بیستم سفر است که بر آن نوزده ملک مویکند و چاه کافران است
چهارم خطبه است که شراب آن مثل شنان نندی باشد و اعضا در دریم
سنگند پنجم ها و بیست که در اینجا کوهی هستند که فریاد میکنند کای مالک یغز
ما بریس مالک ظفری از جرات و خون و عرق ایشان که مثل سر که اخته ایشان
بخوراند ششم سبزه کدوان سیصد پرده از افق است و در هر سر پرده
صفاست و در هر قمری سیصد خانه آتش و در هر خانه سیصد نوع از عذاب
مقرر دان برای کافرانست و طبقه هفتم جهنم است که فانی در اینجا و اخبار
باب بسیار آمد که در وی شود که جهنم طبقه اول است که جای اهل تو حسی است که بقدر
اعمال فجیع خود معدوم میشوند و بعد از این بیرون خواهند آمد و طبقه دوم منزل

بهود

بهود است و بیستم جای ضاری است و چهارم جای صابون پنجم جای مجوس
و ششم جای مشکین عرب و هفتم جای منافقین است و بعد از این آنکه کفار
مقصود و عاشقان و مخالفان و قریب جهنم می باشند چنانچه در صحیح آیات نقل
ایشی عشر بر ارتفاع و مثل آن بیرون خواهند آمد چنانکه خداوند عالم فرمود
ان الله بن کفر و ابائنا سور ضلیم تا را کما انضج جلودهم بدلتنا جلودنا
عزها لید و قال العذاب ان الله کان عزیزاً حکماً یعنی بدستیکه آن کسان که
نکرند با باب قرآن یا معجزات پیغمبر یا دلائل وحدانیت خود باشد که در اویم
ایشان را در آتش جهنم که هر زمانیکه که بخت شود یا بوزیر پوسه ایشان یا
آتش ببلکنم آنها را بسوزد دیگر چنانچه در روایت که در باب سادصد بار پوسه ایشان
بدل کند تا اینکه بختند عذاب را دائماً بدستیکه خدا غالب است کسی نتواند او را از
عذاب کفار منع کند و حکیم است عذاب و در ضار را بر وجه حکم میکند و این
فرمود ان الله بن کفر و اظلم الم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهبهم طریقا الا طریق
جهنم خالدين فیها ابدا و کان ذالک علی الله یسیرا یعنی بدستیکه آنکسان
که کافر شده اند و ستم کردند بر مردم یا بر پیغمبر از ایمان می آورند خدا ایشان را
و دایم عذاب نمیکند مگر بر وجه جهنم در حالیکه ایشان همیشه و دائماً در جهنم خواهند بود
و این بر خط اسات آ و از حضرت باقر هم روایت که اهل جهنم را رکت نمی باشد

که از عذاب بجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبب نمی شود و در میان اثن
تشنه که سستی باشد و گمان و کوران و گنگان باشد و نه های ایشان سیا
باشد و معروف ندوم و ایشان و غضب کرده بودند کار خود رحم بر ایشان نکند
و عذاب ایشان را تخفیف ندهند و اثن بر ایشان انداختند و از جیم کم جهنم
بعوض آب شامند و از زقوم جهنم موضع طعام خوردند و بقوله های اثن بدنها
ایشان را درند و کوزه های آهن بر ایشان کوبند و لکه های غلیظ شد ایشان
را در شکم دارند و بر ایشان رحم نمیکند و ایشان را بر روی ایشان در اثن
میکنند و با شیطانی ایشان را در جهنم کند و در غلها و بندها ایشان را مقید
سازند و اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند برآورده
نمی شود و افعال جمعی است که به جهنم میزنند و هم چنین است سایر آیات و اخبار و
خامش آنکه خوراک اهل جهنم زقوم و جلت قدیم و مانند آنها چنانچه خداوند عالم
میفرماید ان تجوز ان تخرج طعاما من جهنم کما یخرج من الفیض کما یخرج من الفیض
و بهرگاه درخت زقوم گناهکارانست که مانند مس که مانند و مانند و میجوشد در شکم
ایشان مانند جوشیدن آب جگر که در زنده را پاره پاره کند و ایضا فرموده شد
انکم انما الاصلون المکذبین که کلون فی تجوی زقوم فاللون منها البطون فثابرو
علیه من الجحیم فثابرون شر الجحیم یعنی بدست که شما ای کوراه از طریق تکذیب کنید

خرالک

بعد

پیچیده می باشد و اینست بعد از بخت شما خوردن کاهند انداخت زقوم که درختی است
در اثن که میوه آن در نه های تلخ و خوشه و بد بو است بر از آن بر خواهید خورد
شکم خود را ترا بر بعد از حرارت و از طبع خواهی شامید از جیم که آب است بسیار
گرم چنانچه غشای آب بسیار گرم است که از مرغی میزنند و بعضی گفته اند که جیم
خسته است در جهنم که زهر و صاحبش در آن جاری میشود و بعضی گفته اند که آب
و جلت قدیم بر ایشان است بری شامند مثل شراب بسیار رقیق که مقدس آب
نیافت باشند و عذاب باشند بعد شبیه استسقاء و این فرموده نصی تا را احاطه
حق من عین اینست که لیس طعام الا من ضایع یعنی داده شود در اثن که بهای است
حرارت رسیده شود که زبان در زنده بر دشمنان خدا شامند و شوق از آب چشمه بسیار
گرم نیست از برای اهل جهنم خودی مگر از ضایع که آن کباهی است خشک مثل تم قاتل
و ایضا فرموده قلین له البرم هیهنا جیم ولا طعام الا من غلبن لا باکله الا الخا^{طون}
یعنی نیست از برای یکبار در در صفایست خویشی که حمایت او کند و نیست خوردن
از برای او مگر از غزاله و زنده و جلت و خون که از اعضای بدن چنان بیرون می
میجوشد و مانند مکر که کاران که از روی قدر و تک خطبه شوند و از حضرت امیرالمؤمنین
روایت که در وصف جهنم فرمود که خورشید بسیار است و حرارتش بسیار و شعله
صدا بسیار و عذابش بسیار و کورش از حد بسیار است و هم چنین است سایر آیات و اخبار

قول این اعتقاد از اصول این است و منکران از جمله کافران است چنانکه
اشاء پان شده بل بعضی از تفاسیل اینها که محتاج باخبار و دلیل ظنی باشد
حکم بکنون منکران فتلی است و لکن اجمالا باید مجموع ما جاد و انجی هم اعتقاد کرد و
هر چیزی که قبضه قطعی ضروری است بان نیز باید اعتقاد کرد و عظمونان بر
و جبران اعتقاد نماید و الله العالم **فصل چهارم** در بیان احوال اهل اعوان است
بدان اولی که اعراف علی الشریح صاری است در میان بهشت و جهنم و بعضی گفته اند
کنک ها و بالای آن صاریها و از حضرت صادق روایت که اعراف علی چند است
میباشد و نادر و در اینجا با خبرند هر چیزی و هر خلیفه با کاهکاران اهل
خود هم چنانکه می اندر کرده لشکر باضعفا لشکر خود که از آنرا محافظت
و متفرق اند که اعراف مکانی است میان بهشت و دوزخ چنانکه خداوند عالم
میفرماید و علی الاعراف رجال یعرفون کل قبيلة و ناد و اصحاب الجنة آن
علیکم لم یدخلها و هم یطوفون الی اخرها یعنی اعراف را تا مشرف به بهشت و دوزخ
که هر دو را ببینند و شناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را بلبه مشا و سیاه
چند بهشتیان سعید و با باشند و دوزخیان سیاه و دو گویند که چون آن ساکنان عا
می باشند با اهل بهشت و دوزخ از این جهت آن موضع را اعراف گویند و ندانند
اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد که سلامه مبارک است و رسیدن ایشان هنوز

داخل بهشت نشده اند و لکن طمع دارند که داخل شوند و وقتیکه برگردانند
چشم ایشان بسوی دوزخیان گویند خدا یا مکرمان ما را با ظالمین و با اشرار
گویند که جمیع شما فایده مجال شما ندارد و ما نیز آنکه مقتضای جمع می باشد
مختلفه اند که اصحاب اعراف که حاکمند رسول خدا و ائمه هدی می باشند که مؤمنان
حقیقی را اول رتبه دوازده بهشت می کشند و دشمنان خود را به جهنم می فرستند و
بعضی از اهل اعراف را شفاعت داخل بهشت میکنند و بعضی که قابل شفاعت
ند و خول در بهشت نیستند همیشه در اعراف می مانند و گفته اند که ساکنند مستضعفین
و احوال ایشان می باشد چنانکه روایت که اعراف موضع بلند است بر صراط
که علی م و جبر و حمزه و عباس در آنجا می باشند و دشمنان خود را می شناسند
بعضی از دشمنان خود را بسیار از اعراف بسیار از اعراف وارد شده است
که می بینیم اصحاب اعراف که می شناسیم هر کسی را بهیای او و هر که ماری شناسد و
می شناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه مانیت و ما را اعراف شناسیم او را
جهنم میکنیم و این روایت که جای پند هفت اعراف جماعتی را که مستحق ثواب و عقاب
و خلود در جهنم و راندن و اذیت از او میکنند تا اینکه بشفاعت پیغمبر اخوان
و ائمه هدی اذن داده شوند که داخل بهشت شوند و گفته اند که اعراف کسانی
باشند که حشرات ایشان بر او باشد و با یکی از او بر او راضی باشند و

دیگری و یا موجدی که در عمل تقصیر کرده باشد و بعضی گفته اند که اگر ممکن گشت
 که در دنیا ماکلف نبوده اند تا اینکه مستحق بهشت یا دوزخ شوند پس خداوند عالم
 ایشان را در اعراض مکن بدارد تا اینکه در عوض آن کم دنیا و نعمات را بایشان رسد
 و در وقت که در اعراض چند خطره که آنها را می بینیم چون است و جای اول دنیا
 از عوین غلامه باشد تا هفت شکم و هم چنین بعضی از دیوانها **فصل** در عتق
 و الجمله علی الله و مثل اعتقاد سابق است و منکر این مثل منکران از جمله کفار است
 که با تقصیر مخلد دنیا را با احکام دیگر نیز جاریست **فصل** در بیان اهل بهشت
 بدانکه بهشت دار بقا و دار خلود و سلسله است و در آن ملک نیست و پیری و کوری
 و کوری و حدود و بیماری و فساد و مرض و غم و آلام و فروع و مانند اینها نیست و هر چه
 نفس خواهد خواست که اسل و انواع نعمهای الهی از خود و قصور و فواید و جود و مانند
 اینها از برای اهل بهشت آماده است چنانکه خداوند عالم میفرماید و فیما بین
 اموات و الحیات کما هم حیات تجری من تحتها الا انها کما اند و اموات مریم
 رزقا ما لو اهدا الله فی بطن من قبل و انوار بهشتها و علم فيها از برای مظهر
 و هم دنیا خالده پس بنابر این بهای محمد از جهت ترغیبیان که آنکه بتوفیق
 الهی ایمان آورده و عمل شایسته کرده و چون نماز و زکوة و حج و جهاد و مانند
 اینها اینک از برای ایشان بهشتها بی است که در او انواع میوهها و طعمها

دنیا است که در آن می شود و در بهشت درختهای آنها با غنهای آنها میوهها
 و جویهای فراخ آنها و بهشت و عسل و شراب و مانند اینها که در بهشتی یکدیگر بقا صافه
 و بعضی اینک مخلوط شوند و ایشان بر غنهای برآمده نظام درختان و
 انبهای روان کنند و از میوههای بهشت تناول نمایند و هر زمان که بخواهند داده شود
 از آن بهشتها از میوههای درختان آن گویند یا یکدیگر که این نوع از میوه بهشت
 از دنیا با در زمان سابق در آخرت ^{و داده میشود} یعنی داده شدیم و میوهها و غنهای
 در حالتیکه مانند دنیا باشند و در صورت هر چند تفاوت داشته باشند در ^{طعم}
 چنانکه در وقت که مرغ جمیع میوههای دنیا در یک میوه بهشت یا اینک نوعی
 بهشت در یک موافق یکدیگرند مثل خادم موافق مسکن و مسکن موافق فرش و فرش
 اینها و انبای ایشان در آن بهشتها زمانی که پاک کنند از عیبها زمان دنیا
 چون حیض و نفاس و استیاضه و بول و غائط و منی و چرک و سایر منقرات طبیعت
 و ایشان در آن بهشتها همت هستند و ذلت ایشان منقطع میشود چنانکه
 عذاب کفار منقطع نمیکرد و اینهم فرموده و عد الله للمؤمنین و المؤمنات
 حیات تجری من تحتها الا انها کما اند و اموات مریم
 عدك و رضوان من الله ایزد الله هو الغنى العظيم یعنی وعده داده خدا
 در آن مؤمن و زنان مؤمنه را بهشتها بی که در آن می شود از برای آنها

آنها را در عالم که پیش از این هستند و بعد از مرگ که از زیر جود
 و یاقوت و لؤلؤها باشند و در میان آنها با اقامه و حال آنکه از برای خشنودی خدا که
 هر روز که در بهشت است چنانچه در وقت که چون اهل بهشت قرار گیرند حق تعالی خطای
 کند خشنود شدیدی که بیند چرا خشنود و بناییم که با عطا فرموده چیزی را که به هیچ کس
 عطا نکرده حق تعالی و نماید که بشما فاضل تر از این عطا کنم ایشان گویند چیزی
 فاضل تر از این باشد خطای که خشنودی ما این خشنودی نفع بهشت داد و رسالت
 است بزرگ که دنیا و آخرت را در جنات در بهشت حقا و قضا و ایضا فرمود
ان اصحاب الجنة لهم في شغل فاكهون هم وانما جهم في ظلال على الارامات
مستکون لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون سلام و در آن رتب جمیع بهشتیها
 بهشت در آن روز مشغول بفرح بهشت و در خور آن بگو باشند و بگو که و بگوهای آن
 مثلند و شادمان باشند و ایشان و زنان ایشان در سایه باشند که حیات
 افتاب با ایشان اثر نکند و بر تنهها آراسته تکه کند از برای ایشان در بهشت بگو
 جبار و از برای ایشان آه چیزی که خواهر کند و در خاطر او و زنا و اطعمه داشته
 و مورد قصور و فساد و بطوریکه زبان آورند از برای ایشان سلام و بهشت
 که قوی که صادر میشود از جانب پروردگار و بگو که نظر بهشت که بدست است
اهل الجنة و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود از برای بهترین اهل

منالست که هرگاه جن و انس در اینجا وارد شوند کفایت ایشان را نمکند و اطعمه
 و از شهره از برای همه ایشان در اینجا مهیا است و هر که کفایت میکند و را میگوید و بهشت
 بدین آنکه از نعمت و چیزی کم شود و بدینست که بهترین اهل بهشت از برای او ع
 باغ است پس و قیبه که داخل بهشتین آنها شود و بیند در آن دنیا و خد و کار
 و بهر ها و بهر هائی که با آنها چشم او روشن کرد و در دل او خوشحال شود پس چون
 شکر خدا را بجای آورد گویند که سر خود را بلند کن و باغ دیگر را برین چون آن
 باغ را نگاه کند و در اینجا بریند چیزهایی را که در باغ او اندیده کی خدا یا این
 باغ را بمن عطا کن پس خداوند گوید اگر این باغ را بخواهم شایع باغ دیگر خوش
 کنی گویند خدا با همین را بخواهم پس با عطا کند و چون داخل شود و شکر خدا کند
 در بهشت را باز کند و در اینجا چندین برابر آنها بپند و با عطا کند و فرمود که
 در بهشت مؤمن را هشتصد زن باکره و چهار زن تنبیه و دو حور العین کرامت
 که مغز حور العین از زیر هفتاد حله غایب است و فرمود که علی بن ابیطالب علیه السلام
 که بهشت در بهشت است و در از برای پیغمبران و صدیقان است و در
 شهدا و صلحا و بیع در از برای شیعیان و دوستان است پس من بهشت برین صراط
 ایشان را هم و میگویم خداوند انجاف بد شیعیان و دوستان را که در دنیا را با
 کرده اند پس بپندرسد که دعای تو را مستجاب کردم و در آنوقت هر کسی که را دوست

عام

دارد و باری کرده باشد و بادشمن من محاربه کرده و قبل با قول شفاعت میکند
از برای هفتاد هزار از همتایان خود و از حضرت امام زین العابدین
در بیت که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و هر مؤمنی از ایشان در منزل خود
بر تخت خود تکیه کند و صد تنگاران بدو او بایستند و پسرهای بر بالای سر او
باشد و چترها برود و بویش آید و از نیکوکاریهای او شود و صد ها برای
او بکشند و مسکای عقد و برای او بکشند و هر چه خواهد کند خدمتگاران
او حاضر کنند پس از آنکه از ایشان بطلبند و حور آسمان چشم از باغش بگریز
بخشند و در این نعمتها بمانند و نخواهد بعد از آن خداوند جبار
ایشان را بکشند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در
جوار من بخواهید خردم شمارا بچیزی که بهتر از آنچه می دان هستید
ای پروردگار چه چیزی بهتر می باشد از این نعمتها که ما داریم از آنچه می دانستیم
خویشتر میکند و بدین مالت و میراث از نعمتهایی که داریم و در جوار رحمت پروردگار
خود هستیم چون ببارد بگردنا با ایشان برسد گویند بی ای پروردگار ما بدین
از آنچه می دانستیم که ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی از من از شما و
من نسبت ب شما بهتر و عظیم تر از آنچه که در او هستید پس گویند بی ای پروردگار ما
رضای تو از ما دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و ماضیان شاد تر است

ماهرز

و از حضرت رسول در بهشت که در بهشت غرق چند است که از بیرون آنها اندرون
انها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده می شود و از امت من کسی در آنها ساکن
باشد که من می گویند و طعام مردم بخوراند و بهر که رسد مسلم کند و نماز
کند در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند و از حضرت صادق در بهشت
که طوبی در حق است در بهشت و اصلش در خانه امیر المؤمنین علیه السلام و فرموده
هر شعله شامی از شاخه های آن هست و هر یک از آن امتی را سایه میکند و فرمود
که حضرت رسول فاطمه صلو الله علیها را می پرسید عایشه را بداند و گفت زن
داری را اینقدر چای پی حضرت فرمود ای عایشه در شب عراج داخل بهشت شد
و جبرئیل را میبرد طوبی بود و از نبوه ان بمن داد که شوال نمودم پس خدا از برای
کرد در بهشت من چون بر زمین اعدام با خدیجه نزول می کردم و حامله شد بفاطمه
پس هرگاه فاطمه را می بینم بوی درخت طوبی از آن استنم می کنم و لبابت و اخبار
در این باب بسیار است **و اصل** این اعتقاد نیز از جمله اصول دین است و منکر این از
جملة کافران است **خاتمه** در بیان حقیقتناستقام و ایمان و کفر و ارتداد و منافقت
اینها بدانکه ظاهر بعضی از آیات و اخبار این است که بعضی تلفظ فيها دین که خداوند
مقتضای آن معلوم نباشد کافراست و حکم کردن با اسلام حینا که خداوند
عالم فرمود **فَاللَّاتُ الْعَالِيَةُ اللَّهُ لَمْ يُولَدْ لَكِنْ قَوْلُ الْأُمَمَاءِ وَلَمْ يُولَدْ**

استقامه

فی قلوبکم یعنی اعراب گفتند که ما ایمان آوردیم بکوی محمد که شما ایمان نیاوردید
و لکن بگویند که مسلمانیستیم و هنوز داخل نشد ایمان در دلهای شما و اما در حقیقت
ایمان خلفه است و جمعی از امامیه و مانند ایشان قائلند که ایمان محض تصدیق است
و ان عبارت از اذعان ساختن در دل نسبت ضمای بخداوندگار و مانند ان با
و نسبت پیغمبری محمد بن عبدالله بر وجهی که ادعا کردن و نسبت دادن او را بصدق
و دانی بدولت کفایت کردن محض معروف و علم چنانچه خداوند عالم فرموده و لقد
حق القول علی الکریم ضم که بر منون یعنی بعضی که ثابت شد قول پیغمبر و حقیقت او
بر بسیاری ایشان همان ایمان می آورند زیرا که این ابرو کلامت میکند بر آنکه
محض معرفت حقیقت کافیه نیست بلکه محتاج است بواجب که تصدیق شهادت با اقرار
زبان باشد و بعضی گویند که ایمان عبارت از اعتقاد قلبی و اقرار با چنانچه
خواهد نصیر الدین و کلامی محکم است و بعضی گویند که ایمان عبارت از تصدیق
کردن بیک و اقرار کردن بزبان و عمل کردن بامر و اجتناب از نهی
ان شیخ عقیق و مانند او از محدثین و غیر ایشان محکم است و مذهب سنی مختار خواهد
نصیر الدین آقوی است زیرا که خداوند عالم در وصف کفار فرمود و مجبوراً
با ایشان و استغفرتهم فی انکار کردند کفاراً با ما و حال آنکه یقین دارد
نفسهای ایشان بر باطل و عداوت بر تصدیق قلبی بدین صفت انکار کند بلکه اقرار
زبان

زبان کند و این در وصف مؤمنین فرمود و الذین آمنوا و عملوا الصالحات
یعنی آنکسانکه ایمان آوردند و عمل شایسته کردند پس عمل غیر ایمان خواهد بود و کفر
بود و قلم است یکی کفر مقابل اسلام که باعث نجاست و خلوص در جهت با تصدیق و سایر
احکام کفر بر ایشان مرتب می شود و دیگر کفر مقابل ایمان است که باعث خلوص در جهت
و مخالفت و لکن باعث نجاست بودن نیست چون پیغمبرها که در دنیا امان دارند و جانا
و مال و عرض از کشته شدن و اصراف و اخذ مال و اهانته و مانند اینها که از
برای کافر مقابل اسلام آ و لکن ظاهر این است که کفر بهر دو قسم اعم و عبادت
انعم اسلام و ایمان چنانکه از اکثر متکلمین محکم است بلکه عبادت است از اتحاد
الشیخ یا نبوت با ضرعیات دین اسلام بلکه ضرعیات مذهب امامیه اثنی عشریه
یا اصلی که مسلم خدیج از دین و مذهب باشد مثل استغفار و توبه و غیره و اما
ان در نجاست با کفر محرم کردن از برای افساب باید با جستن زنا و برای
شعار کفر و مانند اینها که از انار کفر است زیرا که مانند مستضعف که حق را می
شناسد و انکاران نیز نمیکند و عداوت بان ندارد و فرقه ده که در صورت ایمان
صیت اسلام و کفر بگوش از خورده صحیح است که بگویند کافیه چنانچه میگویند
که مسلم و مؤمن نیست و انایات و اخبار ضعیف می شود که کفر با عباد انکار و
نگذیب از عباد محض عدم تصدیق بر میان کفر و اسلام و مؤمن و کافر و مسلم

خواهد بود و حکم ان واسطه است که با آن وظایف است کردن و بنده قرار دادن
اینان و مانند اینها نیز جایز نیست و این حالت بلکه کفر نیز اگر از جهت قصور
و عدم قدرت باشد مستوجب جلود در جهنم بلکه مطلق عذاب کردن نخواهد
بود اگر از او قصور باشد موجب استحقاق عذاب خواهد بود و این باید دانست
که هرگاه کسی ایمان آورده باشد و بعد از این ایمان کند یا انکار چیزی کند
که از جمله ضروری دین باشد که وضو و غیره باشد که هر کس که در آن
دین تقصیر کرده و فائده نباشد اخبار آن و در یک بعد از یک و اسلام نشود
و نمائنده باشد مانند کاین از دین اسلام آتش واجب بودن نماز پنج
وقت و مثل بودن آنها بر یک و وجود و غیره طاعت آنها بطریق الجملة و
و غسل و روزه و حج و مانند اینها با کفاری کند که از شعار کفر باشد چون سجده
کردن ان برای اوثان یا بت و مانند اینها ان کسی را توبه کند و بپایان
معنی برگشتن از دین اسلام و این بود قسم یکی ظری که در حال انعقاد
نطقه او یکی از بعد و مادر او مسلم باشد و او نیز دین اسلام را قبول کرده باشد
و بعد از این برگشت باشد بهیچ از وجه مذکور و دیگری در حالی که
پس از مدتی در نطقه او معتقد شده باشد و او قبول اسلام کند و بعد از این
برگردد چون یهودی که اسلام بپایان و بعد از این بوجه مذکور برگردد

دوم

و بعد از این قسم قبول شود بلکه استماع این است که توبه در مرتبه فطری نیز در
و تحت اعمال قبول میشود هر چند کشتن او لازم باشد و هم چنین مال و مال
و دنیا است و زنت را و جانی شود و عده و آنگاه مباد و بعد از طلاق
و قیامت شود و دیگر بکند بلی بنا بر قبول کردن توبه شوهر اقل می تواند بقصد
او را ترجیح کند بعد از انقضای عده و بعضی گفته اند که در انشای عده نیز می
تواند ترجیح بکند و این خالی از اشکال نیست و انضا باید دانست که بر ایمان نیز
قسم است اول ایمان عام العام باین نحو که اظهارشها در بین کند و انکاری که
موجب ارتداد شود بوجه مزایده از وصا در فتوای و بعد از این ایمان داخل است
ایمان شیعہ و سنی بلکه منافق و قیام ایمان عام باین طریق که اظهارشها در بین
کند و اقرار کند بجهاد فت علی بن ابیطالب علیه السلام به فضل و بعد از این ایمان
سنی داخل نیست و لیکن ایمان غیر امامیه اشعی عشره چون کبابی باشد که بعد از امام حسین
عمر بن حنفیه را امام میدانند و امامت امام زین العابدین و سایر ائمه را قاطعاً
نمیکنند نیز داخل است سیم ایمان خاص باین طریق که اظهارشها در بین کنند
کند و کلامت و جمله فت علی بن ابیطالب و بازده فرزند او که بر پیام امام جانشین
پیغمبر اقرار نمایند یعنی پیغمبر خدا و رسول خدا یا بودن هر یک معصوم و علم غیبت
بودن محبت و اطاعت ائمتیان و زنده بودن صاحب الزمان و غایب بودن او

شدت اود عالم را از ظلم پالت کردن و از عدل بر نمودن و هم چنین معا
جیان بر وجهی که مذکور شد و مانند اینها و این ایمان خاص جماعت اشی عیسی
است که به دوامد امام معصوم مفروض الطاعت قائلند و در این ایمان
داخل است ایمان مقدسین و فاسقین و اوابان ایمان شرط است در حق دادن
زکوة و مانند آن چهارم ایمان خاص الخاص است باین نحو که بر وجه مذکور
اورد و اصول دین را بر وفق اصول مذکور اشی عیسی اعتقاد کند باین عقلی
و نقلی و بعد از آن که زکوة را بر وفق اصول دین کافی نیست و اقرار کند بجمع انها
در جمیع واجبات را باین اورد و از جمیع عقوبات اجتناب کند بلکه از لغو و مکرها
نیزا اجتناب کند و سبب از این بجای اورد و بعد از این ایمان صاحب اکبر و مانند
ایشان داخل نیستند بجهنم ایمان افضل است باین طریق که بر وجه علم البقیین باین
البقیین با حق البقیین تحصیل عقاید حقه نماید و علاقه بر اعمال صابقه بجهنم
نفس از اخلاق ذمیه کند و تحصیل اخلاق حسنه نماید و بصفا خاصه مؤمن
که در بابات و اجتناب مذکور است متصف گردد و شرک خفی چون اعجاز کنند
خود و اعتماد در حفظ عهد و کلمات بکودانند انکسرا از انکسری با نکند و بیک
و مانند اینها که از اخبار مستفاد می شود که شرک خفی نباشد نداشته باشد
و این ایمان مخصوص است بائینا و اوصبا و اولیا چنانکه از باب اخبار مستفاد
میشود

می شود و معنی حدیث روی از حضرت امام رضا علیه السلام که اخبار کبار برتر می شوند
نیکو حال شفاعتند و مسلمانند از این تقسیم ظاهر میشود زیرا که از برای ایشان
ایمان خاص الخاص و اخص است و بنا بر این معنی هر چند صاحب کناه صغیر را نیز
می توان گفت که مؤمن نیست و کافر است و لیکن چون بیان حکما چنانکه کبار هم
و اصحاب شفاعتند از برای کناه صغیر جبیب بعد از اصرار یا مثل آن محو میشود
و کرازا فرموده اند و محل ذکر معاصی صغیر و بیکه و مانند آن که فیه است
و ذکر انها در این رساله کجا ختم می شود و اینها باید داشت که در دنیا مادی که
اخوان نند است در قیوم از برای او باز است و رحمت الهی بر او و مساکین چنانچه
خداوند عالم عفو نماید قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
ان الله یغفر الذنوب جمیعا ان الله هو الغفور الرحیم یعنی بگو ای محمد ص ای بندگان
اسراف کرده بدوستم گردید بر نفسهای خودتان ذنوب با قتل نفس و مانند آن
مناویس و قویید بنایان از حد بدو سبب که خداوند کناهها را با التمام
بدو سبب که از نند کناهان است و بر همه کس میرساند و فرمود انی لغفار
لن ناب یعنی بدو سبب که من آرزید و میگویند کناهها را از برای هر کس که بخواهد
کرد و ابابت و اخبار در این باب بسیار و اقل قیوم است که چنان شود از
گذشت و عزم کند بترك آن معصیت در این دنیا و مانند اینها چنانکه در حدیث

از حضرت ابراهیم علیه السلام که فرمود که استغفار را میست که بر تنش معنی واضح شود
 اول چنانی از گذشته و بگویم عوم بر آنکه عود بان هرگز نکند بتم آنکه او را که بگوید
 مخلوق حق اینها را تا آنکه در وقت روزان باشی و حق کسی بگذشت تو نباشی
 چهارم آنکه قسمی شوی هر چه بگوید بر تو واجب بوده و ضایع کرده و حق
 انرا ادا کنی پنجم آنکه قسمی شوی که درین روز عجم و بپایه است و انرا
 بخون و اندوه بر می ناپوست تو با سخنان و تعبید و کشت ناته در میان آنها
 بر عهد ششم آنکه چنانی بحکم خدا الم طاعت را اعدا که با و چنانچه حلال شد
 معصیت پس بپایان آن بگو استغفر الله و از حضرت صادق علیه السلام که گفت
 عظیم است بر کار و استغفار و بگوید از آن مانند کسی است که استغفار کند و لیکن
 عباد تو به خداوند و بران از جهت فضل که وعده عفو فرموده است و بگوید یا قول
 خواهد کرد چنانکه عفوای بعضی از اعیان را بابت فضل الهی بکارها را می
 نوبت ناهفت است با مثل آن با خصال آنکه توبه کند یا حشمت که باعث از عفو
 گناهان آنرا و صادر شود چنانکه مواظف بر بند معصیت و عفو نفس نکند
 حسد طاعت تو را به عید از راه فضل و الله العالم و له الحمد للام و الصلوة
 سورة المائدة القام ۵ تمام شد رساله فکات مشهور که از یک جا کبر است در وقت
 ۱- و در جمعه ششم ماه ذی القعدة الحرام از شهر ۱۲۴۵ هـ در مدینه و در وقت ۱۲۴۵ هـ

الحمد لله رب العالمین و الصلوة
 والسلام علی سیدنا محمد و آله الطاهین
 پس الحمد لله رب العالمین

و در جمعه ششم ماه ذی القعدة الحرام از شهر ۱۲۴۵ هـ در مدینه و در وقت ۱۲۴۵ هـ

بر این حق و بگو اعتراف کرده
 طواف او شده و طعمش از تو پان
 اگر نفس را می با و بنویس و فرین
 از بگو مسعود اس حساب شمر خدای
 نوبت س و نشان که در کشت سجده
 سه مرتبه که کرد و در مضمون عربی
 بگوشت کشت که در من قبله ام و من
 بر از منی انصاف بگوشت که از او بود
 تمام حق محمد و حمزه و یحیی و یس
 لی که غنی بگو حق خود سخن و در
 را بر با و بابت حجت بر صاف
 و بگوشت من که بر این مانی کرد
 حجت بر من که از جانب خود
 انرا بخواند و از من که در منظر

بر اسلاف و بر این بر او عفو کرده
 بگو که در روز و در کلام و بگو دان
 زبانه و از من که بر این بر منسبین
 و بر بگوشت کشت که خدای بگو
 با بر خدا انرا بر دور و دور کرده
 در بین که در راه شرف بخود و بگوید
 مصطفی بگو بر من که از حق و بگو
 زبانی که که بر من که از حق و بگو
 طواف را از انزال امر و بگو
 سخن بگو حق و بر من که از حق و بگو
 هر اقامه را از من که از حق و بگو
 انرا بر زبانه و در کلام و بگو
 که ای بگوشت کشت که بر من که از حق و بگو
 خوار برای چه بگوید و ام این شرف و

نزدیک و چنان چشم اندازی
نخ و منازا اگر مردانست
اگر به نوازش خود و نام و عادت را
چنانکه زاندام و او خوشتر بود
مستفیده بود و این را زانکه در کار
حرم چه صورت آن شده در نظر
ماده در خود نشاند و گویا
باید و این که در جنبه شایسته
حرم تمام این حرم که در گشت
بسیار حرم نام و این که در گشت
حرم و نام و نشاند و این که در گشت
این که در گشت و نشاند و این که در گشت
حرم که در گشت و نشاند و این که در گشت
این که در گشت و نشاند و این که در گشت

حرم و این که در گشت و نشاند
چنانکه زاندام و او خوشتر بود
مستفیده بود و این را زانکه در کار
حرم چه صورت آن شده در نظر
ماده در خود نشاند و گویا
باید و این که در جنبه شایسته
حرم تمام این حرم که در گشت
بسیار حرم نام و این که در گشت
حرم و نام و نشاند و این که در گشت
این که در گشت و نشاند و این که در گشت
حرم که در گشت و نشاند و این که در گشت
این که در گشت و نشاند و این که در گشت

نمایا که اگر در گشت و نشاند
برای هر که در گشت و نشاند
چنانکه زاندام و او خوشتر بود
مستفیده بود و این را زانکه در کار
حرم چه صورت آن شده در نظر
ماده در خود نشاند و گویا
باید و این که در جنبه شایسته
حرم تمام این حرم که در گشت
بسیار حرم نام و این که در گشت
حرم و نام و نشاند و این که در گشت
این که در گشت و نشاند و این که در گشت
حرم که در گشت و نشاند و این که در گشت
این که در گشت و نشاند و این که در گشت

بروز و هر که در گشت و نشاند
چنانکه زاندام و او خوشتر بود
مستفیده بود و این را زانکه در کار
حرم چه صورت آن شده در نظر
ماده در خود نشاند و گویا
باید و این که در جنبه شایسته
حرم تمام این حرم که در گشت
بسیار حرم نام و این که در گشت
حرم و نام و نشاند و این که در گشت
این که در گشت و نشاند و این که در گشت
حرم که در گشت و نشاند و این که در گشت
این که در گشت و نشاند و این که در گشت

[illegible][illegible]

که از پناه خویشان طرقت ایجا
 و در راه رستگاری دست و پا
 جواب گفت به نسیم چنین که نام نهان
 جهان پرده من از غم تو را بکشد
 سخاوت تو درین دشت پرده باشد
 تو بهر جهت و هر که افتد از کبر
 ششبه نیست بکاره کشت با آرام
 که از سر نام تو جان من بهر سیه
 پس از چنانست که تو خواهی که تو خواهی
 بحال خال و خمرت چه باک از سر نه
 جواب گفت که دست من بهر سیه
 بگویم پرده تو بهر جهت اما و
 سوال کرد که حال من چه خواهد بود
 جواب گفت بهر که نام مستندان

تو در شد و بخت من و ای که تو خواهی
 ای نسیم بهر جهت تو خواهی
 غمزه بهر سیه نام تو بهر سیه
 بناله با من محبت بهر سیه
 نه بهر سیه من فکر که تو خواهی
 بگویم تو را ای که تو خواهی
 بگویم بهر سیه و ای که تو خواهی
 ز خوف تو بهر سیه و ای که تو خواهی
 تو بهر سیه تو بهر سیه و ای که تو خواهی
 دوران معجزه بهر سیه و ای که تو خواهی
 بهر سیه تو بهر سیه و ای که تو خواهی
 ز خوف تو بهر سیه و ای که تو خواهی
 ز خوف تو بهر سیه و ای که تو خواهی
 ز خوف تو بهر سیه و ای که تو خواهی
 ز خوف تو بهر سیه و ای که تو خواهی

زود برین کسب و کار
 سر از حالت لغو و بیهوشی
 این امری بود که شوم و غمناک
 ز نام و بزم شوم و غمناک
 چه این کسب و کار در حال غمناک
 بهیچ پند و اندرز نماند
 چه این کسب و کار در حال غمناک
 بهیچ پند و اندرز نماند
 که نظر بخت نماند و غمناک
 سبب غمناک و در آن ملکات
 این سخن و غمناک و غمناک
 روحان و غمناک و غمناک
 جهان و غمناک و غمناک
 بجای غمناک و غمناک

سبب غمناک و غمناک
 زود برین کسب و کار
 سر از حالت لغو و بیهوشی
 این امری بود که شوم و غمناک
 ز نام و بزم شوم و غمناک
 چه این کسب و کار در حال غمناک
 بهیچ پند و اندرز نماند
 چه این کسب و کار در حال غمناک
 بهیچ پند و اندرز نماند
 که نظر بخت نماند و غمناک
 سبب غمناک و در آن ملکات
 این سخن و غمناک و غمناک
 روحان و غمناک و غمناک
 جهان و غمناک و غمناک
 بجای غمناک و غمناک

شکر بخوان چو بخت تو را بدوید
 که بخت تو را بدوید چو بخت تو را بدوید
 با او که در این عالم است
 آن خیمه که گوی می جویش
 و آن روز که خیل الم رویت کرد
 افتاد در محنت که قیامت شد آشکار
 گشت بدو چو زوایا شش بر باد
 زوایا این روز و شبی گشت بر باد
 شد سرشون ز باد محال و از
 نوحی که فعل گفت قیامت قیام

و اگر بخت برین ده خدا بدوید
 چنان که در افغان ساکنان
 چنان که در افغان ساکنان
 چنان که در افغان ساکنان
 چنان که در افغان ساکنان
 چنان که در افغان ساکنان
 چنان که در افغان ساکنان
 چنان که در افغان ساکنان
 چنان که در افغان ساکنان
 چنان که در افغان ساکنان

بگو بخت که معمار او بخت است
 قضای محنت که در بخت نه طاعت
 چو بخت او که در بخت نه طاعت
 معمار او که در بخت نه طاعت
 چو بخت او که در بخت نه طاعت
 معمار او که در بخت نه طاعت
 چو بخت او که در بخت نه طاعت
 معمار او که در بخت نه طاعت
 چو بخت او که در بخت نه طاعت
 معمار او که در بخت نه طاعت

شبهه نموده بود و در آنجا نشین
سببی که بجزش نمیدادند
در آن حرم بطوریکه که فتنه لب
چنانکه کمره خورشید شد کشتی
مطلب نیست غیال کشته آفران
که انظار افش کشته در دهان
بر سر و تنش بن خواب نام
بروز طوفان پیش در جاده ای
نیمه آن بخت صبح کشته نام
فرخ خفته در دهان و در غنیمت
کشته زهر نقش خنجر را به
در آن بخت او شد نام و در
و کشته عمره و طوفان حرم مقوله
او آن طوفان پیش از آنجا

در سینه ز بخت و در جگر
که ای جگر خورشید نام
چو سینه از سر و تن خود پاک
که زهر است که زهره نوش کلام
رو بخت که چون سحر افروز
شسته از جگر خورشید نام
بشرط خوشی که در دهان خود
به پیش جگر خورشید نام
زهر است که زهره نوش کلام
کشته از جگر خورشید نام
خدا قاف زهر است که زهره نوش کلام
صیقل افروز زهر است که زهره نوش کلام
بخت و در جگر خورشید نام
بخت و در جگر خورشید نام

بخت و در جگر خورشید نام
بخت و در جگر خورشید نام
عراق افروز زهر است که زهره نوش کلام
چرا که زهره نوش کلام
بخت و در جگر خورشید نام
که ای جگر خورشید نام
و در دهان خود کلام
که زهر است که زهره نوش کلام
زهر است که زهره نوش کلام
بخت و در جگر خورشید نام
بخت و در جگر خورشید نام
بخت و در جگر خورشید نام
بخت و در جگر خورشید نام
بخت و در جگر خورشید نام

بکی بود بر بهان حسن
بکی سر خدای بخت
که رحم کن ز فضل شایسته
خوش که سبزه روی و صیقل
مخصوص غرقه بیکد که در بخت

سجده سحر فی حضرت امام حسن
که بریده و کلون قلام حسن
کجاست سر خدای بر آستان
مخمس نو که خوش صیقل
ز خویش منقطع سر بر سر و کلون

چون خون علی نشسته نو بر زمین
نمود یک شد و خانه ایان نو در آ
نخل مینه او چندان بر زمین
پرسه شک ز غفلت خون زین
یکد و جانده در خم کرد و نخل
با آن خیر چون بهر گریه
که و این خیال هم در کوه
است حال بر بری و خفا

چو شش در زمین در خوشی
اینس شکسته که بر کان
طوفان با سمان ز غفلت
از انچه حضرت روح الامین
چون این خبر میسر کرد و نخل
که در زمین بر غلک خندان
تا و این جمال جهان آفرین
او در دست و پا نخل

بخت بر خدای حسن
محرر او و بر خدای حسن
ز غلک خندان
سجده و شکسته که بر آستان
چو شخص غرقه در نو که بک
چون ز غلک خندان
شش کجاست که بر زمین
برای نام خوشی
چو در زمین سحر کرد و نخل
چو حرف خدای
بجز از زده خدمت
گرفت سحر زده خویش
اراده کرد که خوشی

بخت بر خدای حسن
محرر او و بر خدای حسن
ز غلک خندان
سجده و شکسته که بر آستان
چو شخص غرقه در نو که بک
چون ز غلک خندان
شش کجاست که بر زمین
برای نام خوشی
چو در زمین سحر کرد و نخل
چو حرف خدای
بجز از زده خدمت
گرفت سحر زده خویش
اراده کرد که خوشی

بجای آنکه هر از جهان بسازد
که بعد هر کس بخت گران بیدار

در استخوان آن نشاندن بجای
چرخ خاک میبکشد و خاک گریبان

هر کس جز از فضل او چشم نهند
هر کس گویان نگاه نشود جز
دست غیب حق بر نهد از آیین
آه آردم که کفن خون چکان خاک
خواران از آن زمان که جوانان است
از کعبه حرم خود توغ کسید
حج که نه عزم حشاشان بود که ملا
پس برستان کشته سر بر آن که جبروت

بکبار بر جویو رحمت قلم زنند
دارند شرم گز که خلقی هم زنند
چون اهل بیت است با هم زنند
آل علی چه شعله اشک علم زنند
کلمون کفن بخت محض هم زنند
آن ناکان کین جسد هم زنند
در حشر صف زنان صف هم زنند
شود برین کیسوش از آب سبیل

محرم آمد و باز رفتی بطلال غوا
سباهی که در رخسار ماه غم بیدار

برای نام آل رسول کعبه بیدار
سواد اعظم ماه محرم شهید

درین خواسته و جویو بدار نام
فجول خیزد بکشد ز کربان
بلد ز مویو طوفان گریه ماه
چنان ز غریب بکین و با سیر است
چو دیده گویا ز کربان بکین است
فلاک است ز مویو و با سیر است
این ایست که در محرم گویان
پس از شربت گریه و با سیر است
بگو باد که بگر چه زاده اند غما
مکون که بسوا با وثر نباده
البر که از روز بیکر خواهر کرد
بنا خیزد ز راه محض ظلم است
الکرم که در محرم سفر دارد
بنا که در محرم سفر دارد

رسیده است چشم زخم در بام
بنای نام آل بنی در سبیل است
چرا که خواسته اند از این در است
که چشم تا چشم در کار میکند است
بغیر از هر چه اند که نباید است
کلیک است فوج که بسوزان است
چرا که در نظر افکند ایم طوفان
ز آب مردم دیده بر آن نه پیر است
صدات خشت که هر مرد و با سیر است
دل نبود که او بسکرم است
یعنی بدان که بدلی از او هر کرد
مکون که که بسته با اثر باشد
مکون که که در و ز آب بر دارد
مکون دل همه از آنجا و همراه

گفت تا طالع او چه روح در بر خیزد
تا در هم هر طبع و روحی بشیر
بگو گفت که ای قصه بد به تار
شما کی چنان گشتی پند ملایم
چرا منع زدم خجرت نریزید
نه از فتنه اندر عین
غزلت مهرت ای شیدا نشین
که از تو منع کنم ال نه بدست
بعد گشود ای حسین خوش عین
که بودت نشان چه روح بدین
بگو گفت که ای شیدا نشین
زیر گذشت تو را ب دیده تیر
هرت بضم شیدا گشید بر بند
بگونی خاکت بت بد طبع
تا بدان شربت زاده کبریا
خطب کرد که ای پیر خزان
بدون کلام چه بود در حق
هر کینه فروخت من در
زیر لاشتم مرا عین عین
که جو گشت آن بر من
غنیمت ما بد از زبانه خدا
خبر کن مرا ازین مصیبت عظمی
حالت از آنکه مندر عین
من ای برادر غم منم کیم
شیرا که بگویم فدا کنی افر
کدام تنه شیدا نشین
هر کینه دور از من بشیر

تا که جان نوری تنفید خدا
تا که سازی صانع از خود سما
میکند شست عین کار حله
دید در صحر افتاده کله
کلام افتاده بود آن جدا
گوشت پوست موی او گشته
عقده ندا غلام ریخته
مغرا و با خالت و کلا صحنه
مکان زینور جای و وریا
کاس چشمش باز خفت
هر دو گوشش کرده مار ورجا
کو در عین سوئی آن کلام
در تعجب ماند گفتا با اله
افزید خلق را از وضع پاک
پس خلیل افکن بر روح پاک
یا اله الحق ذات پاک تو
حق ذات پاک تو اله نیاز
حق ذات پاک تو اله نیاز
او که بود و او را حوال
او که بود و او را حوال

چتر شاهی بوسه فرشته	صو اطلس شاهیان انداخته
کود مردن بوج زردم نشت	دست مرده بر رخ زردم نشت
از بتیان حکیمان جهان	جملگی حاضر شدند اندر دنا
چانه می کردند همی دیدم	سعی میکردند غمی دیدم
شربت مرگست می یابید	مرد را در میان کجا آید
صورتش نیکو و بیچاره	چار پادارده بی لای
چون برآمد هفت و زنا گهان	صورت پیدا شده از انسان
چشم انداز باغم را گرفت	چنگ زد در پیشه جام گرفت
چنگها دارد چو چنگال پلنگ	چنگ بر من افکند پند رنگ
می کشد از پائی تا ناخن می	یا الهامی چو کم این زمان
کوز باغم باز بودی آن وقت	چون بنجرم بودید ای سما
با هزاران ناله آه فغان	جانم از تن بود با صد غم زخا
غیبی و سریم بگفت ای حجه	باز کو احوال کورت راه
ناچه دیدی اندران دارالقرار	از عذاب کور یار روز جمال

چون مرا بمرکب چوبین روان	عالم اندر بیم من زادی گزان
غالبم را از خود بود داشتن	در سر کورم عمارت ساختن
دو فرشته بود انجاد در کین	هر یک بایک عمودی آتشین
گفت خدایت کیت راستگو	پس رهی پیغمبری میخواستی او
نه خداد انشم و نه دین دادم	نه دینی پیغمبری پیدا شتم
نه عمودی بر سر فرقه حیان	نور زده شد تمامی استخوان
گفت کور بودی کور وضع کرد	ضع او را بینیدید ای آشکار
استان را پیوسته بود داشته	ماتاه خور میشد اندران افراشته
این بگفت از د عمودی دیگر	تا شده بر فوق دوزخ بنکوم
هفت دوزخ را در آمد پدید	هفت خلد امدا شد وجود
آب میدادند از دوزخ عذاب	از رقوم دوزخ هر دم مدام
هفت صد و پنجاه سال انجین	کشته ام با اصل دوزخ هم نشین
عید و سریم بشد از هوش باز	چون هوش امدا بگفت ای نیاز
سر برهنه کرد عید آن زمان	گفت ای پورده کار انی و جان
هیچ مؤمن را بقعر خود مسوز	پورده مؤمن بلطف خود بدوز
افرید خلق را از صنع پاک	پس دلیل افکند بر روی خلک

بروینام

حق ذات یاک توای بنیاد قیام پوسیده رانند بسیار
 هم بفرمان خدا درود جمعه در حال آمد در سجود
 روز شب در طاعت حق میفرود لحظه از یاد حق غافل نبود
 دایم در روزه بودی صدام در چهل شب اندک خوردی طعام
 مدتی چون روزه ایمان گرفت بعد از آن بادی با ایمان گرفت
 خوش نظم عطی را این تا دینا کرد اشار

الجنید حیدر
 میرزا محمد
 این کلام تا به یادگار
 صبر کلام حقایق در او کار
 تمام در روز جمعه
 ده و نود و هجده الحکم



